~~۱۱۱۷~~

1496

58-125

بازرسی شد
۲۷ - ۳۶

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
اداره فتوگرافیک تاسیس ۱۳۰۲

فهرست شد

بازدید ۱۳۴۰

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

اسم کتاب: مجموعه

موضوع: تألیف

نمره: ۲۳۷۲

۲۷۸۷

مؤسسهٔ ۱۳۰۲

نمرهٔ دفتر ۱۸۶۲۴

خطی . فهرست شده .

۲۷۸۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
مؤسسه ۱۳۰۲

فهرست

کتاب احوالات فرنگستان

تقسیم عالم ۲ — کیفیت سمت ۲ — [illegible] ۳ — سکون حیوانات ۳ — خلق [illegible] ۳ — اختلاف [illegible] ۴
[illegible] اهل اروپا [illegible] ۵ — الف با ۸ — سلطنت پاپ ۸ — تجارت [illegible] انگلیس و پاپا ۱۰ — عقیده و طریقه فرانسه ۱۱ — جنگ [illegible] ۱۲
[illegible] انگلیس ۱۴ — [illegible] ۱۵ — [illegible] ۱۶ — نظام [illegible] ۱۷ — وضع [illegible] ۱۶ — وضع [illegible] ۱۸
[illegible] انگلیس ۲۰ — [illegible] ۲۰ — [illegible] ۲۲ — طریقه سلطنت انگلیس ۲۳ — طریقه [illegible] ۲۳ — [illegible] ۲۰
[illegible] ۲۴ — [illegible] ۲۵ — [illegible] ۲۵ — نقض [illegible] ۲۵ — [illegible] ۲۷ — [illegible] ۲۷
[illegible] ۲۸ — وضع [illegible] ۲۹ — [illegible] ۲۹ — [illegible] ۳۰ — احوال [illegible] ۳۱ — [illegible] ۳۱
[illegible] ۳۲ — [illegible] ۳۵ — طریقه [illegible] ۳۷ — طریقه [illegible] ۳۷ — [illegible] ۳۹ — [illegible] ۴۰
[illegible] ۴۰ — [illegible] ۴۲ — [illegible] ۴۳ — [illegible] ۴۳ — [illegible] ۴۴ — [illegible] ۴۴
اختراع [illegible] ۴۵ — [illegible] ۴۶ — [illegible] ۴۷ — [illegible] ۴۷ — اختراع [illegible] ۴۸ — [illegible] ۵۱
تعلیم [illegible] ۵۱ — [illegible] ۵۳ — اختراع [illegible] ۵۳ — طریقه [illegible] ۵۴ — [illegible] ۵۵ — طریقه [illegible] ۵۸
[illegible] ۵۸ — [illegible] ۶۲ — سلطنت [illegible] ۶۲ — سلطنت [illegible] ۶۳ — سلطنت [illegible] ۶۳ — سلطنت [illegible] ۶۴
سلطنت [illegible] ۶۴ — سلطنت [illegible] ۶۴ — [illegible] ۶۵

۲۸۶۴۲

بسم الله الرحمن الرحیم

سرگذشت عهد کهن را از نظری بشنوید نغز لب شگفته تر سکوبه این افسانه را
امید که بخشنده‌گان دانادل این تحریر دلکش را بدیده راز خوانی برتابش
ننهند و بچشم بادیه‌های منتقدنشش ننگرند چه بسی از زندت کاهی و اندک
سیاحی همه این حقایق از پرده خفا جلوه‌گاه ظهور خواهد آمد و قبل از تفصیل
مقصود از تقدم سخنی چند ناگزیر است مخفی نماند که فرنگ در اصل لغت
فرانس است که عبارت از طایفه فرانس باشد چون در سالف زمان
این فرقه را از مردم یورپ که فرق دیگر فرنگیانند رفت و آمد با ایران
توران بیشتر بود و بعدت و شوکت نیز از دیگران زیاد بودند تغلیبا
تمام نصاری را فرانس گفتندی از کثرت استعمال فارسیان الف را
انداختند سین را بکاف فارسی بدل کردند و فرنگی گفتند و مملکت را
نیز استطرادا فرنگ نامیدند اما نصاری زبانی که دارند ممالک خود را
بر باد و داد و یا فارسی خوانند فلاسفه و دانشمندان آنها عالم را به چهار قسمت
مختلف تقسیم نموده اند تقسیم علمای فرنگ عالم را قسم اول یورپ که در آن است

تمامی ممالک فرنگ بعضی از بلاد روم مانند اسلامبول وغیره این قطعه از جانب شمال
منتهی میشود ببحر روم که فاصله میان آن و افریقه است و از جانب مشرق متصل است
بملک آسیا و از جانب مغرب بانتهایه ببحر محیط میپیوندد که فاصله میان آن و امریکا است
قسم دوم آسیا که در آن ملک ایران و توران و ترکستان و هند و شام
و چین و ختا و بعضی از مملکت روس این قطعه نیز از جانب شمال بدریای
محیط میپیوندد که کناره آن یخ بسته است و از جانب جنوب بدریای هند و شام
و از جانب مشرق ببحر محیط ایضا و از طرف مغرب بیورپ میپیوندد قسم سیم
افریقه است که ملک سودان و مصر و تمامی دیار مغرب و از جانب جنوب شمال ببحر روم
که فاصله میان آن و یورپ است و از جانب جنوب ببحر محیط و از مغرب ببحر محیط و از
مشرق بانتهایه ببحر محیطی که فاصله میان آن و امریکه و یورپ است میپیوندد
قسم چهارم امریکا است که در ربع جنوبی بنیه ارکنت مسمی بارض جدید و خارج از
ربع مکشوف و عالمی است بقدر ربع شمالی که مفصل احوال آن خواهد آمد و حدود
اربعه از جانب مشرق ببحر محیطی که فاصله میان آن و افریقه و یورپ است منتهی
میشود و مغربی آن ببحر محیط که فاصله میانه آن و آسیا است و جنوبی آن ببحر محیط
که یخ بسته است میرسد و از جانب شمال تا هجده درجه عرض رفته اند که در آنجا

هرچه رفته بود از آدم و دواب مغروب تا می‌مانند سنگ خارا شده کیفیت
سنش نزدیک دو قطب بیرون از آن و در آنجا افروخته می‌گردند فی الفور مثل نی
می‌شد اما ظن غالب دارند که بلکه درستی این بود از اطراف عالم تا هشتاد و
درجه بطرف هر دو قطب رفته اند و کیفیتی از طلوع و غروب آفتاب در آن سرزمین
حکایت کنند که رحوی در قطب سکره و لحظه بلحظه بقدر دو ساعت گاه
پیش شب شود و روز گردد و از یکطرف غروب کند از طرف دیگر برآید
سبحان الله المدبر در بیان جزایر دیگر جزایر عالم را نیز بعضی نسبت بر جهات ست
منقسم کنند و هر حصه را بیکی از ممالک اربعه که با آن اقرب باشد منسوب سازند
و در تکون جزایر در بحار و بوجود آمدن ایشان در اقطار اقوال بسیار است
بیشتر بر آنند که رودخانها و شطوط و انهار عالم که بدریا ریزند مخلوط با اجزای
ارضی بسیار باشد و آن اجزای خاکی بمرور دهور در قعر دریا جمع شوند و
بتدریج بالا آیند تا بروی آب رسند پس چیزی که در برهان حسی مسلم است
که جبال و ارضی را مانند اشجار قوت نامیه هست که نمو کنند و باقتضای مرور
اعوام هر قدر که ماده آن رسیده داشته باشد بزرگ و وسیع شود و بتربیت آبای
علوی و امهات سفلی درختان و اشجار روییده باشد اگر شجره فیض بکی ... آن اراضی

زیاده

زیاده بر نشو افکنند کان جواهر یا معدن طلا و نقره و سایر فلزات گردد و یا همه
اینها بوجود آید بقدرت خدای تعالی و هرگاه دو تای از موالید بهم رسند لا محاله
سببی که حیوانست نیز بعمل آید چنانچه هیچیک از جزایر عالم خراب یا آباد از وجود
حیوانات خالی نیست و از اینجا قیاس کنند که آدمی نیز تکون کرده و جدا
یکی از انواع حیوانات است در تکون انواع بشر در بسیاری از جزایر غیر معروفه که عبور
و مرور بهر کسی بر او نیفتاده است آدمی از ذکور و اناث و انواع
حیوانات دیده اند بعضی از آدمیان قبول تربیت کرده و براه رسم زندگی آدمیه
و بعضی تربیت نپذیرفته مانند آدمی را از جنس آدمی و دو و تمیز از جنس بمیمون
دانسته اند و گویند چون در انواع حیوان و انسان نطفه و بهم رسید بحکم طبیعت توالد و
تناسل کنند و کثرت بهم آید و عالمی تازه حادث شود و حکایت ابوالبشر
آدم صفی الله که تمام کتب آسمانی از توریه و انجیل و قرآن مجید بر آن ناطق است
انکار کنند و از قدم عالم سخن رانند و این مقالات لایق باین دفتر نیست و از
قبیل کفرست جزایر در تصرف سلاطین و کشتی بسیار است که در ابتدای تسخیر آنها
جانوران بشکل آدمی که موی سر و اندام تمام بدن را فرا گرفته و بنا بر جبل و نمو
درختان و گیاه زندگی میکردند و از باران و زحمت آفتاب به درختان پیش

سپهر پادشاه جمعی از مردمان سفری در آن جزایر کوچک چند مدتی است اینها کوچ شده
اند و در مدت قلیلی از معاشرت آن مردم مثل خلق سایر عالم شده اند و فرنگیان را
اعتقاد اینست که این مردم جنگلی در رسم سپاه گری و آداب رزم از انگریز
یاد گرفته اند و بهتر از مردم سفری جنگ کنند چنانکه در سرکار اکثری از سلاطین
در افواج رکابی داخلند و بر آنها زیاده اعتماد کنند از تاریخ انتقال فتح این
تا حال تقریبا پانصد جزیره تازه پیدا کرده اند همه معمور و مملو مردم آنها مثل جاهای
ولایت و فرنگی بانگک النقاق تربیت شده اند آنها مثل ترلانه و اسب از قبیل حشرات
الارض بودند همه با نصاری به دین عیسوی در آمده اند **علت وجود نقطه**
و انهار و کیفیت باریدن باران وجود نقطه و آبهای جاری را
در عالم و همچنین انهار و دریای چنین گویند که بخار رطوبت این سحاب و نسیم
امطار نه بخارات غلیظه پیوسته با فراط از زمین بالا متصاعد شوند و سحاب گردند
پس بمقتضای حکمت هر جا که اقتضا کند آن بخارات بهم پیوسته و عرق
گردد از آنها چکیده شیرین و عذب باشد و باران عبارت از آنست
از ناخدایان فرنگ شنیده ام که می گفتند مکرر دیده ام از دریا عمودی از
ابخره شبیه بخرطوم فیل از یک جا برخیزد و هر جا بالا رود و ابر شود

تا محاذی ابر قائم شود و چنان نظر می آید که دود و از دریا متصاعد می شود و
قطران عمود را با اختلاف اوقات کمتر و زیاده گویند و سرعت تصاعد
ابخره را بحدی نشان میدهند که اگر جهاز در آن عمود در آید غرق شود لهذا
بان حوالی که رسند توپ می اندازند تا که از هم باز شود و اینکه عند العوام
مشهور است که ابر از دریا آب بر میدارد منع است و آن بجای خواهد بود و الحاصل بعد از
نزول باران بر زمین مخلوقات بقدر احتیاج از آن برمیدارند و باقی را
از زمین جذب کند و از آن چشمه ها جاری شوند نقطه و انهار و چه نیکو گفته
بعد اولی مخلوقات از آب نقطه و انهار بقدر ضرورت فرا گیرند و هر قدر که
زیاده باشد مخلوط با اجزای ارضی و دوباره به دریا رسد و از آنها جزایر پیدا شوند
و اینکه آب دریا شور و تلخ است از منع بوده حکمت در آن است که متعفن نگردد و تا
حیوانات از استنشاق بوی او اذیت نکشند و فرنگیان را در جهازات
دیگهای عرق کشی بسیار بزرگ است که اگر آب ذخیره در جهاز کم شود و دوات
بجای آن سد آب دریا را عرق کشند و بسیار شیرین شود و بغایت شیرین و عذب
و لطیف گردد و بیماران را بجهت تقویت معده از آن آب دهند و در تقویت
ناشمه بی نظیر است و بعد از کشیدن عرق مقداری نمک ته دیگ باشد

که آن را در مهمات بکار برند و مهلت دوار و از جزایر عظیمه در عالم ملک چین است
که با آن بزرگی جزیره دیگریست جنس ربع شمالی است اما کثرت آدمی و آبادی
بحدیست که تمامی ربع مسکون را بتخمین کرده اند برکشیده کرد او را آدم و هر کرو
آوری صد لک است و هر لک صد هزار است از آنجمله در چین سی پنج از کرو
آدمست تخمین کرده اند و باقی شصت پنج کرور خلق تمام عالم اند احوال
چین و مردم آن از جماعت انگلیسیه که اکثر اوضاع آن مملکت را شنیده ام از بسیاری
آشنایان که خود ملاحظه کرده بودند و از بعضی که بیک واسطه از زبان ایلچی پادشاه
انگلستان که بآن دیار رسیده بود می گفتند سلطنت در انجا بالانفراد و نفاذ حکم است
سلاطین از اولاد چنگیز خان و تا حال و تیره از اعاظم شیخ فغفور مذهب آبائی
و اوضاع چنگیزیست اما از ننگ و ما محترزند رعایا و مردم دیگر همه بت پرست
و بعضی از اعاظم شیخ فغفور مذهب آبای و کثرت عمارت و زیادتی توالد
و تناسل بمرتبه ایست که در تمام آن قلمرو یک کف دست زمین بجهة زراعت
و کشت کار نیست ایلچی سابق از ذکر احوال سفر خود نیست و اوضاع آن
مرز و بوم کتابی مطول نوشته است که به بنگاله رسیده و در آن مرز و بوم است
از جهاز که فرود آمدیم در رود خانه شهر که بدار السلطنه انتقال دارد و بر شهرها

اما

کوچک روانه شدیم به ماه کسری گشته که بپای تخت رسیدیم در عرض این شاه
راه سی چهار سواد اعظم از بلدان نعیمه بنظر می آمد که از دیدن هریک گمان
می شد که پای تخت این مملکت همین خواهد بود بلدان عظیمه و قصبات عالیه
متصل بیکدیگر و در میان آن مردم ملیات اند و باین سبب که مردم همه ارباب
حرفه و پیشه اند از اطراف عالم غله در انجا برند و اجناس در عوض آن برند
صنایع و بدایع و نفایس که انتخاب از قماش و امتعه بر آن و اختیار بهم
میفروشند از قلت مکان و کمی ذوقه مردم بی بضاعت بیکدیگر و فرزند اکتفا
کنند و باقی آنچه اولاد هم رسد بدریا غرق کنند سخن اهل چین است که تمام
عالم کور اند و ما چینیان دو چشم و فرنگ را یک چشم است اکنون شروع بذکر مجملی
از احوال و اوضاع فرنگ می نماید   در قصص نصاری است
که قبل از بعثت عیسی علیه السلام اکثری از خلق یورپ بت پرست و جمعی بدین
موسی کلیم الله علیه السلام بودند یکی از قیاصره روم مسلط گشته بغلبه مردم را
بدین عیسوی خواند و بعد از رفع روح الله باسمان خلایق بمذهب خود از بدین
بفرق مختلف متفرقه شدند و در میانه هرج و مرج پدید آمده تمک طوائف بشیخ
یافت و کار بجائی کشید که هر گروه دینی صاحب داعیه بهم رسید و قربان سر مذهب

نزاع و جدال داشته و از بی‌نظامی مشغول خونریزی و قتال بوده آخر الامر دو اردو زده
سرزده سلطنت عظمی و چند ریاست صغری قرار گرفته تا حال جهان بحوادث
عهود و مواثیق با هم دارند که کسی از حد خویش تجاوز نکند و بمملکت دیگری
دست انداز نکند و با هم برفق و مدارا سلوک کنند استقبال کمتر رو داده
و اگر میانه دو پادشاه یا دو رئیس منازعه واقع شود طرفین هر یک ابواب
تجارت دیگری را مسدود و جهازات کمتر را او دریا غارت کنند و لشکر
کشی و زیادتی خرج خصم را اسباب او دانند و هر گاه دو لشکر بمقابل همدیگر رسند اگر
یکی را عدد لشکریان یا در اسباب جنگ مانند توپخانه و تفنگ از دیگری
زیاده باشد دست بآلات حرب نکرده از طرف قوی بضعیف پیغام رود و
گویند در عدد و شوکت از تو بیشتریم پا در مقابل ما گذارید خود را بدست
بیهوده اقدام بحرب نکرده باسیری خویش و لشکریان خویش راضی شود و اگر
بخود می‌بیند که لشکر خود را مثل او بار اعدا از رو مهلت طلبیده او نیز راضی شود
و مهلت دهد و اگر ارک خارج از قدرت او باشد جنگ نکرده باسیری
خویش راضی شود و آلات حرب را بر زمین ریخته و دست بر روی هم گذارند
با لشکریان طرف مقابل درآیند و همه را اسیر کنند اما بعد از تسلط باحترام

و احترام

و احترام اسرا باقصی الغایه کوشند و باندک پیشکشی قانع شده ترک لجاج کنند
و همه را بغربت روانه سازند و وجه این راحتی بیان کنند که طریقه رزم و
قانون جنگ از طرفین مثل هم و مردمان با هم در شجاعت برابر اند
و آلات حرب نیز همه یکسان در این صورت لامحاله هر که را عدد لشکر و سامان
جنگ زیاده تر باشد فتح از دست و مقاتله در این حالت بجز سفک دماء
جمعی بیگانه منجر بچیزی دیگر نیست و اگر طرفین بی کم و زیاد مثل هم باشند و یکی
قبل از تصفیه منصرف یا بعد از آنکه همه شان بهم رسیده باشند یا در بین گیر و دار
یا بعد از شکست طلب صلح کند طرف ثانی نیز قبول کند و باندک چیزی
راضی شود و اگر احیانا بر لجاج اصرار کند و باستیصال دیگری کمر بندد و ملاطفت
اگر همه بامداد ضعیف برخیزند و با اطراف قوی محاربه کنند تا او را منقاد
سازند و مصلحت در این نیست که کسی زیاده قوت گیرد چه اگر یکی قوت گرفت
محتمل است که نیز بر دیگران تاخت آورده مملکت را از ایشان انتزاع کند پس
اراده مغلوب در حقیقت می‌نظمت ملک خودست اما اگر کسی مملکتی با حاجت
که خارج از یوروپ باشد از قبیل جزیره و ممالک دور دست به اکنه
و تسخیر نماید احدی را حرفی نیست بشرط آنکه رؤسای آن مملکت باطاعت

راضی نشوند و از سلاطین دیگر فرنگ استعانت بجویند مانند جماعت انگریز که
ملک هند را بی صاحب افتاده دیده اند تسخیر نمودند و بضبط خویش در آورده اند
و از انسوی مملکت مصر را چهار سال قبل از این بسبب غفلت مصریان و عثمانیه
بحیله گرفتند و در این اوقات یکی از وجوه مهمه انگلیسیه با فرانس این است
که پادشاه و نجباء روم در انتزاع مصر از ما امداد خواسته اند و ما را
امداد و موافق قانون از لوازم است چه او نیز در سلک سلاطین یوروپ است
و امداد او در صورت ضعف داخل در جمله تقدم است و می گفت مملکت هندوستان
که ضمیمه ملک ماست از اهم مهمات اگرچه فرانسیان در جواب گفته اند که اعاظم
هندوستان نیز با ما توسل جسته اند هرگاه شما آن مملکت را خالی کنید و با مالکانش
رد نمائید ما هم مصر را به سلطان روم واگذاریم و ما مصر را بجاریت گرفته ایم
تا ملک هند را از شما انتزاع نمائیم لیکن سخن فرانس را در باب هندوستان
فروغی از صدق نیست چه در هند احدی نیست که لیاقت این امر داشته باشد
که از فرانس استمداد کند مگر تیپو الدوله حیدر بود که بسبب خلل دماغ شوری داشت
و دیوانه وار باطراف دست و پای میزد او نیز معدوم و ناچیز گردید و فرانس را
مقصود اصلی و مطلب کلی از گرفتن مصر آنست که مملکتی مثل ام البلاد مصر را

که از

که از کثرت آبادی و وسعت مملکت تمامی بلدان عظیمه را با آن تشبیه کنند با وفور
نعمت شهره آفاق است داخل در ضمیمه ملک خویش سازند و از اسکندریه که بندر
معروف است و از ساحل بحر روم که از یوروپ با فریقه و کنار مصر جاریست واقع
تا سویس که او نیز بندر مصر و بر ساحل بحر هند و عمان واقع است هفده فرسخ
زمین است آن قطعه زمین را از میانه بردارند تا بحر روم و بحر هند بهم متصل گردند
و رفت آمد بهندوستان آسان شود و انگاه فرانسیان که بر ساحل بحر
روم پایتخت دارند بجهازات جنگی در آیند و با انگریزیه در هندوستان
محاربه کنند و این ملک نیز متصرف شوند و در این مدت که مصر با توابع
زمان انها بود در آن نواحی فتنه اری تمام دارند و بکندن قطعه زمین مذکور اقدام
نموده اند و بعضی بر آنست که حکماء دانشمند آن را امکان نیست که چون بحر روم
اتصال فی به بحر محیط دارد و محقق است که اگر این قطعه زمین از میانه برخیزد
که آب از جای خود حرکت کند و عالم را غرق نماید و اگر عالم تمام غرق
نشود مصر و بعضی بلاد افریقیه مغرب یمن و جده و بعضی بلاد دیگر آن البته
غرق خواهند شد و چون پادشاه روم از جماعت انگلیسیه در باب استرداد
مصر استمداد نمود و نیز مملکت هندوستان بحال لمنظر نظر شان بود.

جهازات جنگی بسیاری از انگلستان باسکندریه آمده ساحل و سپاه انگلیس گرفت

و فرانسیان مصر برآمده در رسید و بپادشاه روم نوشتند که ما را امداد نمایند

فرانسیس را از در با همه دو داشته ایم هر قدر که در مصر بمشقت نشسته بر آمده و از

طریق بحر بر مدد یا لشکر ایشان بفرستد و در این هنگام اگر افواج پادشاهی از

خشکی در رسد مصریان نیز ... چنین از خدا خواهانند ایشان از

یکطرف و افواج پادشاهی از یکطرف همه را عرضه تیغ ... تیغ خواهند

ساخت پادشاه دنیا پناه و از اسلامبول جمعی از افواج ... و از ینگچریان

و صاحبان اوجاق لرکوی وزیر اعظم گسیل و شریف مکه و پاشایان

شام فرمان قضا جریان صادر شد که همراهی وزیر اعظم نموده با فوجی

که دارند به انجاع مخذولان تاخت آورده و بمفاد کریمه اقتلوهم حیث

ثقفتموهم از قلع و قمع آن طایفه ... دقیقه فرو گذاشت نکنند اما جماعت

فرانسیس خلاف مکتوب مصریان پرداخته ... را که مبالغ

بود به ایشان بخشیده و در ... رعایات ... کار ... اول ...

رعایا را امید و اعانت نمودند ... و طریق سلوک ...

پیمودند صدای آمد آمد لشکر روم که بمصر رسید خود فرانسیان با جماعت از

از مصریان که معتمد علیه ایشان بودند بمقابله برآمدند در صحرای وسیع بر ...

سر راه بگرفتند و طرح جنگ ... که توپخانه از پیش می‌زدند افواج

روس ... از آن جا یک دست ... بطرف آن ... پای

ایستاده داشتند رومیان بعدت و شوکت خویش مغرور بی تامل حمله

آور شدند فرنگیان نیز بازی دست ... و عقده‌های که در دل

توپ و تفنگ کرده شده بود گشودند و ... اول ... مردم مرکب ...

... که از ... وزیر اعظم با بقیه دل از جای و پای

از پیش در رفته روی بگریز ... و انگلیز ... و این عمل ...

... و کاری پیش نرفت و انگلیسیه ... این احوال ...

... کار ... چند جهاز جنگی دیگر از انگلستان

باسکندریه فرستادند و قریب ... هزار کس افواج کار دیده ...

... بر سر جهازات ... خشکی

بمصر روانه شدند ... که بر جهازات جنگی باسکندریه

... با ... هر دو لشکر باتفاق ... پای ...

... روان شدند جماعت فرانسیس با مصریان مقابله

شد تا فتنه در ذیقعده سنه هزار و دویست پانزده روز عید سلطانی مانده
جنگ درست داده در اوقات مصاف فرانسه پای او شکسته از فتنه
در تاریخ [illegible] **نظم** شنیدم که مصر کهن فضا : تو از ذکر اخبار ساز ذکر
احوال پاپا : قضایای مصر را در سلک نظم [illegible] از ذکر احوال سلاطین فرنگ و [illegible]
آن مردم با فرهنگ زده داشت القصه هفتصد سال بیشتر از این اعظم سلاطین در
تمام ممالک فرنگ پاپا بود که در روم کهنه در دار السلطنه [illegible] که شهری وسیع
و بغایت معمور است بلباس خلافت و فرمان فرمائی داشت فرق نصاری
او را خلیفه و جانشین حضرت عیسی میدانستند سلاطین عظام و پادشاهان با اقتدار
جبهه نیاز بخاک آستان او می سودند و باو توسل جستند احدی را یارای مخالفت
او نبود و عقیده نصاری این بود که اگر کسی در امری مخالفت او نماید در دنیا
بانواع بلایا مبتلا و در عقبی بعذاب ابدی معذب خواهند شد و کار بجائی
کشید که عزل و نصب سلاطین با شوکت باختیار او بود و وکلای او در پایتخت
[illegible] هر سلطنتی بجهة مصالح سلطنت نزد پادشاهان بود و هیچ امری
از امور ملکی و ملتی بدون استصواب وکیل او اجرا نمی یافت رئیس سلاطین را
در عالم [illegible] با علی مرتبه [illegible] هر یک از ممالک [illegible] آن

ممالک

ممالک ضیاع و عقار بوظیفه او معین بود و وکلا نیز بجهة ضبط آن مالیات در هر شهری
بودند ثلث مداخل کل فرنگ که خزانه [illegible] قارون معادل با عشر عشیر آن
نبود مخصوص او پاپا دریان بود و در خطبه و سکه اول نام او خوانده می شد بعد از
آن نام سلاطین دیگر و آنچه مالیات پاپا [illegible] صرف تزیین و آیین بنای
کلیساها میکردند و چیزی که زیاد آمده بود اندوخته میماند **طریقه سلطنت پاپا** [illegible] و لشکر
نداشت [illegible] بجهة [illegible] جای [illegible] بودند و طریقه سلطنت او بدین گونه بود
که او را اعضاد و امیر از پاپا دریان بود که هر یک در علم و فضل سرآمد امثال و اقران
[illegible] کار [illegible] بودند کار [illegible] چهارده سال [illegible]
[illegible] با شوکت و اجلال [illegible] بطریقه در باب سلاطین [illegible]
[illegible] معین بود و هرگاه یکی از این اعضاد [illegible] عدم می شد او
یکی از پاپا دریان را که [illegible] از دیگران بود بجای او نصب [illegible] و هرگاه
او از میانه میرفت بعد از فوت او [illegible] در [illegible] که اعضاد و
[illegible] این کار ساخته بودند هر یک [illegible] می شدند [illegible]
امیر از خارج معین بود که بعد از فوت پاپا دیگری معین شوند [illegible]
[illegible] بودند آن چهار امیر [illegible] از اطاق [illegible]

را بان قفل میکردند و هر روزه متفقاً بر در حجره هر یک آمده و از بیرون آن
حجره را اطلاع میدادند و معین بودند که بجهة آن چهار کس طعام و شراب
از روزنها میدادند و ایشان حرف زدن نداشتند با خدمه بان چهار کس بعد از
چند روز هر یک اسم یکی از کاردینالان را که نظر او بخلافت و پاپای سزاوار
بود بر پارچه کاغذی مینوشت و پیچیده از روزنه بدست آن چهار کس میداد و آن اشخاص
کاغذها را گرفته ناخوانده بر صندوق ضبط میکردند و گاه بود که امر تا سه ماه طول
میکشید تا این اعضا دو کس نوشته میدادند چه هر یک را اعلان بود که هر گاه
الهام غیبی بنام یکی بمن رسد آنوقت نوشته میدهم بعد از آنکه همگی تمام
نوشته دادند آن چهار کس مجمع عظیم آراسته آن صندوق را پیش گذارند هم
بنام هر کس که زیاده از دیگران آن کاغذ بر آمده بود آن چهار کس با پادریان
تمام در بروی او گشوده مژده مبارکباد خلافت میدادند و او را از آنجا بدوش
خود سوار نموده بجارگاه سلطانی بر تخت خلافت می نشانیدند و آن اعضا و یک
کس نیز بر آمده سجده میکردند و ایشان مشغول می شدند و یکی از پادریان بجای آنکه پاپا شده
بود معین می شد و ملوک و شاهزادگان عظام و اکابر و اعیان حتی عوام
الناس همه فرمان او را بطوع و رغبت بجای آورده اطاعت نموده بملازمتش

دادن

و از آن شهر بتحصیل علم می آمدند و بسبب حدت تخت اول کاردینالی و بعد کلاه
سیر سیدند و این سررشته منتظم بود تا سنه نهصد هجری محاربه انگلیسیه با پاپا و برهم زدن
پاپا دو انجمنه آن در تمام یوروپ فرنگستان فرقه در انگلستان
بوجود آمدند و حکمت رواج یافت پادریان حکما را امور و طعن و لعن و طرف
اوقات آن باستقبال آنها بود و سبب خواهش که گذشته بود امری از پیش
نبرد حکمای انگلستان از ملوک پادریان لبتوه آمده و مزاج پاپ شاهی را
از پاپای خلیفه و پادریان منحرف و آن عظیمه که این فرقه را در نظر بود و ادله
و براهین حکمی خوار و حقیر گردانیده پادشاه و کلای پاپا را معتقد و محبوس و اموال او را
که داشتند همه ضبط و به حصه بسیاری تقسیم کرده حصه را خود گرفت حصه دیگر
به وسایا لشکریان و پادریان مملکت خویش داد و حکم نمود که انجیل را بزبان
انگریزی ترجمه کنند تا حاجت به پادریان پاپای نماند و چنان کردند آنگاه
پادریان را از حبس بر آورده و اخراج بلد فرمود و این خبر چنانکه بسمع پاپا رسید
و خشم بسیار از آن جماعة او بایرای کسی و از سلاطین دیگر نیز مدد خواسته خود
با فوج بسیار و مرد جنگی از سلاطین که بودند مدد داده برخواسته بودند لشکرکشی تمام
با انگلستان آمدند و در تمامی فرنگ دو لوله و شور بود افتاد و در انگلیس فرنج آمد

برخواست اما فامای مردم مترصد شده ولی غضب بودند و رؤسای انگلیسیه با سلطان ر
حکایت گرم وقوی ولی با سیاسیان عامه پرداخته بمقابله برآمدند و آن قضیه
سالها بطول انجامید و خلق بسیار از طرفین از لباس هستی عاری گردید و همچنین
هر دو جانب باصرار و لجاج بودند و استیصال یکدیگری را بیشتر و سلاطین
دیگر بملاحظه این احوال که بر انگلستان و پادشاه ایشان غضب پاپی
رسیده ملکه خود بر و زور قوی شد که تا پاپا را نیز از غضب خود بیم بود در انتقام
انها فخر رواز اعانت و امداد قصور نمودند و هر کس سر خویش گرفته بملک خود
رفت و نخستین کاری که بمملکت خود کرده سلوک پادشاه انگلستان بود
با پادریان و وکلای پاپا اسکان در تمامی ممالک نصاری پاپا و پادریان و
در نهایت بی اعتباری و کمال ذلت و خواری میباشند وجود آن
طبقه مخصوص مجلس مشاکات با تحقیر و نه ختن امورات از پاپا حال هم
در روم کهنه اسمی باقیست بر نشستن او رعیه و بخشیدن بهشت و دوزخ بمردم
اشتغال دارد و در زمره مستخفین است بی اعتباری پادریان و وا افتادن
پاپا و فرو نشستن آن همه وقعها و علو مرتبه حکما و دانشمندان در تمام فرنگستان
ولی پیدا شدن مردم بطور طلعین در سنه نهصد و چهل هجری دست داد و باعث

در این کار رجاعت انگلیسیه شد اکنون تمام فرنگیان پیروی حکما کننده و در اکثر
مذهب پروده دارند و در کلیسا ها دو نما قوس نشسته و هفته یکبار روز یکشنبه جمع
و فرمانگیان بعضی میروند و پادریان نیز حاضر شوند و زبان را موعظه کننده کنا
در روسا بوجه رحمت خدای صدا آواز کنند و باقی اصول را از رسالت جاده
رغیرها تمامند نماز و رفتن بکلیسیم اعتراف نه دانند و گویند حب از امت مسیح برده
حاجت با این کیفیت جای که باشد منع میکنند این کارها طایفه فرانسه
حق پاره فرنسیان داد و خارج مملکت ایشان از این مرحله قدم فراتر گذارده
و نفی واجب کننده و اموال ایشان را مباح دانند بر یکدیگر و بقدم عالم جلوی
عظیم اعتقاد دارند و بموارده راه تفاوت و طریق گمراهی پویند و الحق گوی
سبقت از علامه اولین و آخرین برده اند یکی السلطنت عظمی پادشاه ایشان
فرقه است طول مملکت ایشان سابق سیصد گرده و عرض و ولایت بنی گرده
و همین قدر از امریکا تصرف دارند و از ده سال قبل از این تا حال ایتوپ
و ممالک دیگر سلاطین آنقدر روز بروز ده تسخیر کرده اند و در اهل قسم و تقدیر چهار صد
شهر عظیم و یکهزار و ششصد قصبه بزرگ و هشت هزار و نهصد ده و تقدیر سه چهار کرور
از مخلوقات افواج جنگی همیشه بقدر سیصد چهار هزار سوار و پیاده دارند

و دلاوری معروف و بعهدی خلف کفایت بر موقف سلطنت از آن دیار
بخارا امر بوده و ده سال قبل از این مردم از ظلمهای دست بتنگ آمده بسته عاصی
شورش و طریقه انگلیسیه را نموده و پادشاه از این خواهش سر باز زده و درین
بقتل جمعی از کسان کار رسیده و عوام لشکر بشورش بر آمده پادشاه را بخون
در زندان بکشتند رسم ملوک طوائف شیوع یافت و انواع فتنه و فساد بوقوع
آمد و این حرکت باعث حرب و جدال میانه این جماعت و جماعت انگلیسیه و دیگر
سلاطین گردید و این قدر خونریزی در میان روی داد که از تعداد بیرون است
دار السلطنه آن مملکت پاریس بپای فارسی و کسر را بر وزن حارث [illegible]
بغایت معمور و در نیکوئی آب و هوا انتخاب ممالک دیگر فرنگ مشهور است سه چهار
سال قبل از این شخصی بونه پاتی نام بر آمده در سلطنت و حکمرانی طمع کرده و پرده
شروع کرده بامر سلطنت و در حسن تدبیر و ذهن و ذکا اعجوبه وقت و نادره
زمان بوده و در شجاعت و دلاوری یگانه روزگار است اکثری از ممالک را
که فتح نموده خود بذاته تا آخر صف اول جنگ ایستاده مانده است بعد از
فتح مصر خود با ده سه هزار کس از لشکریان کارزار نموده بر عکه که بندر شام است
یورش آورده جهازات انگریزی از مصر بمدد رسیده در میان رسیده و در یک شبانه

روز

روز که جنگ قایم بود گاهی با انگلیسیه حمله کردی و گاهی بقلعه یورش آوردی آخر الامر فرنگیان
بحیله بر خود شکست انداختند و افواج او را بقلعه کشیدند خود از راه هجوم [illegible]
بقلعه در آمد مدت میان دو را آنها را گرفته هر چه در اندرون بودند بقتل رسانیدند
بقیة السیف با او منهزم شده بمصر رفتند انگلیسیه را اعدا او خود در آنجا
و بمیان عداوت جبلی است و باقی مردم فرنگ شجاعت و رای و تدبیر او را
ستایش نمایند اکثر حیلهای این حیدر از تدبیر و جرات او در سفاین خود بکار رفته
اند که هر یک کارنامه است و در کمتر زمانی از مردار باب شکست یافته است جهت
و خلف وعده و خدعه و حیله در سرشت او مخمر و عهود و مواثیق او چون
نقش بر آب بی ثبات و بی اثر است بعد از قتل پادشاه و کی بی نظامی
در آن مملکت بهم رسید اکثری از سلاطین برفاقت انگلیسیه بمحاربه بر خواستند
و در جا با هر یک گاهی جنگ و گاهی مدارا خود را محافظت می نمودند تا بطور
نتیجه پایی که اکثری را منهزم و بکرات شکست فاحش دادند و ناچار بعضی سلاطین
با او صلح نمودند مانند روس و پروس و ترک و النده وغیرهم بجز جماعت انگلیسیه که با فرانس
عهد و پای ثبات فشرده و در بحر و بر با او مردانه میکوشند و حق است که انگلیسیه
درین محاربه داد مردی و مردانگی داده اند بطفیل منازعه ایشان خلایق

همواره در رنج و عنا و بانواع محن و بلا مبتلا می باشند مرتکب کم کمی از
سفرهای فرانسه است قطاع الطریق بجهند ارباب دول و صاحبان سرمایه تیز
جهازات جنگی سازند و مردم جنگی با چاره بر آنها سوار کنند و بدریاها در پی
هر فرقه و هر جهاز یا کشتی که تسلط یابند و دست یابند یا دشمن ضبط کنند

جنگ دو کس باهم

و از جمله قوانین فرانسه است جنگ دو کس با یکدیگر جهت اعتبار
خویش اگرچه در فرق دیگر اسم این حرکت بسیار قبیح است اما در این فرقه
بیشتر از سایر فرق است و آن چنان است که هرگاه یکی در مجلسی از کسی رنجیده
باعتبار آنکه حرف درشتی با او گفت یا در ادای آداب در تواضع قصور کرد یا مجرد
[illegible] شخص رنجیده بخانه خود رود و رقعه بر آن کس بنگارد که مرا
با تو در فلان موضع جنگ طپانچه یا جنگ شمشیر است رقعه که بآن شخص رسید
اگر قبول کرد و عذر آورد و تعلل نمود قوم بی اعتبار و مورد طعن و ملامت باشند
او را هیچ [illegible] ندهند و در مجالس استخفاف کنند [illegible] ناچار می باید قبول
کند گر آن رقعه [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] که بآن شخص برساند یا جنگ [illegible]
مانع شود و [illegible] از جمله تدبیرات است که جنگ [illegible]

در قوانین

در قوانین است که بآن کس که رقعه را میبرد بگوید که آن رقعه جنگ به فلان کس
برسان او نیز رسانیده [illegible] رقعه عذر آورد که ملازمان یا شاه
یا حاکم رقعه را [illegible] گرفته و اگر رقعه رسید و بر مضمون آن مطلع شود
کسی [illegible] کرد و فردای آن روز طرفین هر یک دو کس از محرمان
عدول با خود آورند که این چهار کس شاهد باشند که با هم [illegible] کنند و یکی
بغلبه دیگری [illegible] اگر یکی بغلبه کشته شود و [illegible] قاتل [illegible] قصاص [illegible]
و اگر موافق ضابطه و قانون از طرفین [illegible] یکی کشته شود و باز
پرسی نیست بعد از حضور [illegible] معین [illegible] آن میدان ده قدم زمین
پیمایش کنند و در وسط آن [illegible] بگذارند و آن دو کس هر یک بیکجا [illegible]
بر آن [illegible] بگذارند و دست [illegible] بر یکدیگر [illegible]
آن ده قدم فاصله باشند و همچنان [illegible] بر یکدیگر [illegible] و طپانچه بهم
خالی کنند و اگر جنگ شمشیر است [illegible] پیش آیند و [illegible] هر یکی [illegible]
[illegible] از [illegible] طپانچه یا [illegible] زخم کاری
باشد یا کشته باشند هر یک دیگری [illegible] و اگر یکی را از زخم کاری
[illegible] و دیگری [illegible] تا جان تسلیم کند [illegible] انگلستان

شخصی از اواسط الناس بود که شمشیربازی ماهر و باین پیشه مشهور و به خلق
و غرور گشته تماشای هر زنده یک و دو روز باید که با خوشی ... های جنگ شمشیر
گاهی مردم را بکشتی و خلایق از بی حیائی او در آزار و کسی را با او یارای
مجادله و کارزار نبود روزی بجائی که داشت از شخصی ضعیفی رنجیده گشته با
او پیغام داد که مرا با تو جنگ شمشیر است فردا بر ... و صحرا حاضر شو
آن شخص ضعیف با وکلت دید و از تو مرا تاب ... امروز بجو ... بسته
سپر انداخته بت ترک شمشیر خواهم نمود بعوض خون خود یک سیلی بتو میزنم
و دست را فشانده سیلی به بنا گوش او زده مرد غیور از این حرکت بغیظ آمده
رعشه بر اندام او افتاده در فرود آوردن شمشیر خطا کرد حریف مظلوم شمشیری
بر سر او زده تا سینه اش بشکافت و از اینجا ... کرده که مردم شجاع بر ... گشته را
و معارکه ... خوش ... است چه غیظ و غضب آن ... هنگام باعث
زبونی و بیچارگی خواهد شد و یکی از جمله قوانین مستعمله ... فراموشخانه است

ذکر فرق فری میسونها

در فرق فرنگ خاصه در لندن ... و ... نیز گویند و آن
در لغت بمعنی خانه معارضت ... واضع آن قانون شخصی ... بوده است ...
اصطلاح جماعتی را گویند که متصف بصفاتی باشند که ذکر میشود و بنابر آن

و فارسیان بزبان پنهان این جماعت را فراموشخانه گویند و آن اسم علمی از شناخته
نیست چه هر چه اینها را بپرسند در جواب گویند پیدا نیست و منافاتی با هیچ
مذهب ندارد و هر کس بهر مذهبی که باشد و خواهد که داخل این فرقه گردد
باکی ندارد و بسیار شبیه است با اوضاع بکجری این رسوم و عادت مردم اجاق
آن سرزمین ... و میان گروه ... را به ... داشته اند ... ایشان تتبع نموده
کرده اند و آن این است که در هر جا که خود ... اعظم از شهر و قریه خانه عالی
که دران حجره بسیار وسیع بنا ساخته اند و آنرا لاج نام نهند هر هفته یکروز
معین دارند که کسی که بخواهد داخل این فرقه شود در آن خانه درآید و
یک شب در آن حجره باشد فردا بزرگان فرقه طعامی بپزند و همه
آن جماعت حاضر شوند بعد از برداشتن سفره هر یک از خطاب آن شخص تازه را
نوازش و مهربانی و کلمات حکمت تلقین کنند و با او مبارکباد گویند
آنگاه رازهای ... میکنند دو واحدی ... دستان در انگشت آن
افسوس بسیار بزنند ... هر دو سر آن ... بقدر پنجاه هزار روپیه
کرده اند و آن مردم در انجمن درآمده بعد از آنکه برآمدند آنچه ... گفتن ...
شنیده که مردم را حیران است مطلق نیست باقی آن را هر کس بخواهد خود رفته

چه بنده با آنکه بیان نیست محتاج چراغ بودند از آن مبلغ خطیر درگذشته بخشیدند.
این کار نیست که در شهرهای ما و در مکه نکو باشند اگر کسی را از روزگار صدمه
رسد و بی چیز گردد برادران هر یک بقدر حوصله خود وجه و چیزی دهند تا
صاحب سرمایه معقول گردد و در وفای دعاوی هرچه قدرت داشته باشد
اعانت یکدیگر نمایند و غریب تر آنکه هرگاه دو کس ازین فرقه که یکی از
مغرب و یکی از مشرق بهم رسند بدون آمیزش و اختلاط همدیگر را بشناسند
و بسیاری از سلاطین در کلکته داخل در این زمره اند احوال انگلستان
دیگر از سلاطین با قوت پادشاه انگلستان است اگرچه از کبری از سلاطین
نصاری بعد و بسط مملکت در یورپ کمتر است اما خطیر از رای و تدبیر و عظمت
سپهداری و اضعاف کبری بیشتر است مردم انگلزیه برای هوا و هوس از
فرق دیگر فرنگ ممتاز و در رتبه بیرون و عظمت در کل جهان بی انباز اند
اگر خواهم مفصلا احوال آن دیار را در رشته نگارم عمری باید و سفاین باید مشحون
گردد و چون بسیار نیست تا صد اصدی از فرق اسلام متعرض این قسم
حکایات نگشته لازم خواستم که حاضران و آیندگان را دستور العمل و مایه تفنن
و انبساط گردد و پس برگزیده از آن صفحه طرازی نمود و شنقر یک قلم تفتیش احوال انگلیز

دو جزیره

دو جزیره است از جزایر شمالی که یکی انگلستان و دیگری ایرلند خوانند و بزبان
اهل اسپانیا برتانیه اکبر و برتانیه اصغر گویند سالهای دراز در عهد بت پرستی و جاهلیت
متصرف سلاطین بودند و از آن قوم قلعه بسیار بنا بر ساحل دریای مغرب که
بدریای روم مشهور است بنا نهاده اند بر سر کوهی که آن را جبل طارق و آن قلعه نیز
استحکام بهمین اسم مذکور است و فرنگیان تا حال بتصحیف اسم آن را جبرالتر
گویند و در آن عهد خلق آن دو جزیره مردمان کودن بی معرفت بودند مگر
رومیان که در آن مملکت دست اندازی و از قتل و اسر و اخذ اموال و قبضه
فرو گذاشت نکردند خلایق در آن ازدحام بدست ستمگران گرفتار بودند تا بجایی
که نوبت در سنه نهصد و چهل هجری که حکما و دانشمندان پدید آمده و نخستین کاری
که کردند این بود که جهت استرداد جنگی ترتیب داده و مردمان کار آزموده برکشتیها
سوار کرده و بر گرد هر دو جزیره سپاه خود نگاه داشته و دست تطاول ممالک رسته
و بدین اکتفا کرده بساختن جهاز بقصد مملکت گیری و کشورگشایی افتادند
بنحوی که خواهد آمد عرض انگلستان عرض آن هر دو جزیره در وسط معموره بقدر
دو دقیقه بیشتر و در صحتی بلاد آن مملکت بسیار نکبه رصد است طول اللیالی و الایام
در فصل جدی از هفده ساعت بیشتر است در اوقات صیف و بعضی تا سه ساعت

دارد که عالم روشن را آفتاب طلوع کرده و غروب کرده است مردم هر کس بکاری
که دارد به روشنی صبح و فتق مشغول است و محتاج بشمع و چراغ نیستند و قریب دو ماه
راه رو بنقطه شمالی جنوب ز وحشی رفته اند تا آنکه جهاز به یخ بند رسیده است
و در جنگلی از کثرت برف جبال بر روی آدم و حیوان نمانده و در آن سیاه بعضی مردم
دیده از قبیل صحرانشینان که آفتاب بر آنها رحمی نکرده بود و در آنجا شش ماه روز و شش ماه
شب مردمان ضعیف اندام و کوتاه بالا که از دو ذراع و نیم درازتر بلند
نشوند و سیاه فام مثل مردم سودان که از شدت سرما سوخته گردند ساکن
در زیر زمین بوده نهایت پریشان روزگار کنند اشنه طول انگلند یکصد و هشتاد
عرض یکصد و پنجاه کروه و طول بریلند یکصد و چهل و عرض یکصد کروه است و دیگر

احوال لندن دار السلطنه لندن که بنه طول اصل شهر شش میل و عرض
دو میل نیم است سوای مضافات و ملحقات که مردم در خارج شهر خانه ساخته
دران شهر رود بسیار عظیم یکو رود نیو و ور نمیت مشهور در وسط شهر از یکطرف
او جاری است که جهاز بزرگ در آن داخل شود و بشهر در آید و معمور و آباد است که در
یک خشت خاک خانه که و خرابه یافت نمی شود و عمارات عالیه از سنگ خام
متصل بیکدیگر ایوان مختلفه و نقوش بوجه قرینه و همه باسلوب که باید ساخته اند

اکثری

اکثری از عمارات پادشاهی را عاظم را به پشم و عقیق نسبت کرده اند و در
تمامی خانهای آن شهر سه جدول آب در دو خانه از زیر زمین جاریست یکی از
جهت رفع کثافت و یکی بجهت طبخ که در مطبخها روان است و دیگری بجهت بر آب افشانی
کوچها است و در کل مملکت از بلاد عظیمه و قری و دهات در اهل معموره و فاز
آن بجهت رفت و آمد مردم و حیوانات سه راه وسیع سنگ فرش کرده اند
یکی مخصوص سواران و دیگری جهت پیادگان و یکی خاصه عراده و چرخهای
باربردار تا بیکدیگر مخلوط نشوند و مردم پامال نشوند و گذشته و علاوه برآن
از سه کار شاهی بر کنده تا معین شده اند که اگر جائی خراب شود فی الفور باز
و خاکها که از کوچه و بازار برمیدارند و به دریا بریزند و در طرق و شوارع اقلید
کره و زمین ناهموار بوده است دیده اند و بر رود خانهای کوچک و انهار صغار
پلها ساخته اند که تردد و پامال نشود و در کل قلمرو و راه ناهموار سنگ لاخ
یا نهر آبی که باعث زحمت تردد گردد کاروان سراهای عالی در راهها
بفاصله سه میل بنا نهاده اند مردم و نکاری که انواع سرا رها
دار و حتی زنان فواحش و قحبه نیز در کاروانسرا مسکن دارند و بهائی
همه اشیا از اکل و شرب و لوازم و غیره معین است بنوع سوداگری و قطع

ساف تمامیها بهرجا که اسباب کنند محتاج نیست و در لندن بر در هر خانه از عالی
و ادانی ستون ساخته‌اند و بر هر یک فانوسی از شیشه نصب کرده‌اند که از اول
شبها تا صبح روشن اند و در رفت و آمد کوچه‌ها بازار احدی محتاج بچراغ و مشعل
نیست و اکثر باغچه‌ها و در آن شجر و آیه چنین بنا کرده که چراغان کرده اند و برف
و باران و سرما بسیار است و از ده ماه هر روزه باران و برف بارد و در موسم
بسیار و در غیر موسم کمتر و بسبب هوای ناموافق درختان و میوه ثمر آنجا
و میوه جات شیرین نشود که بتدبیری که در باغچهای سلاطین و اعاظم انکلتار
بینند که در زیر باغچها شبستان سازند و در آن آتش افروزند تا حرارت
آتش به درختان رسد و میوه شیرین شود و با این تدبیر میوه کرم سیری ثمر
آورند سعید و نخاه کلب … عالی … از سنگ مرمر و عرض کهن و …
روزن مخصوص سلاطین عظام است سلام زنان و طریقه سلام زنان این
فرقه و سایر مردم فرنک اینست که یکدست بهم زنند و قدری اندکی کوتاه
کنند و کفل را حرکت دهند و بسخت خوش آینده و از آن غایت زیاد
وضع دیگر و از اوضاع شوده … این سینه بده انکلیسیه وضع دیگر و در رسال خطوط
سکه و تمامی محکم باطراف قلم و … باد تا هرجا که … رسید و نشسته باشند

خوار ملک خود خواه بیچاره اگر رئیس آن مملکت مانع نشود و آن بدین نحو است
که بفاصله بهر دو فرسخ یا کمتر در تمام طرق و شوارع خانه از چوب سازند و چند
کس قاصد را با یک اسب نهاده از آنجا سکونت دهند خط‌ها را در کیسه چرمی کنند
و بقاصد دهند و این دو فرسخ را که نفس دویده بر دو خانه دیگر رسانیده و طبل کوچکی
در دست دارد و می نوازد و میرود تا ساکنان از صدای او مطلع شوند و مردم
که آن خانه اند صدای او را شنوند و یکی مهیای رفتن شود و بمجرد رفتن
این یکی کیسه را اگر ده روان شود و در یک شبانه روزی چهل پنجاه فرسخ یا زیاده
طی کنند و در انکلستان بدستوری معین اند بطریقه چاپار و در آنجا آدم و اسب
اسب به این شدت و چه یک آدم با چه مقدار تواناتر باشد که این همه راه رود و
در هر جای بحساب بعد اجرت علیحده … اجرت کنند و دو مثقال نیم را
روزی یکی … هر قدر که صاف باشد وارد و مثقال نیم اگر یک قیراط
زیاده شود اجرت را مضاعف کنند تا پنج مثقال و از آن که گذشت باید مضاعف
کنند و همچنین در دو مثقال نیم اجرت قبل از آن مضاعف کرده و
چنین است رفت و آمد اعاظم و ارکان هر کاه بخواهند به جهت جای کس
مخفیه سوار شوند و … اورا بده … دار … و آن شوند و دو

از وقفه و خوف او را بر دارند و یک کس با مشعلی نیز همراه هست این مردم تا دو فرسخ
روند و در آنجا باز استفتیده آدم مهابت محمد را بر زمین نا رسیده بدوش
بدوش گشته و روانه شوند همان مقدار که خطوط روند این مردم نیز قطع رفت
نمایند روزی یکصد روپیه اجرت این کار هست و اگر خواهند جلد تر روند بیرون
بیفزایند آنوقت اجرت مضاعف گردد این کار سالی صد هزار روپیه
و بیشتر بعد از وضع اخراجات محله و پیادگان که باستاجرت خاید بسرکار
کمپنی خطوط کمین که معادل خطوط تمام مردم از بی اجرت رفت و آمد کنند
کارهای دشوار بر خلایق آسان کنند و خود و مبالغی منتفع شوند و توفیق
منتج روزی همگنان باد و باین سبب که هر روزه اخبار ولایت و مملکت یا شها
رسد و از اوضاع رؤسای اطراف مطلع شوند اکثری از فرمانهان هندوستان را
ناچیز کرده اند همین ان مقال ابیات مجملی از وقایع نامه ضرور خسرو گیتی ستان
شاه عباس صفوی که در رعیت پروری و معدلت گستری طاق و برای [illegible]
شهره آفاق بود

سبب آمدن و تسلط یافتن انگلیسیه در هندوستان

بعد از شاه طهماسب که چندی در عهد اسمعیل میرزا و سلطان محمد خدابنده [illegible]
در سلطنت [illegible] جماعت ولندیز و پرتکال در بعضی از بنادر فارس و جرون [illegible]

از استقلال

از استقلال نیز دم یا دشت [illegible] کریمه الاسنی و لو اهل الکتاب لا بالتی هی
احسن قلع و قمع ایشان منظور بود و جماعت انگلیسیه را در مقابل طلب اشتیه نیز
عباسی اجابت نموده ایشان را استکونت داد و با مستقبل آن دو طایفه اکثر اوقات
ایشان از انگلیسیه بعید آمد و چنان شده باشد و نگاه هند و هندوستان عالم گیر
پادشاه از اخلاف سلاطین بابریه بتقلید آن خاندان بجهت دفع پرتکال
که در تمام بنادر هند و هندوستان فرمانروا بودند نیز این عمل را مرعی داشته انگلیسیه را
بکلکته جای داد [illegible] که بالذات سباع خاصیت و بالعرض [illegible] طبیعت
اند و ایشان کمون تعلا [illegible] فرمان اصدر [illegible] خاصه با مردم یکجا نه
خوش باشی لفظ [illegible] فرمانبرداری را روا ندارند و تسلط غیر مذهب با
جماعت ایشان جمع نشود و سلاطین و رؤسا از فکر مملکت داری غفلت
نورزند و نگذارند یکی [illegible] تسلط شود و اگر احیانا باب غفلت باشند [illegible]
آن مملکت بدست یکجانه [illegible] رعایا و عوام را آرام منقطع و زندگی دشوار گردد
و هرگز رام نشوند چنانچه [illegible] که از غفلت یا شاه جمجاه اخلاق شاه طهماسب صفوی
و امرای او ایشان ملک [illegible] جماعت افاغنه که از دنی چاکران [illegible] بیگلربیگی
هرات بودند تسلط گشته با فتنه از فرمان فرمانشد [illegible] نزدیک اسلامبول

آن جماعت کم مردمان شهری و صحرائی بر آنهائی که حاکم مقتدر بودند شوریده
تیغ نهادند و همه را با توابع و لواحق بجایب تیر نبرده اند چنانکه در تبریز و
همدان و گلپایگان و بروجرد و این عمل کرات بافی عنه بعمل آمده و اغلب
بعد از تسلط بار دیگر بجریمه راضی شده اند با قتل عام نموده و این عمل مکرر از
ایشان سر میزد و مردم از شورش باز نمی آمدند و آرام نمی شدند تا ظهور
پادشاه مغفور نادرشاه همین ماجرا بود که او قلع و قمع آن طایفه از
ایران و اکثر بلاد هندوستان کلی نمود و چنین بوده است در عهد اسکندر
ذوالقرنین و از اسباب ترک و چنگیز و امیر تیمور گورکان که ذکر آنها لایق
این مقام نیست و بر واقفان سیر و تواریخ نمانده که در یکی از تواریخ دیده ام که
اسکندر را از شورش ایرانیان بستوه آمده و با ارسطو و با حکمای دیگر در باب قتل
عام این مملکت مشورت نمود و حکما عرض کردند که مربی این سرزمین آب است
و مردم این کشور به آن منسوب می باشند و در سرشت ایشان تشجیع و حب و
مخالفت اگر پادشاه این طبقه را بقتل آورد و از هر دیار که مردم در اینجا در آید
در اندک مدتی همین خصلت پیدا کنند و این غیرت و سیرت و شجاعت از
تأثیرات آب و هوای آن دیار است اسکندر از قتل عام در گذشته ... اکتفا نمود

مجملا

مجملا مردم بنادر را بالکلیه اسیر نمودند و ایشان نیز چندی ناچار سکونت اختیار نمودند
رفته بودند که پیره‌زالی بهر شهری که یکی از خدمه خود را که مردم بندر حاکم
بود تقصیری چوب زده تا او بمرد عامه آن بندر غوغا نموده و آنها را عرضه
تیغ بیدریغ نمودند و جهازات ایشان را که بلنگرگاه بودند غارت کرده
آتش زدند چند کسی که در صفاهان و جاهای دیگر بودند گریختند و تا کنکه
در مملکت گلگنه بودند بعد از استقلال جماعت پرتکال با مردم بنگاله که اهل قلیل جهوا
جنت الارض اند بنا دی اعوام و شهور بنای تالیف و الفت گذاشتند و دوره ای حسنه
بار و سر آمیزش نمودند و بدستیاری ... عامه مردم را با تعصب از
اسلام بر خود گرویده کردند و چون قاطبه نصاری را اگر تجسس اخبار و تفحص احوال
مردم و از کار خانه مسلمانان را از لوازم جبلی است و از مبتدای ظهور رحمت احمدی
این شیوه را اسمیه و جهد دارند چنانچه از جمله اقاریر و عهدنامه که در زمان
او میان نصاری و مسلمان نوشته شده و از ایشان گرفته یکی آن بود که تجسس احوال
مسلمانان نکنند و اخبار و اوضاع ایشان را بجای نفرستند مجملا
و جماعتی از ... بنگاله و مسلمانان ... رای و دیار که بانها پیوسته بودند
باطراف مملکت تجسس اوضاع سلطنت و چگونگی احوال رعایا و برایا بسوانح

نموده‌اند و در کلکته قلعه عالی ساخته‌اند و از آنجهت قرب مردم به بیت التجاره
رسوم ساخته و اسباب حرب از توپ و تفنگ در آن قلعه گذاشته‌اند
بهانه آنکه مال التجاره ما در اینجاست بآلات جنگ و جمعی کثیر از سپاهیان محافظ هم
قلیلی موم جنگی از ملک خویش طلب داشته‌اند و از مردم هندوستان نیز
لشکر گرفته‌اند سلاطین و روسا و متوسطین هر یک علاقه قدر مراتبهم بعیش
و طرب مشغول بسیار بار غفلت و غرور بیهوشی هر کس بهر جا که مقام داشت
مست و مدهوش بود و چیزی که در عالم نخوت بخاطر ایشان نمیگذرد بسیاط انگلیسیه
بود بهر چه از تدارک سامان جنگ و ذخیره و آذوقه که لازم بود نگاه داشته
سپاهیان را تعلیم جنگ و ذخیره و آذوقه که لازم بود بهوا و خواهش خویش میکردند که
نمی‌فهمیدند اگر کوشش می‌شنیدند اعتنا نمی‌کردند تا چهل و پنج سال قبل از این
در عهد جعفر قلیخان که بیگلربیگی بنگاله بود و ابا از خراج ننگ و از اینجا نه
و جنگ نمی‌نمود و برای عذر نگارش نموده او را در حالت بستگی از میرشته
ابا و گرفته برده و بکلکته مقید داشته تسلط انگلیسیه به بنگاله
و قاسمعلی خان داماد او را بجای وی منصوب نمودند از آن وقت الی یومنا
هذا روز بروز و لحظه بلحظه در ترقی لوای عزت و استقلال ایشان در ملک

ازدیاد

ازدیاد دارند بعد از تسخیر بنگاله که از آن نواحی فی الحقیقه و سواره رسیدن اخبار
جاسوسان و اطلاع بر اوضاع هر یک از رند دیگر و بعضی از اماکن دیگر نیز
طریقه زحمت انگلیسیه در سرکار اعاظم هندوستان و به اکثر نیز بنا نهادند
که هر ملکی را که تسخیر آن منظور نظر باشد اولا بتجسس آن دیار حرف نصیحت و رعایت
عجز و انکسار بکمال لیکن و خاکساری بر نگارند مضمون بسته های وکیلی
را از جانب خود با آن مملکت فرستند و سلاطین و حکام آن دیار حتی رعایا
و سپاهیان را از نخوت و غرور ایشان اطلاعی و رشحنه که عرض عام است
مغرور و با آن نامه که بغایت پستی او آب دارد اعراض آشنا اند مشعوف شوند
و بر خود بالند که از یک تفنگ انگریزی چه شود و از آن چه بر آید و بکدام شمار
آید و از دنبال آن عریضه مغرور جواب نمایند و بکس کار از آورده با تحفه و هدایای
بسیار از نفایس چین و فرنگ آماده سازند و بس بعلت چشم تنگی از دو بلان
سپاهیش و کلمات تملق بر خود بالند و فرستاده را بعزت نگاهدارد و دو کس
که در آنجا قایم باشد بجز یکه گذشت سهند های جای گزیند شهر در خارج شهر
گزیده و خانه قلعه مانند بنا نهاده و از اسباب حرب آنچه لازم است از انگیخته
بگذارند و لشکر نگاه دارند که اگر رئیس آن بودن ایشان پشیمان شود قادر به بیرون

کردن او نباشند و اباد و دشمن و زیر دستش کوشند تا عاقبت خلق را انجز و کرده کمینه
و اخبار و حالات را بمقر ریاست خود که کلکته است هر روزه بر نگارند
و با اعزه چو نشستن کنند و با رئیس در کمال فروتنی و خاکساری مانند یکی از
چاکران سلوک نمایند و هر روز عهدنامه تازه به اوست آنچه با رئیس مشتمل بر
اطاعت خویش و قلع دشمنان آن سرکار و استیصال اعادی آن
دیار از جانب کمپنی بنویسند و مطالب بسیار به رئیس بسپرند و امرا را کلی مطمئن
خاطر سازند و آخر عهدنامه از او ستانند که چون کارکنان سرکار کمپنی
خیرخواه این سرکارند ما هم گفته و کرده ایشان را همه جا منظور نظر داشته
از صلاح و صوابدید ایشان بیرون نباشیم چون این عهدنامه را گرفتند
بکلی مسلط شدند چه در هر ریاستی چند کس صاحب داعیه و جمعی کارکنان هستند
که اغلب با هم نفاق دارند و لشکر کار کمینه کرا اوقات را مصروف دارند هر گاه
میان دو کس از اعیان ریاست امری بجا ولد گشته وکیل کمپنی با طرف قوی
سازش کند و از بنگاله افواج انگریزی مدد او طلبد و رئیس نیز از برداشتن
ثانی غالب و خوشوقت شود و پس از آن تکلیف کنند که مواجب این فوج را
بذمه خود گیرند و این از آن استکه ملاحظه صرفه ایشان همیشه در نظر خود نگاه دارند

تا گاه و هیچگاه بکار ایشان نیز قبول کنند و نگاه دارند و سرداران هم از انگریز
در آن خارج شهر حوالی قلعه وکیل خانه سازند و لشکر ایشان را نیز در آن قرب جای
دهند چنانچه ماهی که گذشت مبلغی مواجب سرکار در آن مکان جمع شود و جهت
لشکر ایشان از این طرف مطالبه شده باشد و از آن طرف دست تنگ بگذرد و به معرفت
یکی از کارکنان و اطلاع آن سرکار حیف می دهند که اگر دادن مواجب لشکر ایشان
ماه بماه گوارا نیست باری اجرای کو بند تا یکقدر به مواجب لشکر ایشان از ملک
خود جدا کرده بما بسپارند که دیگر فیما بین مطالبه و سئوال و جواب نماند ناچار
او قبول کنند و این قدر را از ممالکت تنخواه دهند و هر گاه رئیس را اجل در رسد باز
از اولاد و دختران او که به پسر سند نشستن ریاست دارند هر گاه قبول
پیشکش کنند که سالی مبلغ معین بتسلیم کمپنی نمایند او را به ریاست بردارند
و نیز از دادن پیشکش حاضر نشوند و قدری دیگر از ممالکت بقبضه تصرف
ایشان دهند تا بکلی تمام آن را مالک شوند اما آن در ظاهر بجبر و غلبه هرگز
دست تطاول باحدی دراز نکنند با وجود قدرت و لوای بجنگ و جدال
ملک کسی را متصرف نشوند هر گاه امری با کسی پیدا گشته سبقت در جنگ نکنند
و با او پیغام دهند که ترک لجاج کند اگر نپذیرفت و گفته ایشان را نشنید

باو کاری ندارند اگر همه در همین صف آرای باشند و یقین دانند که فتح از ایشان است
به کوشند و او را بحال خود گذارند و چیزی بغیر جا بگیرند چنانکه با سیپو سلطان
دو مرتبه دست داد و اگر جنگ شد و شکست دادند و یا رئیس کشته شود و جانشینش
سیپو سلطان در این مرتبه آخر یا فرار کند مثل نواب شجاع الدوله و نواب
خان والا و جعفر قلیخان یا دستگیر شود مثل وزیر علیخان او را از تب
کرده چنانچه توسل جو باز او را بریاست قبول دهند و با شجاع الدوله
این رفتار را مرعی داشتند و اگر کشته شد یا وزیر که اولاد و متعلقان
و کارکنان و منسوبان او را عزت کنند و مواجب دهند که برفاه
بگذرانند و اگر دستگیر شود در خانه نگاه دارند و مقدار یابود دهند که محتاج
نشود و بزرگی با خدم و حشم گذرانند و اگر در جنگ کشته شود باز
با اولاد و منسوبان او همین قسم سلوک کنند و با ایشان عزت و توقیر
بجا آرند و حق خدمت احدی را ضایع نکنند حتی بجهة سپاهیانی که در
جنگ عضوی از ایشان ضایع شود و اگر همه یک انگشت باشد و بجهة اولاد
ایشان که کشته شده اند زمین و مزرعه و مواجب دهند تا بآرام بگذرانند
و حق این است که مروت این فرقه نسبت بدشمنان کینه جو هنگام تسلط

ازغر

از غرائب روزگار است و درین خصلت از جمیع فرق عالم بهترند که با دشمن
خود را بعد از تسلط زنده بگذارند و با قوت نه بدو حسبی که زمان فرمانی
از و بر نیاید و مملکت داری را چنانکه باید نتوانند و بخواهند بعیش و سرور
بگذرانند و مدام از باده خوشگوار است مخمور باشند با این حالات رسم مملکت
داری بر او بمانند و رونق و فتق مهمات را دیگری کنند بهتر از این جا حسب
در کل جهان یافت نشود و طریقی [illegible] در هر کار را حافظ [illegible]
دیگر از جمله خوبیهای این فرقه آنست که کسی را تسلط نیست و شده با امرا اگر
بخواهند بزیر دستان زیادتی کنند آن شخص را در محکمه شکایت حاضر
کنند هر دو را در مقابله یکدیگر ایستاده نگاه دارند و امر ایشان را منفصل نمایند
و همچنین اگر از کوچکی به بزرگی آید از آن بزرگ حکایت کنند و بحکم قضا
حد بر او جاری شود و بجهة پاس ادب از جانب پادشاه حظی در محکمه
وکیل ایشان حاضر شود و با مدعی گفتگو کنند و دزد را بعد از ثبات از
خلق کشند یا در جزیره بد آب و هوا که بجهة این کار معین شده اخراج نمایند
و همچنین سفهاء و اشرار در آن جزیره فرستند تا عمرشان در آنجا بسر
شود و از قتل النفس بغایت محترزند ترتیب کلکته جزیره بدان اگر سبزه

[illegible]

حال جزیره ایآ و خلق جزیره از الفرقه در آنجا بسر برند و چون ذوق
مختلف اند زبانی علیحده سوای السنه جمیع عالم در میان ایشان رواج
گرفته است و در آن چند سال حاکمی بجهة ضبط این جزیره از کلکته و هندوستان
که بر آن خراج مقرر کنند و بعمارت آن بپردازند و بعضی از رسالات
هستم آنجا بجز رسیده است طریقهٔ سلطنت انگلیسیه و حکمای بعد از اجرای
اکثری از قوانین مذکوره بعضی انتظام افتاده تا آن زمان حکم رانی
باستقلال و انفراد بود و هر روزه یکی معزول و دیگری سلطان شدی پس بعلاج
خونریزی که از لوازم تغییر سلطنت بظهور میرسید و پادشاه آن عصر خود
نیز حکیم و دانشمند بوده اکثری از آرای پسندیده با حکما شریک بوده سالها
بفکر این کار اوقات صرف نمودند آخر الامر همه را رای برین قرار گرفت
که پادشاه در اسلوب الاختیار کنند و بجهة او وجهی معینه به معادل یک
کرور و نیم که پانصد هزار تومان سفیدیست معین سازند که در خالصه مصارف
سلطنت نماید سوای اخراجات شاهزادگان و منسوبان او که بجهة ایشان نیز
جهت جدا معین است پادشاه نیز راضی شده خود در اسلوب الاختیار
گواه و در رعایت قوانین مزبور بر کس مختار است و بجز آنکه گذشت قتل نفس

با افراد

با افراد احدی حتی زن یکی از خدمه خود را فی وجب ما و اسکه حکم نفاذ نشود
هیچ سیاستی اجرا نکنند اگر کسی در سالی یک کس واجب القتل را امر که
بجز آنکه شفاعت کنند و نگذارند که بقتل رسانند یا اخراج بلد کنند نمی
توانند و بعد از سلب اختیار از پادشاه و وزراء سلطنت را با امرای معتبر و خاصه
پادشاه و امراء و رعایا برین نحو که هر گاه امری از امور عظیمه اتفاق
افتد مادام که آن سه فرقه یک رای نشوند آن کار صورت نگیرد و خانه بسیار عالی
در پای تخت بنا نهاده اند و لنڈری خانهٔ مشورت ساخته و برعایای بلده و
بلوک نامی شهر و بیخانم داده که رعایای شهری و قصبه از جانبی هر کرا
سزاوار دانند وکیل کنند که در پای سریر سلطنت حاضر باشند تا کارها بمشورت
اهل انجام یابد و رعایا بدین گونه وکیل از جانب خود مقرر کنند که همه در یکی
مجتمع شوند بزرگان آن شهرها آن وزیر اسامی جمعی را که لیاقت این کار
دارند هر واحد حرفی نامیده او هر کس را پسندند اسم او را در کاغذی نوشته
زمان و همه جمع نمایند طریقهٔ مشورت در امور عظیمه اتفاقیه و حکم بر غالب کنند
که اگر اغلب ها را پسندیده است آن را بآن کار مأمور سازند و بعد از السلطنه او
روا کنند و زیاده بر هفت سال این خدمت را بکسی نگذارند و بعد از انقضای

هفت سال دیگر بر او معین کنند و هرگاه امری اتفاق افتد از جنگ یا صلح یا
جماعتی بامداد کسی بیایند یا لشکری و امثال آن وزیر آن مطلب را به پادشاه
عرضه دارد و پادشاه در روز معین با حضار لشکر و سرکردگان و تمامی امرا
از خرد و بزرگ و وکلا و رعایای جمیع بلدان و قصبات در آن عالی
خانه فرمان دهد و خود نیز در آنجا رود و بجای بلندی که بجهت نشیمن او
ساخته اند قرار گیرد و آن امرا از همگی سؤال کند هر امرا و وکلا هر کدام آنچه بخاطر
رسد و صلاح مملکت را بدان دانند در کاغذی نویسند پس همه را ملاحظه
کند و حکم بر غالب نماید و اگر نصف آن مردم یک رای و نصف دیگر یک
علیحده داشته باشند پادشاه مختار است هر طرف که میل کند آن رای است و بعد
دیگر کسی مجال تغییر و تبدیل دادن ندارد و حکمت در این کار آنکه هرگاه امری
محقق شد هر چه خرج الکار شود رعایا از ملاحظه آنکه بر ضرر خود رضا داده اند و پادشاه
و امرا نیز بقدر حصه خود در خرج آن کار مدد کنند امری مختلف فیه نیست که
بر آن استبدادی کنند زن خواستن پادشاه بجهت پادشاه تعدد زن را جایز دانسته اند
اول یکی از دختران سلاطین را با او منسوب کنند و بعد خود هر کس را خواهد
بگیرد و اولادی که بهم رسد هر چه از آن زن اول باشد شاهزاده است و بجهت از آن زن

وجوه گزاف معین است و باقی نقل سایر مردم بعد از بزرگ شدن خود مختارند
علم کوشند و یا سپاهی شوند یا صنعتی یا مزارعه شغل گیرند اما پادشاهی عادل
با آن زن اول که دختر سلاطین است علاقه مغزی بوده هر سال از آن زن
فرزندی بعمل آید ارباب حل و عقد پادشاه را از مفارقت با او مانع
آمدند چه عقد دست ندارد و گمان موجب نایل فرج از خزینه است الان
ولیعهد پادشاه انگلیس ولایت عهد بعد از رحلت پادشاه به اکبر اولاد
رسد و اگر او در حیات پدر بمیرد به پسر او رسد و اگر او را اولاد نباشد به پسر او
دیگر که بعد از او است و اگر پادشاه را اولاد ذکور نباشد به دختر رسد هر چند
شوهر داده باشند سلطنت نرسد و بعد از فوت آن دختر که پادشاه بوده
قرار گرفته است حکمران یکی از برادران پادشاه سابق یا یکی از اولاد
برادران او رسد بترتیبی که معین است و به همین نهج ارث پدر به اکبر اولاد
ذکور رسد و بر تقدیر فوت پسر بزرگ فرزندی هم به پسر او رسد و این در صورت
که متوفی وصیت نکرده بمیرد و اگر وصیت کند تمامی مال خود را مختار است
به هر کس از اولاد و اقوام یا بیگانگان که خواهد وصیت کند به آن موجب
بعد از گذشتن او کار باشد که تمام اموال خود را خیرات کند ورثه را حرفی نیست

پدران هرچه خرج اولاد خود کنند از ولادت تا هنگامی که بحد رشد و خود
ویوشاک و خرج مکتب خانه بعد از آنکه پسر بحد کمال رسید و کفش بعد از آنکه
از وی باز ستانند و طفل چون بسن بیست سالگی رسید پدر با مردی از اهل کاریکه
بیست هزار روپیه بسرکار کمپنی دهد و اسنادهای چاکری در امتحانخانه کمپنی که از جنب
چهار صد روپیه او را نوکر کنند چون بحد تکلیف رسید بهر کاری از کارهای
سرکاری که خواهند او را مامور کنند و بطرفی یا سمت امریکا یا هندوستان
روانه سازند و او بجوهر ذاتی منصب خدمات شود و به جاه و مواجب او بیفزاید
تا بگورنری رسد و از آن پس هم بالاتر رود و در سلک امرای عظام
منسلک گردد و گاه باشد که در رتبه پادشاه زادگان شریک و سهیم گردد و در
صفه ایشان نشیند رای حکمای حال در باب واجب القتل و آنچه حکمای حال
در باب قتل زنان ده دوازده سال است قرار پیدا کرده اند که پادشاه در عرض
سال سه کس را تواند شفاعت نمود و معاف داشت و حال آنکه سیصد کس
از معارف محضر بر نگارند که وجود این شخص واجب القتل در نظام عالم
بهتر از نبودن اوست محضر را مهر کنند او را نیز بخشیده شود و این رسم که
تمام ارث پدر را در صورت عدم وصیت بکبر اولاد دهند و باقی را محروم سازند

از آرای

از آرای جیده است که چون منازعه از میانه برادران برداشته شود و پسر بزرگ
صاحب سرمایه خطیر گردد و دیگران حسب الحال بهر گونه که تا گردد بکار و تفکر خود مشغول شوند
و باین سبب خانه‌های قدیم برقرار مانند و به باد نروند خانه عدالت
دیگر از جمله قوانین عظیمه وضع خانه عدالت است بجهه رفع منافشات و دعاوی
بین الناس موضوع است و او چنین است که در بلدان عظیم و در ولایات
بزرگ خانه بنا نهند و آنرا خانه عدالت موسوم سازند و چهار کس از علمای
دانشمند اهل ترسا بجهه فتاوی و نوشتن سجلات و اجرای سیاسات
پادشاه معین کنند و ایشان را جج خوانند یعنی قاضی هر قدر بخواهند
از سرکار رسد بی مضاعف مرحمت شود و تا از کسی رشوت نگیرند یا بطرف
داری در فتوی خیانت نکنند و حال آنکه یکی از این دو کار معلوم شود
بر دار کشیده شوند و آن خانه مکانی برتر بطرز ساخته اند بجهه نشستن
ایشان ساخته و چند از فضلای حکیم را که بزبان علمی شناسا باشند از جهت
ایشان مقرر کنند و این جماعت را کونسلی گویند و بعضی دیگر مردمان
باهوش را که عالم باشند انگلیس باشند زیر دست کونسلان بگذارند و آن
مردم را وکلا خوانند کسانیکه بر کسی ادعایی داشته باشند در عدالت خانه دعوی یکی از وکلا رو

ادعای خود را اظهار کند و بر طبق آن بر مذهب باشد بطریقه خود قسم خورد و
ضامن دهد که بر آن شخص تهمت نکند وکیل ملاحظه کند اگر مدعی علیه از اشخاص
معروف و اعیان و ارکان دولت باشد بوزیر و یا خود رقعه بنویسد که فلان شخص این
مبلغ را از تو ادعا دارد و بعد از اطلاع رقعه را بمهر خود یا اسم کسی رسیده
پیش از آنکه هیچ تعهد یا بعدالت برسد که با حجت های طرفین در مرافعه کند
و اگر درین باب اهمال نماید او بعدالت شکوه کند و بر وزارت رسد اگر
بامدعی سازش نماید که سخن کوتاه شود و الا که در صورت بی اعتنائی وارن شود
و اگر مدعی علیه از معارف نیست و احتمال دارد که بگریزد فی الحال بمدعی وارن دهند
تا او را گرفتار کند و وارن عبارت از کاغذیست که بر آن ادعای مدعی
و مهر کلانتران ثبت است چنانکه از محصلان آن کاغذ را گیرند و نزد مدعی علیه
روند و آن را بنمایند بعد از آن دوازده ساعت او را مهلت است که از سه کار
یک کار کند یا ادای آنچه مدعی خواسته است و یا ضامن معتبر مشروط که در آن
شهر خانه و ملکی داشته باشد و ضامن متضاعف آن مبلغ شود و یا بمجلس عدالت
و القصه رفته شود و ضامن بجهت است که مدعی علیه چنانچه حرف خود در القضا
مرافعه کند تا هرچه حکم شود و پس سخنان او بی ثمر شود بخواهد در بین سؤال و جواب.

بکار

بگریزد و نتوانند محصلان او را اعلم است که اگر آن شخص در حجره باشد و در بروی او ببندد
در خلوت باشد که کسی از خانه او را از رفتن مانع شود و صبر کنند تا از آن حجره و
خلوت برآید و اگر بیرون آید آنگاه داخل شود و او یکی یا دو نفر را هلاک کنند یا
زخم کاری زنند خون ایشان هدر است و از دیار بیرون نیست و بر جا حقی
که از قبل سلاطین یا رؤسای اطراف بوکالت در یا به سفیر پادشاهی یا بدار
الرئیسه مورند و وارن ممنوع است چه از این حرکات مدعو من مکانه نمونه حبس
رونه و در نظام ریاست تخلل پدید آید و هرگاه مدعی علیه از آمدن وارن
مطلع شده فرار کند و بمملکت دیگر از فرق نصاری یا بدستان رفت
یا بیکی از دهات خود رسانید که در آنجا فرقه دیگر از نصاری خانه و
ساکن داشته باشند و با ایشان توسل جسته یا در سفیر پادشاه خود رفت
و در بیت یا در کلیسیا وارن بعقیده او بی اثر شده به مجلس رفت و دیگر کسی او را
تسلط نیست یا روزهای یکشنبه از آن ده یا از خانه خود برآید و بدرستیکه
معاملات خود بپردازد و تا غروب آفتاب هرچه خواهد کند و هرجا که خواهد
رود و شام بآن خانه یا بآن قریه برگردد و اگر مدت عمر چنین کند که بآن
ده یا آن خانه خود که در بروی خود بسته باشد بماند و بجز روز یکشنبه برنیاید

احد برابر و دستی نیست اگرچه همه صاحب ذوق باشند بمبالغ خطیری و تقبلات
نقلبات و معلوم باشد چیزی نگویند و در مجلس نیز هرچه خواهند بکنند و معاملات
و داد و ستد و تعیش بکنند تا خود ادای حق مدعی نکنند بند و زاره و نگیرند به
زری اگر مال او در جای بدست مدعی نیفتد بعد از اثبات که بعنایت شکل است
بحکم قضات متصرف نشود وجوه این حکم را که میگویند که در انتظام اجرای کار
خلایق و مصالح عباد است و تعلق را از پیش خود ابا نشاید که زندان
باشد نه در بسته یا بیکی از دامات بمانند و اجازت بر آمدن نداشته باشند و اجازت
بردن آن در روزهای یکشنبه بجهة این است که بکلی کار بر مردم تنگ نشود و در پی
اجرای امور و سرانجام کارها راه مفری داشته باشند زندان خانه
وضع زندان چنین بنظر آمد که حیاطی نیست وسیع برگرد آن دیوارها
بسیار بلند با علی مرتبه بلند بر سر بسته اند و بنا و دیوارها را ابواب بسته
بلکه ستاره و چ و سر بالا آورده اند و پایین تا بالا غارهای ...
و در اطراف آن صحن چهار اتاق متعدد و مسکنه عالیه نشیمن ها باغچه و حوض
خانه و غرفات باتکلف ساخته اند و اماکن تحتانی وسیع نیز دارد و اعاظم را
با آن اماکن عالیه و اوقاف را اسن سراهای تحتانی نگاه دارند و از مردم معقول اگر ایشان

عمارات را اکبر نمی‌برند اعیان انعقد رگرفت کبیر است که بعد از غروب آفتاب درهای
آن را می‌بندند و صبح بگشایند و هر کرا دل خواست پیش از غروب جمعی
از بستگان و نوازندگان و زنان رقصنده را بجای که دارد طلب کند و تمام شب
مستی و عیش کوشند کمتر با آن همه اگر زنی در روزی دو مرتبه بول نشوند تا
باشان آن سرزنش نکنند و اجازت این همه کار را بنه اینان از این است
که بر ایشان تنگ نشود و که خود را مهلکه اندازند و مفاسد عظیمه بر پا کنند
چه با این حالات اکثری از مردم بقیه را راضی نشوند و خورسندی نمانند و رسم
شفاعت با المره مفقود است و رئیس ... از این امور خیری نیست که کسی نزد
او شفیع شود امرا بر قضات است و در اینجا شفاعت ... راه نیست و قانونها
دیگر برای محاکمات و اجرای سیاسات جزئی دارند که بمناسبت آن کار
باسمی موسوم است با نظام منتظم الحال و آن قانونها جز سر بلند آن عظیمه
و در سلطنه با بقرار باب عظمی است مانند کلکته و آن نیست طریقه محکمه
شهر صین محکمه شهر صین هر که به کمی از وکلای و یکی از کونسلیها را از جانب
خود وکیل و محامی کند و مدعی ادعای که دارد به نگارد و مدعی علیه به خانه خود
جواب بنویسد مدعی جواب نوشته او را بنویسد تا سه مرتبه از طرفین نوشته

شود تا هر گاه روی یا قدحی با طریقه اثبات باشد بر بلکار و هر کس بوکیل خود
دهد وکیل بعد از ... حکمت اصلاح بو کسلیان بگذارند که او بحضور قضات
مراتب سه‌گانه عرضه دارد و تا هر چه سفر دوان بعدل و داد باشد بکنند و در این سؤال
و جواب و رد و قدحی که متخاصمین کنند یکدیگر را نمی‌شنید با شم اجه نوشته
نه در عدالت نه در جای دیگر بمعرفت وکیلی نوشته هر یکی بر کرسی زرد
نامنجر تفحص دقیق و اگر یکی با هم دور است محضر نشود در آن سؤال یا جواب
درج کنند و نام شخصی را بنویسد طریقه طلبیدن شاهد وکیل از عدالت
کاغذی نوشته بنویسد بمهر عدالت که فلان کس ترا شاهد خواسته است باید
که فلان روز ساعتی از روز العطلات عالیه حاضر شوی تا هر چه سؤال
جواب بگذر و تو گواهی دهی و آن کاغذ را بنیه گویند بعد از رسیدن آن
کاغذ شاهد اگر بروز حاضر نشود بکمیز ار روپیه از او جریمه گیرند و شاهد
قسم دهند و مراتب از و سؤال کنند و عدالت را ملحوظ ندارند هر چه
گوید می‌نویسند و بعد از دو سه روز اعاده کنند تا صدق و کذب او
معلوم شود و در این امور کنجکاوی کنند و عظیم دقت نمایند و هر جزئی مقدمه را
ملاحظه و از متخاصمین وکیل او کیل هر روزه هر قدر توانند اخذ کنند که ...

دیدم که بر غنی و وکیل او نزاع شده بعدالت رجوع کردند و دو سال طول کشید
و از هر یک متخاصمین بیست هزار روپیه خرج شد انجامی نرسید رفع
منازعات مابین فرق مختلفه گویند مصلحت در این کار است که مردم با خود
منازعات را انفصال کنند و از این حرف شأن بعدالت رجوع کنند و
متخاصمین اگر بر یک مذهب باشند بهمان مذهب حکم کنند و اگر یکی عیسوی
باشد و دیگری از قوم دیگر بطریقه عیسوی انفصال نمایند و میانه مسلمانان و
فرق دیگر غیر از نصاری بطریقه حنفی اجرای احکام کنند و اکثر از فقه امامیه را
بانگریزی ترجمه کرده‌اند و نزد قضات گذارند تا در احکام بر بصیرت باشند و
بعد از انفصال مقدمه هر کس که بر باطل باشد خرج طرف ثانی را نیز از و گیرند و گاه
است که دو سه مضاعف مستدعی و از آنچه مدعی میخواست بر مدعی علیه ... و اگر
احیاناً طرف باطل از دادن آنچه بر او ثابت شده است عاجز آید و یا از اغماض کند
بدستور او را قید نمایند و قضات را ضرور است که بر طبق مذهب یا آن طریقه قضات
سلف حکم کنند کاهست که بطریق عقل تقسیمی که مناسب دانند فتوی دهند ...
بر شأن حرفی بنداری اگر متخاصمین با احدها بحکم شأن راضی نشوند
اگر بیند که بعدالت دیگر روبه محتاج اند از محکمه‌ها کوچک که ذکر شأن کرده شد بمحاکم

اکبر اوند که به بیرم کوت مشهورست بفتح سین مهمله و پای فارسی بر وزن بزم کوت
و در آن دیوان می باشند و در آنجا اگر موافق خاطر خواه نشود دیگر باره و اصحاب
شوری که جمع کثیری از اعاظم اند رجوع آورند ایشان نیز به آنچه دانسته
فتوی دهند اگر این هم راضی نشوند مقدمات نوشته بعدالت کلان اربابان نوشته
و به آنهم اگر اکتفا نکنند به پادشاه و اصحاب شوری که ذکر ایشان گذشت
و بپارلمنت موسومست رجوع آورند و در این تغییر و تبدیل اراده است بسیار چه فتوی
دهند چنان شود و گاه باشد که یک مقدمه در سی سال و بیشتر انفصال نشود و از
قشتی صیعی نوبت ایشان رسد و همان حالت روز اول باشد و اگر شنیده است
که عمرها متعلق علیه مرده و ارباب دول و صاحب سرمایه خطیر بوده اند و از خرج
عدالت بر روی که شده اند که قدرت بر خرج نوبتیه نمانده است الیوقت از لجاج
باز آمده اند و مقدمه همان انفصال نا شده مانده است بنام ایزد خسرو
و پادشاه عادل اکبر کمال انوشیروان کو که ازین سلسله کرده برد را و از
زنجیر عدل خویش شرمنده منفعل گردد و در مارس سه روز قضات رخت
سیاه پوشند و با هیئتی عجیب چرخ را بیارایند و در آن سه روز اجرای حدود و سیاست
برگناهکاران کنند از قتل و اخراج بلد و حبس و غیرهم هر چه مصلحت دانند

وضع بنای محلات و خانها و دیگر از بناهای تازه یکی آنست که در تمام قلمرو
از بلده ای عظیمه و دهات بزرگ کوچک آل بجوی که معمور عالم است
شهرهای را بمحلات تقسیم کرده اند و خانهای هر محله را نوشته اند و هر کس بر در
سرای خود بالای دروازه قطعه سنگی نصب و بر آن نام خود و آن محله
و کاری بعضی که دارد و عدد آن را که خانه چندم است از آن محله کاشته الخ
و بر سر هر محله بر کنار کاه سنگی بزرگی منصوب است که در آن اسم خانهای
محله را با عددی نوشته اند تا اگر کسی نابلد و بیگانه بشهر در آید بر بصیرت باشد
در نمش عدد درجاها و برابا در کل قلمرو و از جانب پادشاه در هر محله از
محلات و قریه از دهات یک کس نویسنده معین است که ولادت
کوچک ... و وفات مردم آن محله را بعینه تاریخ ضبط کند تا بر پادشاه
صاحب ملک و اعاظم هر گاه بخواهد معلوم شود که در قلمرو او چه قدر
مرد و زن موجود است و هر کدام بچه سن اند و اگر وبائی یا آفتی رسد و
مردم تلف شوند بدانند چه قدر آدم مرده است و این از اوضاع پسندیده است
و نیز بسبب وسعت شهر و آبادی بحد و هر که در اکثری از بلدان ... بجهة
سهولت و آسانی بزرگان و اسباب سواری ایشان و سواری دیگر ...

پیاده اجرت کار در جای ایستاده اند تا اگر کسی بخواهد بجائی رود و از خود
سواری ندارد و یا بخواهد لیس برود سوار بشود و اجرت معین است
از محله خود سوار شده تا محله دیگر رود و در آنجا از مردم آن محله سواری گیرد
و همچنین بطریق داک هر جا که خواهد رود و اگر کاری داشته باشد از
خانه خود رقعه نوشته بدست یکی از پیادگان که در آن محله ایستاده اند
میدهد و بدست او بهر خانه و نزد هر کس که معین است رقعه رسانیده جواب
بهم بهمین دستور باز رسد و بعد از آنکه از نظم امور سلطنت و قوانین ریاست
مطلع شدند بیرون ملکها آسوده گی حاصل شد بفکر حقایق اشیا و سیاحت
بر و بحر و تسخیر ممالک بعیده افتادند نخستین کسی که بسنگ مقناطیس رسید و
بخاصیت آن علم بهم رسانیده حکیم انگشنه بارونش مستر کلمش بوده
بر وزن عمر شخصی زی مردم جزیرة العرب بلغت عربی و تامی اسپنه
مردم فرنگ عالم و صاحب عزم شده بود و در جمیع فنون ریاضی و هندسی
بطریقه فرنگ اوست از مقناطیس قطب نما ساخت و بجمیع جهات عالم آگهی یافته
که در روشنی و تاریکی او در دریا و خشکی بهر سمت که خواسته باشد رود و جهاز
های دستگاه و اسباب نجومی که در رواج او در زمان تاریخ افکاران و حسیه

حرکت

حرکت به پیدا کردن ارض جدیده که مسمی بامریکاست الغرض آبادی سمت جنوب که
ارسطاطلیس حصر ایستاده است کسی نگفته او اعتبار نکرده و اکثری او را بجهت
عشق مغرب نموده اند و همچنین بر عزم خود در اصرار داشتند و باشند که در
آن زمان زنی پادشاهی ولایت بود رفته وافی از تقصیر خود در اعرضه داد و یاری
خواست که ملکه با مدد او برخواسته سه چهار کشتی بزرگ مشحون بآذوقه و
آلات و مردم ضروریه بجهت او ترتیب داد و بر جهاز سوار شده بتقویه دریا گشته نواخت
اول کسی که باین امر اقدام نموده او بود و بعد از رفتن بسیار که کار کنان جهاز
ناکام خود را در آن بحر زخار دور از خشکی دیدند و در مانده و گرفتار دیدند
و سبب از تلاطم کشتی مرگ را عاجل و قبض ارواح او در مقابل دیدند بقصد
هلاک حکیم عازم شدند او حکیمانه باشان گفت که در بودن من امید نجات
است و در فنای من بی شبهه اصرار از شما رنده بساحل نمیرسید بهتر است
که چندی صبر نمایید تا حق جل و علا بهم ها از این بلا نجات دهد ایشان نیز
قبول کردند و یکسال که بهمین روش نقطه جنوب کشتی رانده بر روزی آنکه آب
تغیر بهم رسانید حکیم همراهان را برسیدن بساحل مژده داد و بعد سه
هفته روز به جزیره امریکه که در آن زمان باستمبوله اشتهار دارد رسیدند

مردم آن جزیره از دیدن جهاز رم کرده رو بجنگل و بیشه فرار نمودند و چون روز
اول ورود بجز آنکه ضابطه ناخدایان است چند توپ بی تفنگ قبل از رسیدن ببندر
خالی کرده بودند و مردم جزیره دیده بودند جهت از آن جانوری آتش فشان
تصور کرده و چنان پنداشته که غضب سماوی بر ایشان نازل شده است حکیم
باشاره و ایما بدلالت مردم پرداخته بهم اطمینان نموده عامه را که بکلی از
جان خود دست شسته بودند اطمینان بهم رسانیده و با مردم جهاز آمیزش نمودند
آن قدر زر و جواهر بحکیم و مردمان او دادند که چشم همگی جواهر آگین ر
ظرفهای نفیسه و تحفه آن دیار بار سفاین کرده بفرنگ باز گشتند و آن همه
جواهر و نفایس را بملکه پیشکش نمودند او باعزاز حکیم کوشیده بمراتب بلند و
درجات بسیار ارجمند سرافرازی داده بار دیگر حکیم هفده جهاز جنگی با خود
برداشته بر آن مملکت راند و تمام امریکای جنوبی را بجهت ملکه مسخر نمود
باز بفرنگ بازگشته بعد از چندی بجزیره که ضابطه و بنیاد آن است از تقرب
او روز بروز یکی حسد بجنبش آمده او را باوجود سرداری سیاست
نمودند حکیم بحبس ازرق رفت و هم در آن محبس در سنه نهصد و چهل و شش هجری
درگذشت در عهد او و بعد از او امر جهاز داری و هوس تسخیر ممالک بعیده را

خامه ارض جدیده و مملکت هندوستان از زبان خاطر تمام اهل فرنگ
سر زده باطراف عالم المعموره امریکیه که تمام جوار دنیا منتشر متصرف کرده بودند و هرکس
بقدر حوصله و همت مقداری از ممالک بعیده متصرف آورده‌اند احوال سرکار
کمپنی وضع کمپنی در تمام آن دیار شیوع دارد و آن در لغت بمعنی جماعت
و در اصطلاح عبارتست از قرار و رسم آن جمعی از ارباب دولت که هر کدام
هر قدر سرمایه که دارند بر روی هم گذارند و باطراف عالم تجارت کنند
و منافع که حاصل آید بموافق رأس المال تقسیم کنند و از تجارت ترقی نموده
بجهة خود تسخیر مملکتی کنند و هر مملکتی را که مسخر کنند چیزی بوضع پیشکش بپادشاه
دهند چنانکه کشور هندوستان مسخر کمپنی انگریزست و به پادشاه ایشان
رجوع عرض سالی سی لک روپیه بسرکار پادشاه دهند بموجب قراری که از
که روز اول تخفیف بدست آنها سپرده‌اند و هر قدر دیگر که حاصل آید مال کمپنیست آن
مردم با هم تقسیم کنند و در این جزو زمان داخل هندوستان بعد از وضع
خرج سپاهی که همیشه در تمام مستقر و بقدر یک لک سوار و پیاده نوکر دارند و بعد از
خرج اعاظم وزرای انگلیسیه سالی بقدر بیست کرور عاید سرکار کمپنی میشود
و خرج حافظ و سپاه نیز البته بقدر ده بیست کرور میشود و این مراتب بپادشاه

امرای پادشاه معلوم است نظر بقوانینی که دارند چیزی نمی گویند و چنین است
کمپنی از فی صد یکی که او غیر از کمپنی هندوستان است چیزی قبض بسرکار شاهی
دهند و باقی را خود متصرف شوند و شاه را در مملکت کمپنی انقدر دخلی است
که گورنر و سه کس دیگر که کونسلیان عظام شهنشاه دارد و در امور و اجرای آن
با گورنر شریک و صاحب قسمت اند و چهار کس از ثقات عالم در خانه عدالت
که وکلای آن کذشته از حضرت شاهی معین شوند و هرگاه کمپنی از این اشخاص
گله بیاورد بخواهد استعفا کند تا از حضرت شاهی چنین نشود نمیتوانند و عزل
این جماعت نیز با پادشاه است او را در عزل و نصب این اشخاص که بمنزله
نوکرانند اختیاری نیست **معزول شدن امرا از خدمت**
و در این تازگی ها حکما چنین مقرر کرده اند که امرا از کارکنان را امر صریح
که مامور کنند و فرمان او بنگارند که از این خدمتی که مامور به استعفا
نیست مگر اینکه خود خواسته باشد استعفا کند و چنین است حال اکابر و ادانی از گورنر
تا نویسنده بهر شغلی و کاری که مامورند هر یک بذاته مستقل می باشند تا او را بجز
خود استعفا نکند از این خدمت معزول نشوند و اگر گورنر بخواهد که یکی از کارکنان
معزول کند یکی از کونسلیان عظام در جزو گوید که فلان کس بکار نیست

ازین

را از این خدمت استعفا کند که بودن او در این خدمت مناسب نیست کونسلیها و یا وکلا
یا می گوید او نوشته استعفا بکند از نه و خود او را معزول می سازد و دانستم برای
او شخص است که بخدمت دیگر باید این است بهتر از این امور خواهند شد و هرگاه
آن معتمد را بوجه بنده که کارکنان سیر باشند تا از در دزدی و خیانت
مصدر نباشند و اگر با این حال از کسی دزدی بثبوت رسد در سخن آن
او دیوان نگارند و از نوکری عزل نمایند و در ورق ثبت کنند که فلان شخص
لایق خدمت نیست و از دفاتر نامه خدمت نباید اگر خیانت عظمی از سرزده
باشد مانند اینکه مال کمپنی را برده و اشته ملک دیگر بود اولاد او نیز از نوکری
فرزند و دیگر نسلا بعد نسل صاحب منصب نشوند و از قوانین سرکار کمپنی و
سایر مردم چنین است **وضع پارلود** که بغایت بر آن مشعوفند و بر سلاطین سابق
طعن زنند که چگونه این قانون ها را از میانه برداشته اند و آن چنان است
که از خدای نه دو دیگری وجه عمل یکروز نمانند و اگر از و بود و دیگر دو ازین جهت
زمین ادا و وجه طلب کار را ادا کنند و آنچه از سرکار کمپنی معمول است
و هرگاه عرض باشد و بخواهد که آن عرض و امانت بسرکار کمپنی بسپار و جمعی
بجهت این کار معین است ... و ... رفته با و بسپارید و آن جماعت

بنکی مهر کنند و بشهادت گذرانند و گر کسانی علامت بود و بسیار شدهای مضمون
که نوشته فلان مبلغ از تاریخ امروز که چندم ماه فلان و سنه فلان علیحده
از قرار صدی شش یا هشت هر چه مقرر شود سال بسال بکسی که این بنک در دست
او باشد از سر کار کمپنی رسانیده خواهد شد و دیگر اسم صاحب نوشته در آن
نوشته نشود و در گوشه آن عدد و مرقوم است که این بنک چند است و یکه قدر یا
نازک نوشته که از رفتن شود و اگر آن کاغذ را کسی از مالک بدزدد و یا گم شود
بدست هر کس که افتاد او از کارکنان آن سر کار تواند وجه را طلب بگیرد
مگر اینکه مالک بعد از دزدیدن یا گم شدن او زنند و آن جماعت را در اظهار
نماید که بنکی از من مورخ بتاریخ فلان و عدد فلان بدزدی رفته یا گم شده
هر کس بجهت گرفتن پول آن را بیاورد مرا خبر کنید چون آن کاغذ بایشان
رسد او را مطلع کنند و پول را باو ندهند و نمیدهیم که مالک بعد الثبات ... لیه
عرض نماید اگر باثبات رسید که مال اوست بطریقی که بجهت اثبات آن
معین کرده اند از آن گرفته بایشان رد کنند و الا مال اوست و دیگر از دو بزر نشنند
که تو از کی آورده و اگر احیانا آن بنک در کشتی باشد و غرق شود یا بسوزد
یا پاره کرده و چیزی نماند آن را سوخته باشند و هرگز نه حاصل و نه بود دعایه کرد

و اگر بهره و بها را سر کار داده باشد و امروز آن کاغذ تلف شود بر همه کارکنان روشن
باشد که این شخص و برو از آن مبلغ زر داده او است عقبه فایده نخواهد بود و گر
آنکه موافق شرع باثبات رسد آن وقت کاغذی دیگری باو دهند و آن
کاغذها را فلک گویند یعنی بنک نوت ها بر سر وزری که بسر کار کمپنی داخل
شده بنک نوت و دیگر از وجه بنام او اصل آن نزد او باشد و سود و وجه اگر مالک
احتیاج افتد در بازار چیزی گم کند و بنک نوت بفروشد مشتری آن بسیار است
و سود را در سالی صدی شش یا هشت مقرر است که هنگام احتیاج که امروز
باشکی اتفاق افتد تا وقت از دو سه هم دهند و این قرض اگر سود او زیاد
بعد از رفع آن مهم رسوم و او کنند و نه کسی از این قسم بنک نگهدارد
عجب است که پادشاه نیز از مردم بقرض گیرد و سود دهد از قرار صدی چهار
پنج سود دهد و او را معتبر از کمپنی دانند و جمعی دیگر نه در انگلستان که زر از مردم
بقرض گیرند و صدی ... سود دهند و بنک بنام رعایا و ملک بسیار است و این قرضه
از آن پادشاه و کمپنی هر دو معتبر گیرند و چنین بیان کنند که تاریخ
زمین انگلستان هستند و این رعایا بسنده این زر تلف شود و به رعایت
که سود دهند از چند سال است که در مملکت کاغذ دیگر رواج یافته است که آن را

کاغذ نوت گویند و آنچنان است که مردم سپاهی که ماه بماه مواجب خود را میخواهند
و مردمی که مطالبات دیگر دارند بهر یک بقدر طلب او کاغذی میدهند با این مضمون
که کارکنان سرکار کمپنی نقد نوت کسی که این رقعه را آورد و مبلغی که در آن
مرقوم است باو رسانند و رقعه را بستانند و در آن نوشته در ضمن آن شخص
هر وقت آن کاغذ را نزد آن مردم برد فی‌الفور نقد باو رسانند و حکمت در این
کار اینست که مردم سپاهی تا آن کاغذ نوت را کسی سپرده زر نگیرند بعد از آنکه
هر کس را خاطر جمعی بهم رسیده که هر گاه خواسته باشند زر موجود است آن کاغذ
حکم زر بهم رسانیده و همان را مردم نگاه دارند و همچنان شده در نزد مردم سپاه
خطیر آن کاغذ جمع است و طرفه‌تر آنست که کمپنی را داده است سی فلک کرور
سود و کمی را هر گاه بخواهد کاغذ نوت باو دهند و همچنان از زر ایشان
باقی در دست عامه خلایق بجز کاغذ پاره‌های چند چیز دیگر نیست و این
عجب معامله‌ایست که اعاظم ارباب فهم از تعقل آن عاجز است
که مردم تمامی اموال خود را بایشان بسپارند و بکاغذ پاره‌ها راضی شوند
بحدی که در دادن زر و گرفتن کاغذ یکی بر دیگری سبقت گیرند با آنکه مردم
بنگاله دهنده و ستاننده را نیکو همه میدانند که اگر این باطل که در بنگاله رواج یافته
برآیند

بر چیده شود و دیناری از این اموال عاید احدی نگردد و همین پاره‌های کاغذ
خواهد ماند بقدر زر که در ازای رعایا نزد کمپنی و رعایا بمقدار مقروضند که اگر کمپنی
و کل انگریز همین طلا شود و معامله با عشر عشیر آن نکنند و این همه از حسن
رفتاری و راست معاملگیست که بدلالت و تربیت حکام بهم رسیده است حق الانصاف
دیگر فی غایة المتانه چون از تجارت و نبات تجارت و سنجر ممالک بآن رواج
گرفت حکام وضع کرده‌اند که در تجارت در یا بنفعت بسیار و بضرر و نیز اعتبارات
مردم بطلب جلب منافع تمامی اموال خود را بار کنند و هر گاه بیکی از آن
رسد جمعی تهی دست و محتاج بلکه بی کفن شوند همه نهاده‌اند که جمعی از دولت
مندان اموال خود را یکجا جمع کنند و با هم شریک شوند که هر کس چیزی بجهاز
بار کند نزد آن جماعت رود و اظهار نماید که من این مبلغ را فلان جهاز
بار کرده‌ام و آن بفلان بندر رود و آن جماعت وقت را دیده که او
ضایع و به یا بحیله نوع است از انقرار از و طلب کنند بیش و کم آن بقدر
وسعت و قیمت و اختلاف بحریست هرچه معین شد آن زر را از وی نقد
بگیرند و باو کاغذی دهند بمهر و خط همگی که خطر این مبلغ خطیر مال از فلان
شخص که بر فلان جهاز بار کرده است نام جهاز و نام خود را هر دو بنویسند اگر آن

تا لنگرگاه آن بندر را از غرق و حرق و غارت سلاطین و غیره بر ذمه مات
و هرگاه اتفاقی رسد بعد از انقضاء شش ماه از رسیدن خبر با شش ماه زر را بازر
گرد بهای هزار و گرفته الم صد را پنج از اهلی بجهة اخراجات بر داشته باقی را
بلا عذر با ورثه تسلیم و حساب کنند بعد از آنکه خبر تحقیق پیوست شش ماه
ازآن گذشت صاحب مال را در عدالت قسم دهند که در این امر دروغ نگفته باشد
آنگاه صد پنج دلالی و کاسته تمام زر را باو دهند گویند در این فواید بسیارست در
صورت سلامتی مال صاحب مال اندکی کم شود و در صورت خطر سرمایه او باقی ماند
و اصحاب بیمه جهازات بسیاری را بیمه کنند و عادة اگر سلامتی بسازند برا
نجو عالم جارست در حالت سلامتی همه جهازات نفع بسیاری عاید ایشان
شود و اگر یکی یا دو تلف شود آنقدر ارزیاده باشد باینها رسیده است اگر جهاز
گم شود و از رسیدن خبر آن خبر نرسد تا کمال انتظار کنند که از اطراف خبر رسد
بعد از یک سال اگر از جای خبر او نرسید زر را بمالکان رسانند و در
هند به نفع فرنگستان این عمل را نیز کنند و در رود خانهای شهرلندن که
کشتیهای کوچک دارند بار اجناس هر جای را بجای دیگر برند و از خشکی
هم تره ده کنند بیمه را بهمه بنا نهند پس هر که گذشت نیز از عادات فرنگیان

که سالی

قماربازی مردم

که سالی دو مرتبه قمار نمایند طالع آزمائی کنند
و از آن جمعی صاحب مال خطیر شوند و دیگران مضرت فاحش نرسد چنانچه کسی این
مباشران کارند مردم را اطلاع سازند و از هر کس چیزی معین گیرند و مردم را
بطیب خاطر دهند شرح آن مشتمل بود تا ایشان بفهم آید از هر نفر یکصد روپیه
گیرند تا از سه هزار کس سیصد هزار روپیه جمع شود و مباشران کار را سالی
سه هزار کس جدا به کاغذ پاره‌ها نویسند و همه اسماء را بوضع مخصوص شکل هم را
تازه کنند و در صندوقی گذارند و آن نیز را بچند حصه مختلف تقسیم کنند و در حصه را
بکاغذی نویسند در یکی هشتاد هزار رو و در چهار کاغذ هر یکی بیست هزار
و در بیست کاغذ دیگر هر یکی ده هزار رو و در یکصد و بیست کاغذ دیگر هر یکی پانصد
روپیه نویسند که سیصد هزار روپیه در یکصد و بیست و سه کاغذ پاره منشرح شود و دو
دو هزار هشتصد هفتاد هفت کاغذ سفید و با اینها مخلوط کنند تا سه هزار
کاغذ پاره شود و بعد از آن همه اشیاء را نیز بهمان وضع تازه کنند که بعد
یکدیگر تفاوت نکند تا کاغذ سفید و کاغذ نوشته از یکدیگر ممتاز نشود و این
سه هزار کاغذ را نیز در صندوقی جدا گذارند آنگاه مجلس عظمی منعقد سازند
و آن دو صندوق را بقبه بیت رو از یکدیگر دور گذارند و دو طفل بی تمیز را

و هر یک را بر صندوق ایستاده‌اند و هر یک از این دو طفل صندوق خود را بر سم
زنند تا خوب مخلوط بشود و بعد از آن پس طفلی که بر بالای صندوق اسم است و یک کاغذ
پاره برآورد و دو طفل که بر روی صندوق کاغذهای زر ایستاده او نیز یک کاغذ پاره
برآورد و هر یک به دست امنای آن کار دهند هر گاه آن کاغذ طالع و بخت بلند
باشد یکی از آن رقعه‌های زر به نام او برآید و هر گاه طالع از همه قوی‌تر باشد آن
کاغذ نوشته و هزار را بر ورقه او نوشته و بخت غنوده کان را کاغذ ساده برآید که
هوای آن را دیگران خورده و کاغذ ساده به دست او داده باشند و نام
هر کس که زر برآید همان کاغذ را فورا به دست او دهند و تحویل دار که بازوار آن
مجلس نشسته است حواله کنند آن شخص بعینه وای کریمه فقد من اوتی کتابه بیمینه فیقول
هاؤم اقرءوا کتابیه بهر یک از حصار کاغذ را بنماید و آنچه را از نحو بدار گرفته
ش داده است و بدر کرده و این بازی تا دوازده لک روپیه هم رسیده و باز
مختلفه تقسیم کنند و گاه باشد که مردم دولتمند از راه طمع و حب زر خود نوشته
شاید که یکی از آنها کاغذ زر برآید و این قسم است هر گاه کسی را چیزی باشد
که خواهد بفروشد و مشتری و خریدار نشود و دو کس پای شرط جمع شوند و قیمت او را
بچند حصه قسمت بعد از آن شما حصص قسمت کنند و هر کس حصه خود را به مالک بپردازد

و نام

و نام خریداران همه را در رقعه‌ها نوشته در ظرفی سربسته نگاه دارند و نام آن کالا را
در یک کاغذ نوشته و نه کاغذ دیگر نیز ساده بهمان وضع تا نه کرده با آن کاغذ
که در آن نام جنس مرقوم است در ظرفی دیگر گذارند و دو نا و دو تا از دو ظرف برآورند
به نام هر کس که رقعه کالا درآید مال اوست و کالاست که فروشنده خود هم حصه‌ای
به نام او برآید و باز بر کرده را کارکنان و مباشران آن بازی بزرگ گرفت
که از آنها کسی حصه نگیرد صد و پنج حق السعی آنها بردارند و خود در بازی شریک
نشده و در این امر اتفاق را دخل عظیم است بسیاری از مردم که تمام جمع
این بازی را کرده‌اند دیده‌ام باخته‌اند و یکبار بخت اگر چهل هزار روپیه قیمت
آن بوده مالک آن از حسرت بااین وضع فروخته و خود نیز حصه گرفت
و به نام او برآمده چهار مرتبه این عمل کرر رشته و هر بار به نام مالک افتاده در کلکته
خانه عالی که بنای آن لکه هشت هزار روپیه رسیده بود و بااین قسم بفروش
رسیده و دولتمند کسی مجلس تشنیع شده هر یک پانصد روپیه داده بود و نه از انجمله یکی از
قزلباشیه ایرانی بود و در وقت کاغذ برآوردن او را اضطراب دست داده
پانصد روپیه خود که داده بود تا تلف شد و یکی از انگلیسیه که در آن مجمع
بود باو به عوض و از سبب اضطراب او پرسید او بیان نمود که این کار

کرده ایم و مرا بسیار خود افسوس است آن سبب از بخت تیره جانه از جیب خود با غصه دیدیم
برادر دو باره داد و مباشران این کار گفت که حصه آن شخص را از او خریدیم و اتفاقا
همچنان مشغول بر او دون بودند بعد از دو ساعت خانه بنا فرو کاشتن را آغاز
و بان انگریزی که خریده بود رسید اگر هر یک از این کارها را صورت شرعی و
از او ضایع نشده بود می شود و در معاملات در بیع و شرا اقرار و قیمت برای اجناس
بهای هر جنس را معین کنند و بر آن نوشته یا در رقعه نوشته از آن بها و نرخ
شهری جنس را بسته و قیمت را نخواند خواهد بخرد یا نخواهد چیزی نگوید و کالاهای
عظیمه مشحون نفایس عالم بما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین و در هر شهری بیرون
از اندازه و قیاس است و همه را در آئینه خانهای مقفل که از ده اند تا در نظر آیند
و دست کسی با نها نرسد مردم در آن اماکن تماشا و تفرج کنند و هر چه خواهند
خریده کنند قیمت هر یک مرقوم و محتاج سؤال و تکرار نیست **طریقه گمرک**
گرفتن از اموال و در شهرهای عظیمه از تجار گمرک گیرند در دریا و در هر چه به
جهاز آید و بر آن رود و در خشکی و در خانهای مشخص هر چه آید و رفت
شود و اجناس را قیمت کنند و از صد پنج گیرند و از غله و ماکولات و اقمشه مستعمل
مانند لباس و غیره که بمصرف فقرا رسد چیزی نگیرند و از امتعه مسکین

بها چیزی که بمصرف اعاظم رسد زیاده گیرند خاصه شراب که از هر چیز بر آن گمرک
زیادتر است که منع خوردن شراب صرافی نشت و نوشتند که بزرگان و ارباب
دول اگر بقیمت گران نخرند یا کمی نشت کم کسی که مستعمل باشد نوشته و دو تمام
قلمرو یکی گمرک گیرند و هر یک از بلاد و مملکت که گرفتند علامت آن کار را خاص
ثبت کنند و کاغذی بصاحب مال دهند متضمن اینکه گمرک این قدر اجناس
در فلان شهر گرفته شده است در جای دیگر از قلمرو کمپنی کسی از او اخراج
نکند و در هر کاری وضع بسی از کلیات و جزئیات دو دو نفر معین کنند تا اگر
یکی را اجل در رسد این کار معطل نماند و گویند دو کس کمتر خیانت کنند
از آن دو کس یکی که بزرگتر باشد را التفات و فایق است و آن دیگری که
کوچکتر است برو ناظر است حتی بجهت ضبط مالیات در هر کوره ده دو کس
معین کنند که از رعایا خراج گیرند و اجاره گرفتن عمال از قری بجز
ضابطه میان اسلامیان است نیست و نیز در قریه چهار کس از قضات
بجهت رفع خصومات نشسته و به حال آنکس که آگاه است **طریقه اخذ**
خراج از رعایا اگر رعایا در دادن خراج تأخیری نمایند آنها را چوب
نزنند و شکنجه نکنند و بعد از سه تا شش ماه اگر از عهده بر نیایند روز ... قضات

شکایت کنند ایشان عمال را از آن حرکت باز دارند و هرگاه در امری
میانه عمال و رعایا سخن به درازی کشد و از قضات الثقه نیز چاره نپذیرد
به دار الانشاء به مرتبه عالی عرضه دارند هر چه فرمان رسد چنان کنند و
بجهة رعایت و نظام امور رعایا که از عمال و از قضات به دیوانات
سه و چهار کس از قضات معتبره متعین و دو کس از فضلای اسلام و ده
کس از دانشمندان هنود متعین اند قضات را [illegible] چه این جماعت
از قبیل شمیه موصوف بصفت عدالت اند و هر شخص موصوف بصفت عدالت است
در [illegible] گویند و وظیفه این مردم آنست که در تمام قلمرو سیر نمایند و در
هر جا [illegible] هر قدر که ضرور باشد [illegible] نمایند و تفحص احوال رعایا
نمایند تا اگر از حاکم و قضات که دارند ظلمی رفته باشد با ایشان اظهار کنند
و تدارک آن از عزل و تغییر عامل بعمل آید سلوک با مسلمانان و با [illegible]
بقیه این ایلات و خانوادهای قدیم و جمعی هم از اسلامیان و هنوز
به رفق و همواری سلوک کنند و در هر بلده از سلاطین اسلام بجهة [illegible]
وعقایدی مقرر است از علما و سادات و مشایخ و درویشان و ارباب
استحقاق بکمال حفظ دارند و متعرض نشوند و با به اسمه [illegible] ایشان [illegible]

که ارباب سلف مقرر فرموده بجهة ایشان تعیین است همین سلوک با مرعی
دارند مختصر آنکه در اکثر بسی از مراسمات مسلمانان و هنود شریک نشوند
و با مردم خوش سلوکی کنند و در محرم اگرچه خود تعزیه نکنند اما در تعزیه خانها
روند و تماشا کنند و با ارباب استحقاق رعایت نمایند و در بیت خانها
نیز از این قبیل اعمال بجای آورند و در عظیم آباد که تعزیه بسیار شهرت دارد
از سیکی اند و فرق داران هنود شنیده ام که چهل لک از این مملکت [illegible]
امرای قدیم و سادات و مشایخ است که متعرض نشده اند اگر بخواهند
[illegible] و بعضا از ایشان انتزاع کنند نیز احترام علما و ارباب
کمال [illegible] از هر فرقه که باشد بغایت محترم دارند و این اوضاع از سلاطین
و درس بغایت نیکو و مستحسن است خصوص این جهت است که از عمال [illegible]
کنند تا به اینها از اعدای [illegible] و در سلطنت و اختیار [illegible]
[illegible] و جمعیت مملکت و سلطنت [illegible]
[illegible]
از مسلمانان [illegible] کار [illegible] و هرکرا برضا و رغبت خویش بعقد ایشان
درآید [illegible] تکلیف به آمدن نکنند [illegible]

که متولد شود پس چهار سالگی که رسید او را از مادر گرفته و با نگاهبانان
و سپرده تا تربیت کنند و یکی از رسمهای آن شهر و دیار انکاری است یا قبح
امور کنند که مادران بکند رد و از ارث خود نیز چیزی بجهة دختر وصیت
کنند و بعضی دختران را که نصرانیه والتولد شده فرنگ اند اگر اسم بعضی یکی
از مسلمانان بر آنها محتاج است پسران و دختران بعد از آنکه بسن تمیز رسیده
هر مذهبی را که خود خواهند اختیار کنند بهر و ارباب شرع اهل ایران
حرکت ازین بردن زنان از هندوستان با انگلستان ممنوع است
و در بنگاله دکمنند و گویند که این امر موجب تفضیح بنات و عنفوان
آن است و زنان هندیه آن قدر توقیر نکنند هیئت رجوت
مردان و زنان مردان ریش و شارب را تراشند و موی سر را بلند
و خاک سفید دارند که مردان و زنان بر گیسوان پاشند تا موهای ایشان سفید
بنظر آید و فرق میانه پیر و جوان کمتر شود و رجال و نسوان اهل اروپا
نکنند و بسیار اختیار کرده اند و از محسنات شمارند خاصه در زنان و حق
است که زنان فرنگ بجز موی سر و ابرو باقی عضو را بر اندام موی نگذارند
تا محتاج بازاله شود تمام بدن چون صفحه آئینه صاف و مصفا است

سینه

سینه اش از بسکه باشد نرم و صاف ∴ بوسه از لغزش نغلطد تا بناف و اگر
در یکی از بنادر است بهر سه موی سیاه گون و در نهایت نرمی و باریکی است
و چون خلاف غالب است مستحسن بنظر می آید و مردان رخت بغایت
کوتاه و چسپ پوشند و کمر را نبندند ازاری که دارند تنگ قایم مقام
کمربند است و زنان فرنگ کمر چین بندی رختی پوشند جبابان و ازار که
برروی پای فتند ببندند و اما عظیم را دو کس از طرفین رختهای آن را
از زمین بردارند بطریقه ره میان و رسم ازار و دامان تنگ و جامه که
پوشند قایم مقام آنست مانند زنان اعراب و سبب فی به ذکی و تربیت
شدن پسران و دختران در یک مکتب خانه رسم عشق و عاشقی و معشوقی اکثر ایشان را
تابع و اکثری از مردان و زنان بعشق و خواندن شعر و شاعری
رغبت کنند شعراء عاشقانه بسیار گویند شنیده ام که سخنان درد انگیز
سنجیده دارند و باین علت که دختران اعاظم را اکثر کمتر بهر سه
با پسران او اولین تعشق پیدا کنند و عاقبت با پدر و مادر گفته که به نجیب و نجیبه
باز نباشید چه را ان بنا چار را از خانه بیرون کنند و از بی دل بود
و با هر که خواهد الفت کند و گویند و کوچه و بازارشان النعمة ازین قبیل بیگ

زادکان بر کنار نشسته اند که از اندازه وشمار بیرون اند و بر در دروازه های
خرابات خانها تصویر زنان فواحش اویخته است و بهای یک شب او را
بالوازم بر نوشته اند هر کس هر کرا خواست ممکن است او را فیت و صحبت آن شخص
وضع خرابات خانه واتش پز خانه ودر هر دیار اتش پز خانه در نهایت تکلف
دارند اطعمه واشربه از هر قسم مهیا است و اگر کسی بخواهد در خانه خود جمعی را
ضیافت کند محتاج لوازم انجام و دودنکی نیست حتی یکی از اوانی اگر
ضیافت پادشاه کند یکی از اینها خبر فرستد او مرتبه موافق شاهی
از ظروف طلا ونقره وسایر لوازم سرانجام کند وامر طبابت بجای رسانیده اند
که به بیضای موسای و دم جانبخش مسیحای دارند خاصه در جراحی که یکی از
فنون طبابت است مسلم افاق و در کل حکمت ان طاق اند اما بکو در
طبابت و جراحی کار را بنیه بجایه درست شده اند که عقل و ذهن از دیدن
انها حیره کرد و در تشخیص مرض و قوانین معالجات مخالف یونانی اند
مرتبه طبابت و معالجه ارامنی طریقه چند اکانه دارند و شیشه ممعوات علاج
کنند و نسخه نویسی معمول نیست طبیب انها خود دوا می دهد و بعد از صحت مزد
خواهد از هر کس کرد وکفته او در ادای معالجات بهیچ حال رد نشود و اکر

دریاد

در باب درد زادن لشو و او نیز باندازه هر کس طلب نماید قابله و جبیب که ماماچه و نامه
بچرسه هر کس طلب او ماماچه ان اوست در وقت ولادت حاضر شود
وبچه اگر دمرده ماند فرنک را با قوال و افعال ایشان عظیم اعتقادیست
و با بچه گرسنه بجای اورند و وضع منزل واشند و در حروب و معارک حسنه کسی
از اطبا بجهة معالجه لشکریان باشند تا زخمیان را الکی یکی با ایشان بیاید
هر کدام که در نظر طبیب معالجه پذیر نیست نمیه را زنند و در معالجه او کوشند و
جمعی را که گوینده معالجه پذیر نیستند همه را یک مرتبه زنده دفن کنند و کسی جرئت
و لا به از ایشان نشنوند و همین گویند که حکم طبیب فن لو رفته است
وحکمت در این را چنین بیان کنند که چون این جماعت البته خواهند
مرده بخواهند زیست نگاه داشتن ایشان لشکریان را بی دل کند
و جمعی که جهة خدمت ایشان معین شوند از زخم و بد بوی جخم باز مانند
و پیوسته خاطر فوج بخود مشغول باشند از یکی از ثقات که در معرکه سپه سلطان
با ایشان بوده شنیده ام که یکی از حاملان کو زنده زخمی بر سر داشت و از
طبیب حکیم به فن او رفت او بجد و شنیدن این حرف از لشکریان که بخت
او را دیدی دوکه حکیم فرنک مرا میخواهند زنده بگور کند رو بسوی اسلام اورا

شفا حاصل نمایند و بجای آنچه او پیدا دخل شده اوقات درست بار دیگر در ابر به شهرت بجوار
سه روز ناگاه عطا دو جان تسلیم کرد و مشتاق و مشتبه‌ی هر چند با علاج آنها
حذاقت رسند و اجتهاد در سلک اطبا نکرده نکرده یکی از امراض معالجه
به یمن یا دوای تازه مفرد یا مرکب فکر کنند که در حفظ صحت یا زوال مرض
فایده‌ها یابد از آن علم شد آنگاه مجمع عظیم منعقد کنند و همه اطبا تجربه او
او محضر سازند و در سلک اشیا ممالک که دوا یا داشته تجربه او موجب
معین کنند تا بر فایده تجربه رسند و همگان تحصیل کرده و هر یک از ایشان
دفتری است که هر روزه احوال بیماران خود را با دوای که با ایشان داده در آن
ثبت کنند و هفته یک روز همه در یک جا مجتمع شوند و هر کس دفتر خود را آورده
بنماید و از احوال مرضی سخن رانند تا اگر یکی درباره دیگری چیزی بخاطر
رسد بگوید و اگر یکی احوال بیمار را بنحو آن داشته و در آن مرض بمیرد
دفتر او را ببینند و از پرستاران احوال او را بپرسند اگر مطابق آنچه نوشته است
بوده است از تفحص آن داشتن حال زجر و توبیخ کنند و اگر خطا کرده
باشد تغیر ... نمایند و از حرفه طبابت اخراج کنند و باید دانست که اطبا
به تعظیم و توقیر این طایفه باقصی الغایه کوشند و شرف و عز دارند

و هر گاه

و هر گاه یکی از ایشان دوای تازه تجربه مرضی پیدا کرده و بتجربه رسید به دیگران خبر
کرد از آن شهر نوشته بنماید و با مقتضای قلم ... و همه اطبا به دو آگاه
سازند تا آنها هم تجربه کنند از اطراف که خبر رسید و همگی تجربی او شهادت
نوشتند تجویز شاهی مراتب عرضه دارند پادشاه او را امور و در جسم دیگران
نماید و او را تکلیف رود که نسخه آن را به سرکار شاهی فروشد و گنج بخش او را
بنماید اگر تجربه امراض صعبه عسر العلاج است وزنه دوا را کنند قیمت او را
زیاده دو اگر تجربه بیمار سهل العلاج است قیمت آن را کمتر نمایند و بعد از اطبا
قسم و نسخه آن از سرکار شاهی مرحمت شود و تا بر همه کس معلوم کرده نفع آن
بخلایق رسد و در این اوقات عرق تجربه جذام یکی از ایشان فکر نموده
و بعد از آنکه در فرنگ بتجربه رسید به هندوستان فرستاده و جمعی از بیماران
دادند مرض تازه را اگر زیاده دو سال بر او نگذشته است زایل کند و کهنه
مرض را هر جا که رسیده است نگه دارد و مرضی دیگری آن که از اطراف بیاید
معلوم کرده باید آنکه آن طبیب از نوکران و مقربان پادشاه است و مبالغ
خطیری در سال از مواجب سرکار آن نسخه را به ولایات ... از خرید نموده
با اطراف عالم فرستاده و اینکه مردم فرنگ هر کس بهر کاری که هست و چه عمرش

و آن را با علی مرتبه ترقی رسانیده است که دیگری را با وجود مجال برابری جرأت
دو سبب دارد یکی آنکه مذکور شد که سلاطین و وزرا و امرای ایشان هر جهت هر یک
بقدر مرتبه کوشنده و مرفه نگهدارند تا که از جمیع افکار فارغ البال باشند و هم
مکرم بسته کار یک دارند نمانند دوم آنکه هر کس هر کاری که دارد و تکمیل نماید و اوقات
معروف دارد و بکار دیگر مطلقا متوجه نشوند و هیچکس کار دیگری را با فضلا و علما
و یک کس دو کار هیچ اختیار نکند اوضاع ارباب صنایع و پیشه وران

کرده اعمار را که اینجا لیکن مثبت اگر در بیست و شصت هفتاد سال کسی یک کار را بجایی
رساند که دیگری نتواند آدم تمام است و همچنین حال ارباب صنایع و پیشه وران
هر کس هر کاری که هست بتکمیل آن صرف اوقات نماید تا از سر کار پادشاهی
ترقی و منفعت یابد و اگر صنف کاری چیزی بدیع فکر کرده بیشتر سر کار پادشاهی
خرج کنند ایم دوم دیگر از آن فرقه تعلیم نمایند و قبل از آنکه او بعرض رسانیده اگر
از و بدون آن یک جا بال دیگران رسیده و آن در ساختن پیشتر شد تا او بسر کار
بعرض رسانیده آن وقت هر کس خواهد طلب زد و بتجارت فقط مخصوص است که هر کس در ملک
مال التجاره خرید کند هر گاه ده هزار روپیه سرمایه او باشد ده هزار را امتحان است
که هر جنس که خواهد خرید نماید و دیگری را این باید خریداری از قبیل مهره و جا فروش

و قیمتی و غیرها بالجمله تا مردمان پیشه ور معطل نمانند و از آنجهت که قراری فرنگی پایه
ممالک است بالمقدار که با بناکار کرده اند بقدر رو به عمارت با وجود این بسبب
عمارت اصناف پوست آهن که است زین نقره آلات هم وزن طلا و نقره
بفروش رسیده چه قوی کارخانه که زیاده از پنج مثقال قیمت یکصد روپیه بیش
و افزون نقره فروخته و ساعت را که اجزای آن بجز آهن و برنج قیمت بعضی بجز آهن
فروخته و آن آلتی است معروف و بعضی ساعت کوچک بنه ششی است باسم
جزو و کمتر کسی است از زنان و مردان فرنگیان که ساعتی با خود نداشته کارهای نشستن
و برخاستن و نوازش آن و خوردن و خواب تمامی اوقات را از او منضبط
و منسق دارند و انواع آن از حد شمار بیرون و از انواع آن قیاس افزون است
هر روز قسمی تازه اختراع کنند در کلکته نزد یکی از اعاظم یک قسم آن را
دیدم که از کسی شنیده بودم و دایره آن بقدر یک جیب و مشتمل بود بر هفت عقرب
که بر هر یک اسم یکی از سیارات نوشته بود و شمس و زحل و مشتری
و مریخ و کره ارض و قمر و زهره و عطارد و ستاره دنباله دار که باعتقاد
ایشان از سیارات است و هر کدام موافق سیر کوکبی که بر آن مرقوم بود در حرکت
سیر و چون باعتقاد ایشان کره زمین متحرک است از عقرب یک کره زمین

ساعت و دقایق ایام و لیالی معلوم می‌شد مانند ساعتهای دیگر که بی کم و کسر
کون مقرون داشت بروج را با درجات و دقایق آن بر دایره او نوشته
بودند و با آنچه منجمین استخراج کرده‌اند مطابق بوده و این جنبل است و ازین
کرات چوب و شیشه سازند و از کوهر شاهوار که انتر معروف است سازند و او از
مخترعات عالیشان سر کوبنیر نکوت و بعد از آن علمای دیگر بر آن افزوده‌اند
و بجائی رسانیده‌اند که مزیدی بر آن متصور نیست و تمام آن سیارات
و اعمال آن چنان است که هر چیزی را که بدان بسته چهار هزار مثقال اگر
هست در نظر او و حکیم معظم الیه فاضلی بوده و عاملی بوده که بنظیر رصدبندی و فیلسوف با
دانشمندی چنین شاعر غریب انتساب و اکثری از آثار حکیم صوری و معنوی مطابق آن
در لغات و کره و دایره او بسته و افزوده است و از عهده او تمام سیاری
دار دیگر و هر فن ماهر و هر یک بعلو مرتبه و جلالت ظاهر تا حال در انگلستان
خاصه در انگلستان رصدبندان معین‌اند که بآن کار مشغول و بعلمی در هندسی
و ریاضی با و منسوب است و آنچه در اسلامیان زیجی بسته شده و بتدریج اندراس
سابقه تر زین بوده اکثر در استخراج منجمین خطا واقع شده و بدین سبب حکمای انگلستان را
نیز خطا رفته بود و در اینجا بخلاف نیست هر ساله اتفاق اوقات که در سیر بروج

وکواکب

وکواکب منیره به نگارند و کره رصدیات جدیده بسته‌اند تا منجمین از خطا
و زلل مصون باشند **رای علمای فرنگ در نجوم از ثوابت و سیارات**
رای علمای موصوف و اکثری از علمای متوسطین فرنگ این است که آفتاب
روشنی‌بخش ثابت است و سیارات و از آن افاضه فیض بجمیع عوالم او گاه رسیده
و در وسط سیارات منصوب و همه بر دور آن گردند و از آن کسب ضیا
کنند و حرکتی ندارد دیگر بر کره و مرکز خود از مغرب بمشرق رجوعی کرده
و زمین را که از سیارات شمارند که بر دور آفتاب سیر کنند و دور آن
چهل و پنج کره را بپندد و افلاک میل کرده و آفتاب را که زمین و دیگر دوره
درجه بزرگتر است و آنچه ناظران را بنظر می‌آید که آفتاب از مشرق بر می‌آید
در مغرب فرو میرود غلط حسی است مانند جالس در کشتی که ساحل البحر را متحرک بیند
پس رای ایشان این است که این حرکت از زمین است که بر کره و مرکز خود از مغرب
نزول سیر کنند و از آن شب و روز پدید آید و حرکتی دیگر بر زوالی کنند که
از برجی ببرجی رود و از آن فصول و شهور ظاهر شود و بر این مطلب دلایل بسیار
سیاری ذکر کنند **وسیر به کواکب داده** از آنجمله یکی این است که بحکم سلاطین
فرنگ ناخدایان و دانشمند حکیم مانند بجهت پیمودن دایره بحر محیط از یکی

از جا در بر جهازات سوار شده‌اند بعضی رو بمشرق و بعضی رو بمغرب که بهیچ طرف
مایل گشته‌اند و کشتی را رانده‌اند و ناخدایان بعد از یکهزار و یکصد و بیست و چهار
روز بعد از پیمودن دریا بهمان جزیره و بندر رسیده‌اند و موافق حساب
مردم آن بندر ایام مهاجرت ناخدایان یکهزار و یکصد و بیست و پنج روز بوده
و این عنوان مثال نوشته شد و مطلب این است که عدد ایام غیبت ناخدایان در
سال و کسری یک روز تفاوت نموده و کم و زیاد دیگر روز در نظر آورده آن مشرق
و مغرب دلیل کرویت زمین است چه در برابر این رصدی مقرر است که هر کس
رو بنقطه مشرق رود هر روزه از بیست و چهار ساعت شبانروزی دو سیزده ثانیه
کم شود و کسی که رو بمغرب رود بعکس آن است هر روزه سیزده ثانیه زیاد شود و چنین
حال کسی که از خشکی رود و کم و زیاد سیزده ثانیه مردم را محسوس شود و از اینجا
معلوم شود که آفتاب حرکتی نیست و آن حرکت از زمین است که گویند این جهان
ایام کبیسه است که در زیجات سلف و سلاطین شیعه مرقوم است و چون اغلب اهل بسیط
معمور ربع شمالی را بیچ بسته‌اند یکروز کبیسه بعد از سه سال در سال چهارم بر آنها معلوم
شده است سفر ایشان بندر و از حال سکنه مشرق و مغرب که نزدیک باشند بیخبر بوده‌اند
و آن چنان است که مردمان بسیط زمین اکثر غیبت و آنان را نه شنیده و مردمان و

مگواه

معمور را اگر از محسوس کرده و معمور جایان را اگر بیست و دو روز تا سه روز بهم رسیده و اهل
شدن جهاز را از نقطه مشرق تا مغرب و بطرف دیگر و باز رسیدن بهمان بندر دلیل
کرویت زمین است و استدلال او نیز بجهت کرویت و استدلال آب زمین
دلیل صحیح که بفهم عوام نیز درآید بهتر از این نیست که در دریا و خشکی هرگاه کشتی
یا کوه یا قلعه نمودار گردد اول از کشتی بالای که از همه بلندتر است نظر آید و از
کوه قله آن و از قلعه کنگره او نمایان شود و اگر مسطح بود بایستی که آنچه بزرگتر
است همه در آید فتأمل و افهم و کره قمر را از کره زمین کوچک‌تر دانسته
و گویند آن را سه حرکت است یکی بر گرد مرکز خویش و یکی بر گرد عالم و یکی بر زمین
بر دور آفتاب که از آن کسب ضیا کند و مشهور مریخ نه پنداند کواکب ذوذنبه
کواکب و صاحب ذوات الاذناب است که تمام آنها و آنچه تا حال مرصود گشته‌اند
بیست و دو ستاره‌اند که دور آفتاب بطوری تشکل کرده‌اند و در سیر دوایر سیارات
قطع کنند و از همه کواکب با آفتاب نزدیک‌تر نه و حرارت با آنها بیشتر از دیگران
رسد بحدی که اگر در حین مراجعت از قرب آفتاب که با علی درجه گرمی آید
با یکی از کواکب سیاره خاصه با کره ارض قران کنند او را بسوزانند و قابلیتی
که گویند عبارت از نیست چه عالم تمام سوخته گردد و یک منقش از آدمی

و حیوانات و ارزانی از جا و نباتات باقی ماند بخلاف قدمای حکما که ایشان
در باب قیام قیامت عقیده داشته‌اند که هرگاه کواکب سبعه در یکی از بروج قران
نمایند بهر مزاج که آن برج اینده آن عنصر از مرکز خود حرکت کنند و عالم را
فنا نماید و احیاناً قیامت چنانچه در طوفان نوح همگی کواکب در برج آبی قران
داشته‌اند و در ظهور ستارگان دنباله‌دار قحط و غلائی که پدید آید و جهش را چنین گویند
که بسبب حرارت آنها انهار و تالابها و سایر مزروعات از کمی آب نقصان
پذیرد و باعث قحطی و گرانی گردد و **در نفی آسمانها** آسمانها قابل شکستن و التیام
بر نفی آنها اتفاق کرده‌اند و گویند این رنگ نیلگون محدب که بنظر در می‌آید
منتهای نگاه است که بهر سمت بصر ما می‌رسد و از آن شکل محدب ظاهر شود و نور
آفتاب در اصل سیاه است و بعد از رسیدن بر زمین سفید شود و از امتزاج
سفیدی و آسمان کبودی پدید آید و از جمله ادله که بر نفی وجود آسمانها دارند یکی
اینست که کواکب دنباله‌دار مدار است و دیگر کواکب را قطع کنند اگر آسمان باشند
خرق لازم آید و آن محال است و ظهور ستارگان دنباله‌دار را چنین گویند که
چون پیوسته حوالی حوالی آفتاب بعضی شکل کوتاه بنظر در نیاید مگر به نسبت
که قدری از آن دور شوند و بسبب سیر رسانند مرئی گردند و چون بعضی سیر کنند دنباله

انها محسوس شود و **در بیان آسمان زحل و احوال حکیم نیوتن** دیگر از جمله آلات نجومیه دور
بین فلک زحل است که کواکب ثابته در نظر زیاده یک نماید و چهار هزار مرتبه از آنچه
هست در نظر بزرگتر نماید از مخترعات و مانند مقابل حکیم اعظم است و فیلسوف
معظم **سر نیوتن** حکیم است که ظهور او در سنه هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجری
دست داده وی از افاضل و اعاظم حکمای عالی‌مقدار و مرجع دانشمندان کبار
بود و از عجایب روزگار و نوادر ادوار بود و قرنها باید تا دانشمندی مثل او بعرصه
وجود آید فنون حکمی و ریاضی و هندسه را مرصع و جامع و اقوال او نزد جمیع
حکمای فرنگ چون سیف قاطع است و فلسفیان نسبت بمذهب او در میانند
مولد و موطن او انگلستان و وحید زمانه و یگانه دوران بود قریب هشتاد
سال عمر یافت و بعد از سی سالگی که در علوم تحصیل نمود چهل سال بر ترتیب
عالم پرداخت و در تحقیق اشیا بنفسه کما هی چندین عجایب از این انواع
جهان فانی را رواج کرده و داغ حیرت بر دل خردمندان گذاشته
اوصاف او را عظیم مبالغه نمایند و گویند در علم و فضل معین فرزندان افلاطون
و ارسطو بلکه یونانیان رتبه فخر ماند او داشت و ترتیب یافته ارشاد است
او بوده‌اند از سرکار سلاطین فرنگ یک صد لک مواجب و سیورغال

الفقه ز جهة اوستین بوده و آن زمان بسبب الغفلة تعظیم و توقیری نمودند که
شاهزادگان عظام و وزرای با احترام جستجوی او داشتند انصاف دارد
در جائیکه اوضاع بدینگونه باشد چرا باید هر روزه دانشمندی بوجود
نیاید و حکیمی معظم از آن دوربین نظر وقت افلاک دیده و بسیاری از
کواکب آلة حکمای اسلام از انها سخن فی نعت کهنه اند تشخیص نموده در صد مدت
و از آن روز تا حال شش صد سال است که از آن الت کوکبی تازه مرئی نشده و از انجمه
تا امروز کواکب سیاره دیده اند و همه را رصد بسته اند که در تقویم بعد هر یکی را
مانند سبعه سیاره ثبت کنند سیارات کوچکه هشتاد و یک ستاره اند که بیست
و دو از انها دنباله دارند و مجهول نه و کم تفصیل اند که ذکر انها ... عطارد است بعد از
کواکب دنباله دار اقرب سیارات بشمس اند و بعد از آن زهره و بعد از آن
کره ارض و قمر را بدور کره ارض تحرک دانند و بعد از کره ارض مریخ و بعد از
آن مشتری و بعد از آن زحل قائل هستند و اول کوکبی که احوال آن را در آن
دوربین دیده اند قمر است که در آن کوهستان و مغارات بوده شده و اسقفی نجومی
شد که ارتفاع کوهها و عمق مغارها را بهم پیمودند و در دفتر ثبت کردند اوضاع
سیارات جستجو شد حکیم نیوتن و بعد از آن زهره را دیدند که در هر دوره کاهی

نمود

شود و باز تمام گردد مانند بدر و هلال قمر زهره نیز چهار قسم بگردد مشتری و
پنج قسم بگردد و زحل دیده و حالت محاق و خسوف و بدر و هلال این
اقمار را نیز ثابت نموده کرده و جسمی روشن از قبیل هاله در دور زحل دیده
و از ثبت نموده این اوضاع حکیم معظم و متاخرین حکما را اعتقاد بر این شد که
هر کره مثل ارض که یکی از سیارات البته ثابت و هر کره قسم پیدا شده البته دو اهالی
دیگر که حیوان و نباتات نیز باشند پس او هم مثل کره ارض محل تکون انسان
و حیوان و نباتات و اشجار و سایر مخلوقات این عالم است و از مه بدر و هلالی
که در زهره منظر آمده معلوم شد که او نیز مثل کره ارض است که در آن سیارات
متحرک گردند و سیارات دیگر و کواکب دنباله دار را بر انفیاقی نسبتی کسب کننده از
انجه بسبب ... بدر و هلال انها مرئی نشود و اقمار مشتری و زحل را
گویند که چون این زهره کوکب عظیم کواکب و در نهایت بعد از آفتاب
یک قمر بجهت تنویر عوالم انها کافی نبود بقدرت کامله چهار قسم بجهت
مشتری و پنج برای زحل مخلوق شده است این اقمار نیز عوالم را محل
تکون سیارات است و آنچه از قبیل هاله که بر دور زحل مرئی گشته
چون حرارت آفتاب بسبب بعد آن جا کم باید بان هیئت جسمی روشن

برده اند از قبیل شیشهٔ الفتی آویخته باشند که حرارت را بآن رسانند چه
ظاهر است که هرگاه آفتاب بر جسم لطیفه بزند مانند شیشه تابد خاصه اگر
آن نور بسبب شکل محدب مجتمع گردد حرارت آن اضعاف مضاعف گردد و
واضح است که آن نور مزاج آتش بهم رساند که هرچه با او مقابل آن نگهدارند
بسوزاند چون عینک که در وقت ضرورت از روشنی آن آتش گیرند بیش چوب
اگر زیر از غلابق درآمده است و کاهست که حرارت آن زیاده از آتش شود

شیشهٔ آتشین

چنانکه در فرنگ شیشه های آتشین محدب ساخته اند که اگر
آن یک ذرع است یا بیشتر و قطر آن بحال بلند بسته ساخته اند که از آن
فلزات را آب کنند و بر آتش سریع الاثر از آتش دار آن زود
آب کنند و که آهن هر فلزی را اگر طلا در چند دقیقه و نقره در چند دقیقه و
سایر فلزات در چه قدر مدت از آن شیشه که جنته شود و شخص که ضبط
کرده اند و در ایام اوان سلطان حکم آن شیشه را به درجه کمال رسانیده اند
بسیار بزرگ و قطر آن بیشتر کرده اند بجهه تکیه نور آن قائم مقام برق آتش
هرگاه که سیم شیشه های پاره از فلزات و غیره در آن روشن بگذارند
یا بگذارند بجهوی که از بالا پائین آورد و بهر سرعتی که توانند بجهه گداختن آن

نگم

شیشه را آن نور که جمع کرده و بر من قوه زند و اگر در مقابل خانه کسی یا جهازی
از جهازات خصم نگهدارد در آن واحد تمام خانه و جهاز بکمیت کاشته بسوزد
حبال صحبه که بر سر راهها بروج اند و قدرت بر بیان آنها بود و است سقاهات
آن آلت با سهل وجوه برده اند و گوینده در محجم جهاز آن تا هر جا که نور آن
تابیده است گوهر را چون آهک نرم کند و اگر جهازات خصم را بآن
سوخته اند **طریقه آتش زدن جهاز در دریا و در بنادر** از آن بوده اند آتش جهاز
و دو در یا حاکم و رعایای آن بندر رعیت گسسته و هلاک شوند تا بهر از شعفت
آن را با آب اندازند و در انگلیس و به تمام بنادر چند جهازات جنگی در نهایت
عظمت و بزرگی ساخته و در بعضی اماکن بجهه این کار محوطه از سنگ و ساروج
ب حل و دیوار رود ساخته اند که در وقت مد دریا از آب پر شود
و در جزر خالی شود و دروازه آن را از آهن ساخته اند که هرگاه بخواهند
جهازات از آن بسازند در را ببندند که یک قطره آب در اندرون نیاید و بعد از
اتمام در دروازه را گشایند تا آب در وقت مد داخل شود و او را از زمین
بر دارد و بدریا رسانند و اگر در بعضی بنادر آن محوطه نباشد کناره دریا
بجائیکه آب مد نرسد بنای جهاز را گذارند و اول زیر آن را از تخته فرش

کنند و ستونهای چوبی از دو پهلوی آن تخته دهند تا چهار انگشت از زمین
و آن تختها بلندتر ایستند که از سنگینی بزمین فرو نرود و که در وقت آب اخص
کار بدشواری کشد و بعد از آنکه با تمام رسید از آنجا یک تخته و نشان تا
کنار آب باز تخته و نشان کنند بحقیقتی که دو سه تخته در آب فرو رود و هم
صابون بسیار بر آن زنند که لغزنده بی‌بهره شده و مردم را اعلام دهند که
در فلان روز بفلان مکان جهاز بآبی شود و هرکس خواهد بتماشا آید
خاص و عام بتفرج روند و ازدحام عظیم شود و عمله آن کار زنجیرها آورند و بر
سر جهاز نصب کنند و یک کس یا دو کس آن را چرخ دهند تا از
گردانیدن آن زور بجهاز رسد و مردی دیگر ستونهای چوبی که در دو پهلوی آن
نصب کرده اند بردارند مقارن رسیدن آن جهاز بر آن تختهای صابون
زده از زور چرخ بحرکت آید و میل بنشیب کند و در یک طرفة العین داخل
دریا شود و بر آن تختها که می‌گذرد از زوری که بر آنها افتد دود بلند شود و
چنان بقوت رود که از کنار او یک تیر پرتاب دور گردد و جمعی بر آن
سوار اند و لنگر اندازند تا قرار گیرد و توپهای کوه منش ... از
رنگین بجهة سوراخ کردن مثل پاره چوبی که خراط بر چرخ خود بچرخی

گردانند

گردانند پهنه‌نه و بگردانند بعینه مانند آن پاره چوب بگرد و یکی دیگر آلتی که
از آن سوراخ می‌کنند در دست دارد تا تمام سوراخ شود **جهاز هوائی**
و در این اوقات که بعضی جهاز هوائی ساخته اند و حکما بدرستی آن اوقات
صرف نمایند و خون جگر می‌خورند تا حال بجائی نرسیده و چیزی بازیچه
مانند است و در دو آلت آن مسخر بودند یکی لنگر و دیگری سکان که هرجا
که بخواهند توقف کنند و بهر طرف که خواهند روند اکثر الامر لنگر اگر
گردند و سکان تا حال نیافته و بهر سمت که باد است او نیز بدان سمت رود
و اگر بخواهند بسمت مخالف روند ممکن نیست و آن کشتی نیز بشکل سایر کشتیها
و تعلق دارد مخروطا مانند گنبد که میان او را خالی کرده اند و در وسط آن اتصال است
قطر آن از پایین بقدر نیم ذرع و از بالا بقدر پنج ذرع است هرگاه که طول
کشتی ده ذرع و عرض آن پنج ذرع باشد و در بزرگی و کوچکی کشتی او نیز
کم و زیاد شود و ریسمانهای بسیار باطراف کشتی و دم بسته اند تا از کج شدن
و غلطیدن محفوظ باشد و سوراخی از پایین بر آن و قول است که چراغ با نفت
چیزی در آن افروزند و از عرق شراب بر آن آتش بزنند بنحوی که در آن
گنبد بخار بپیچد کشتی را از زمین بردارند و هرقدر زیاد عرق افروزند بلندتر رود

دو را مید ار که کس از انگلستان سوار شده تا ملک فرانس که دوازده فرسخ
بینهما بوده و دریای شور فاصله است رفته بودند از انس بلند رفته بودند بجای
رسیده اند که یکی از سرما خشک شده و دو تای دیگر بسلامت رسیده‌اند و هرگاه هوا
که پایین آورند آتش را کم کنند و اگر خواهند معلق ایستاده باشند و لنگر عبارت
از آنست در وسط و ثقل که موجود است از قبیل و هن بیزی چیزی از آن ساخته اند
آن را اگر وا نهند تا راه صعود آنچه بسر رود کرده و همان قدر که صعود کرده است
بی اجابه وارد پایین آتش را فراخ تر را موقوف دارند معلق بمانند اما اگر هوا
شده باشد هم غلطیدن و در بنگاله و هندوستان در سرکار اعاظم بسیار است
به آن حیرانات از قبیل سنگ و کره بگذارند و مثل کاغذ باز پرند تا حال که بازیچه
است بکار نمی آید تا بود که اینهمه کار آن به تکمیل آن بپردازند و ب کارهای دیگر
از پرده خفا بجلوه ظهور آورند قطعه دریغ که بی ما بسی روزگار ✱ بروید
گل و بشکفد نوبهار ✱ بسی از ما بسی گل دمد بوستان ✱ نشینند با یکدگر دوستان
کسانی که از ما بغیب اندرند ✱ بیایند و بر خاک ما بگذرند ✱ و بالجمله با آنکه از
فیتین ها بچه چیز است بازیچه بتحقیق حقایق اشیا و آنکه در میانه زمین
و آسمان چه باشد بر آن کمای عظیم الشان سوار شده و تا چهل فرسخ و بیشتر

از زمین

کتابخانه

از زمین بالا رفته اند که هیچ طرف مایل نشده اند اما آنکه بالمره هوا نازک
و بی‌رطوبت و سرد شده است که آتش نزد یک سخا بر کشش نشان رسیده الجمه و آنجا
که دانسته اند مانند سنگ شده و در آن میانه بجز فرا آنست بهوای چیزی دیگر نبوده
و یکی در کشتی ایشان را ابر از فرود آمدن حایل شده و دور و نزدیک هنگام
سه که آن بردند عاقبت بعضی از آنها منجمد شده و بعضی بسلامت مانده‌اند و در آن
منجمد شدن سنگ است غلیظ تا باریده شدن ابر را آنکه یکی چستن برق را
مشغول می‌شوند و بعد از دو روز اگر چه هوا صاف شده و بزمین رسیده‌اند لکن
فرسخهای بسیار دورتر از آن جاییکه سوار شده بودند فرود آمده‌اند والقصه راز
بدایع الآلات و صنایع ادوات و کلیات و جزئیات دارند که فی بیع
اغراق اگر احصای عشری از عشر آنها رو دهد سخن بطول انجامد و همین
قدر قیصار زرف نسبت سال است که مرتبه امور دنیوی و قدر من مشغول لله
در این یکصد و نه فرصت چه قدر از آن کوشش ایشان را صرف آنکه اعتبار که
در یکی این و چیزها ان در این عرض مدت مرتبه صنعت و قدرت
کوشیده اند بیکی از هزار از آنچه یونانیان درست کرده بودند فی نیز رسیده اند
و اگر کتب حکمای ایشان در جزایر اندلس و اسکندریه تمامی سوخت و باقی

می بود اینهمه صرف فکر ضرور نبود و این عالم کلفتداری مستنبط **فصل** در جولانگاه
خانه برق عنان به ز لشکر کشی و سپاهداری فرنگیان اگر چه این فرقه‌ها
بالذات شجاعت و دلاوری نیز تکیه بر مردم دیگر اهمیت هست لیکن بکوشش
با این مداری که حکمای ایشان بنا نهاده اند از عجایب روزگار و نیرنگ
های ثبات شان برقرار است و تکیه کار ساز کشنده در جنگ توپ و باروت
و ران عجوبه وقت و نادره ادوار در چستی و چالاکی برق آتش فشان
در عد صاعقه بارند اما دام که با این همه حمیتی که دارند که آن را الیین
کوبنده هستند مانند کوه آتشین و پا به جا و گوی توپ و تفنگ گرگ آسا
متصل بهم بر خصم می زنند و کمتر شکست خورند و جنگ رو برو و صف آرایی که دم
دیگر به این وضع مستقر باشد ایشان از طریقه حزم دور و از روی احتیاط
مجوز است بهتر آنست که با این طایفه بطریق فرار جنگ نمایند و از رسیدن
نقد و آذوقه ایشان را باز دارند و اگر جماعت مشهور را می بود اجر رسید
که به یورش اندک رخنه در آن جمعیت راه یابد از جهت زلزله در میان قرار
شان افتد و بهم بر آیند و خود داری نتوانند کرد **حکایت شخصی**
سیک در کلکته در کلکته یکی از جماعت سیکان که در لاهور دان

کتابخانه مجلس شورای ملی

نواحی و هم از استقلال سر زنند الحق بر ام هند و ستان حرمتی دارند و در شرح احوال
هندوستان ذکر ایشان خواهد آمد بسبب عنادی که با یکی از اعاظم انگلیسیه از صاحب
منصبان داشت و کور نبود و شب بقصد کشتن او برخواست که باندرون خانه او در آید
مانع آمدند یکی از ایشان را بضرب شمشیر از پای در آورد و دیگران گریختند
و باندرون در آمد چون خانهای وسیع و اماکن متعدده داشت که صاحب
خانه کدام اطاقست از یکی از خدمه پرسید او از ترس یکی از حجرات را باو
نمود چون سیک باندرون حجره در آمد آن خدمتکار رخنه نمود و در بروی او
بست و در آن حجره کسی نبود و از کشتن آن دربان و غوغای خدمتکاران
مردم جمعیت نموده و بقدر دو هزار کس از انگلیسیه و هندوان مجتمع شدند و اطراف
عمارات و حجرات آن بود که در را بگشایند و او را بگیرند و هر دسته را او
جماعتی را که تکلیف آن امر را می نمودند سر باز میزدند آخر الامر رای همگی بآن
قرار گرفت که سقف خانه را بشکافند و از آنجا بگلوله بزنند و خانه از سنگ و گچ
بود برداشتن سقف مشکل نبود و همچنان مردم با اسلحه از در و بام دسته دسته
پیدا شده از سقف آنگاه از آن سوراخ تفنگ و طپانچه گلوله‌های بسیار براو
ریختند و بیک گلوله دو گلوله گزند نرسید و بعد از دو ساعت که مردان او

بر همه یقین شده در راه فتوح و نعش او را بهتر از خوف و بیم بر آورده و کسی از
رئیس نزد یک برده او نمی رفت با جمله مردم فرنگستان افواج سواره
کمتر نگاه دارند و بجنگ اسبان معتقد نیستند اما در علم سواری و نیزه بازی
و اسب دوانی عجب اند از آنهایی که مردم دیگر بر اسب کشند و فوق بیست یکی
کس از سواران ما در این فرقه وجود ندارد و دو سبق دوانیدن که در هر شهری سالی
دو مرتبه معمول دارند و مبالغ خطیری در آن کار برد و باخت کنند سواران
وزن نمایند و کم وزن باید در آن از سنگ و کل بر اسب نهند تا برد و سنگینی سبب
باشند اسواران امتحانه این بنده که در دو میدان خفیه و در میدان وسیع دایره
عظیم که دور آن سه میل باشد دور او را اسپ بندی کرده اند که در وقت دوانیدن
اسبان خارج نشوند بضابطه سبقی که در اسلامبول است دو تا و دو تا و زیاده
دوانی کنند و برد و باخت کنند و چهار سال است که در هندوستان از راه جرم
کاه آمد آمد افاغنه در آن سمت دست جهان آباد اشتهار دارد و تا لاهور
رسیده است و بلکه در سمتی افواج سواره افتاده اند و از خراسان و سندهیه تجار
بر تجارات بقدر سه چهار هزار راس اسب عرب بجنب آورده اند و در عظیم آباد
جرگاه وسیع الفضا که بر فرات عالف ممتاز است سپرده اند

نکو کمپنی با اطراف قلمرو را ما نوشته که هر کس مادیان دارد در آن چراگاه
آورد و از آن اسپان انجب کشد خرج آن مادیان را از روزی که معلوم شد آبستن
است تا که اسپ او به دو سال رسد از سرکار کمپنی داده می شود و اگر توقف
اگر مالک نفروشد باید در بهار راضی شود و مادیان خود را باز گرداند هر جا که خواهد
ببرد مختار است مردم با این طمع مادیانها از اطراف آورده کشند از مردم
شهر عظیم آباد شنیدم که در این چهار سال بغداد رمه کمپنی از حساب در گذشته و چ
شش هزار دو سه جای دیگر دیده اند نیک و بد اسپان را از یکدیگر جدا کرده اند و در
و دور هر جا انچه جداگانه کرده اند و بقیه اسپان را سر داده اند و یک کس از
مالکان مادیان نشنیده که کرده خود را یعنی مادیان خود را انفروخته اند از این جهت
که بعضی علی خرید تا همه راضی باشند **تعلیم اسپان و تربیت سواران جنگی**
از آن اسپان بسی پیک سواران و هند و بقیه که دارند تعلیم نمایند و
هر شهری چنانکه کسی از اهل انگلیسیه بجهت تعلیم اسپان مقرر است که اماکن وسیع
در خارج شهر دارند و بان مدارک رهنده را اعاظم و ارکان دولت و الطفل نیز
اسب سواری یکی یا دو تا یا بیشتر که دارند یکی از آن اشخاص به هر ماه او را
تعلیم کنند و خود و نگاه دارند هر گاه مالک بخواهد سوار شود و محترمان اسب

آورده بعد از سواری باز پس برده و مالک از هیچ چیز آن خبر ندارد و خرج مهتر و کاه
و جو و جل و افسار و سایر لوازم آن از نعل و معالجه آن اگر بیمار شود با صاحبان
شخص است صاحب اصل نجیب است لیکن چیزی مقرر است باو دهند او نیز خدمت
نماید و اسب فربه و ورزش کرده دارد و اسبی که بجهت تعلیم نزد او آورند نخستین کاری
که کنند یال و دم او را قطع کنند و هر هفته چنین کنند اسب یال و دم دار در عرب
هست معلمین در اصطبلها که دارند ستونهای عالی از چوب بفاصله پنج ذرع
نصب کنند و میانه هر دو ستون از بالا چوبی کشیده اند اسبان عرب نجیب
همه را اگیرند و بلای چند بر سر آن حیوان بیچاره آورند که شرح آن کماهی
دشوار است چند راس اسب بجهت تعلیم حاضر کنند و بر هر یک چابکسواری حاضر
شده سوار شود و فنسا آن را با آن چوبها بسته اند که بر آن طنابها ساز
کیسان نوازنده اینها نیز شروع بساز کنند معلم قمچی بدست گیرد
و بر اسبها تقویت زنند تا در جهند و فرو جهند و بیچاره چابکسوار سوار است و از
آن فن را آن را گشته و آن سازنده بنحوی دیگر ساز زنند حیوان بیچاره
هر قسم که او خواهند رقص کنند و جست و خیز نماید یا پهلو راه رود یا پس پس پا برفرو
یا بچهار دست پا مانند گنجشک بر جهد یا به دو پا بلند گشته و ایستاده مانند آدم بیند

هر یک از این حالات را سازی جداگانه هست بهر نحوی از این اطوار ناگاه
نوازند معلم قمچی زند و حیوان نیز با آن اطاعت کند اسبی که بنحو تعلیم
یافته باشد گویند فلان اسب خوب رقصه و سواران و سپاهیان که
نوکرند هر صبح بر اسبان سوار شوند و در صحرای خارج شهر بعد از قصد
سوار که آن را ابلق سواران گویند باهم ایستاده شوند اسبان همه تعلیم داده اند
آن سازنده شروع بساز زدن نماید و همه آن حرکات مذکوره موافق ساز
سازنده از آنها بعمل آید و دیدن اینها خالی از تکلفی نیست و در هر هفته
اسب با سواران همه بر آنها میل کنند و ایستاده مانند و با همه با هم بقدر نیم
فرسخ پهلو روند یا پس پس روند حالتی خوب است دیده می شود و این وضع را
قواعد سواران گویند و چنین ادا کنند که سواران را در وقت جنگ
بهر این حالتها دست و بهم وقفه و بعضی گاهی بسیار باید پهلو راه رود و گاهی
چنان و گاهی چنان تا خصم را بر او ظفر نباشد و چنین است حال تفنگچیان
پیاده ایشان را نیز بهمین قسم تعلیم دهند و این حرکات بیاموزند تا در
وقت جنگ بهر قسم اقتضا کنند بآن قسم تفنگ اندازی نمایند و در یکی از اسفار
که میرفتم جمعی سوار با قافله بودند راه عبور از آن حوالی که افواج سواره

تواند نگردند صدای ساز که بلند شد اسب یکی از مردم قافله شروع کرد بپهلو راه
رفتن و هر چند سوارش خواست که عنان او را بگیرد و نگذاشت همچنان می جست
و بپهلو راه میرفت تا در گودالی پر از آب بود مرد و مرکب در او افتادند مردم
قافله جمعیت کرده هر دو را از آب بر آوردند معلوم شد که آن شخص اسب خود را از
سپاهیان فرنگ خریده بود و او از ساز که بگوشش آن حیوان رسیده و آن بازی
بود که با پهلو رفت و او نیز از این حرکت را کرد و مجملا هشتصد و سی و چهار کس را
در این سوار پلتن نامند **اسامی سپاهیان و سرداران** با اضافه اسم سردار
یا معنی دیگر مانند سفینه و سپاه که بر او فرنگیان و افواج هند و هندوستان
حوه یا باسم ممالک هند و هندوستان که پلتن بنگاله یا بنه یان رکن اسم نهند
و پیادگان تفنگچی را هر گاه انگریزی باشند صالدات خوانند و پیادگان را تلنگه
یا سپاهی خوانند و مرده پلتن را یک کیتو گویند مانند ترکان و مردم دشت
که صد وی از لنگرها ان از هان و فوج لباس تنبه و دسته نام کلنه اند و هر پلتن را
ده حصه ساوی کنند هر حصه هشتاد کس و آنها را یک کمپنی و هر کمپنی را نیز ده
قسمت کنند و هر قسمی را که هشت کس باشند بهره نامند و از آن سی و چهار کس نفر
سردار باشند و شرط است که در افواج هندی بزرگان انگریزی باشند تا

بجنگ

بجنگ باز دارند و نگهدارند پس باشند چه در این جماعت زمره انگریزی هستند
بزرگ پلتن را که همه در فرمان او باشد کرنیل و دو کس دیگر را نیز دست اندرکار
نصف پلتن را اما کلنه میجر و دیگری در تحت این دو کس سپاهی باشد و هر یک کمپنی را
سردار است ایشان را کپتان گویند و از ایشان است مرتبه کمتر که
هر یک چهل کس را سردار باشند ایشان را لفتنت خوانند بلام و فا و نون مشدد و دو
نون و تا ساکن در آخر و دو زمره از هند و آن بزرگ ایشان قرار داده اند
که آن را صوبه دار گویند یکی دیگر دست او است آن را جمعدار گویند و او را
دست او دو کس اند که آنها را نایک گویند و به بزرگ اند و این مراتب کرده
بحق ترغیب و استحقاق بالا روند و دفعه هیچ کس هر چند لایق باشد
کرنیل کرده نشان مرتبه سرداری فوج نرسد مگر آنکه اول صالدات بعد از
آن لفتنت بعد از آن کپتان بعد از آن میجر و بعد از آن کرنیل کردند
و اولاد کرنیل و اولاد دیگران بمنصب و خطابات برسند تا خود مصدر خدمتی
کرده و محتمل است که یکی رشید بر آید و از مرتبه صالدات بتدریج بالا رود تا
بکرانه ی رسد و از آن گذرد در امرای عظام باشد مرادکان و داخل
گردد و اگر کسی بغایت رشید رسیده و لایق باشد و بخواهد مرتبه

نه مانند است با وکمتر کذارند واکر کذارند در یکماه آنچه مانده را انجام داده
تا بجای بکه اندازه رسند و قابلیت او است باز دارند و چنین است حال ارابه
قلمدان و دفترخانه وآنچه سواد اوراق از او در بگیرند آنرا کراق خوانند و از آن
یراق نامند و باوارجه تولیبی رسد و بالا رود تا بجرنیلی و وزارت عظمی و وصول
بمرتبه جلیل القدرت هر ادنی یراق نامند و این نقد و سرداران و لشکریان بکمال
امنیت که اگر یکی بزرگ با کوچک کشته شود دیگری بجای او استاده شود
تا صف جنگ از هم نپاشد و لیکن بر هم نخورد و هر کس که کشته شود دیگری بجای او
آید بترتیبی که مذکور شد کرنیل اگر در غلطه منجر بزرگ کپتان نهاآید و همچنان تا صد
سپاهی لفتن نشنید و در هر لشکری مانند ازده آن تا در عدت چه مقدار باشد لکن
یا دو کس اگر لشکر عظیم باشند سردارند جرنیل گویند و یکی که از همه بزرگ است آن را
قل جرنیل گویند یعنی سردار کل و در هر یک از این سرداران از قل جرنیل تا
نایکان علامتی است از کلاه تا آن بر بالا پوشش با هرچه کردارند و وزنه تا از
هم ممتاز شوند و مردم بآن علامت بشناسند و در هر ترتیبی دو ضرب
توپ بزرگ صف شکن و چهار ضرب کوچک است همه هر یکی نشیمن کس سنگین
است اروکی با بروت انداز و دمی گلوله یا سنگچه یا آهن پاره و هم سنگ گلوله

و باروت

و باروت انکه چهار پاره چاشنی ریزند و بخی آتش دهند و سر شی چوب بلندی ارا و
کربان کهنه پاره بسته اند با آب تر کنند و آنچه توپ گرم شود که در آن خوف ترکیدن
است چنانکه در هر یک ساعتی حمله توپچیانه کمصد در شمار کنند و این فرقه نیز
انگریزی اند و بر دوش تفنگ چخماق دارند تا اگر خصم به توپچیانه یورش
آورد و کار از جنگ توپ بگذرد ایشان نیز با این و تفنگچیان پیاده یکی
شوند و جنگ کنند و در ایام امنیت که با کسی جنگ نیست لشکریان بگاه
سر ماه بستان سرداران فوج فوج در خارج شهری که ساخلو سپاه نشسته
در دو فرسخی صحرای وسیع دلکش فی بجهت جنگ مسطح و هموار کرده اند و آنکه آن
و مدمه گویند و در آنجا روند و خیمه زنند و لشکریان از ابتدای صبح کاذب تا یک پاس
روز مشق رزم کنند و آن را اول مه پاد و کان گویند بتکلیف یکی از کورنر ان
به مدمه کلکته رفته بودم توپچیان بر علم بلندی لنگ نصب کنند و گلوله
بر او زنند و در یکدقیقه بجز می پنج گلوله اندازند که در یکساعت سیصد بار بزنند بان
نشانه زنند از جلدی و چالاکی دست کار کنان بنظر نمی آمد بدون فاصله
متصل بلکه یکی بیرون نشان نخورد تا ناظر را چنان بنظر می آمد که از دهن
توپ ها آتشکار زنجیرها و شعله آتشی است که بهم پیوسته است و در این شماره

مبلغی معتنا به خرج سرب و باروت می شود و همه از سر کار کمپنی است هرگاه
مارا ده جنگ با کسی پیش آید خاصه اگر قلعه گیری با آن منضم باشد دو سه مقابل
بی نظیر که اسباب آن را انجینر نامند مبلغی گزافی که فاتحه قلاع می باشد بر دارند و توپهای
قلعه کوب آتش ریز و خمپاره های کلان بغیر از آنچه پلتنها با خود دارند
بجهت هر یک خیمه و دو طباخ و یک سلاک و یک طبیب و باربردار بقدر که
ضرورت معین است و از آنگاه که قدم بسر حد دشمن گذارند خوراک لشکریان
قاطبه و سایر اخراجات همه از سر کار کمپنی است جا بخش و سام تجربه داده
هر کس من سه هر سردار و سپاهی انشا می است علیحده بقدر یک ذراع از چوب
کرباس یا پارچه دوخته و نقشی که مخصوص اوست یا نام او بر آن مرتسم است
چه کس از اکثر ایشان کار زنده عمده کسی که دست اسباب نقش تنی
باشد و ایشان را امیر منزل گویند یعنی بزرگ و باقی زیر دست او میند از
مغوله شهر با نظر آن کمپاس از اسباب باقی مانده با همه اسباب نیمه های لشکریان
که مذکور شد و از هر قسمی یک کپتان تقرار اولی باسم پیش آید و جاهایی که جهت
فرود آمدن لشکریان مناسب باشد از آب و علف و مکان سیر منزل اسمیش
کنند و نشان کر ... هر جا که مناسب است نصب کنند و تقویر آن منزل ها
کنند

کنند و مباح لشکر کوچ کنند و بانجا فرود آیند و به شود قرار اول از هر پلتنی یک
کپتان در عقب فوج همراه اول منزل که رسیده نه خیمه هر کس معین است همه جا
که منزل اوست نشان او در انصب کرده است همان جای اوست احدی را
مجال مزاحمت نیست و خیمه ها که بلا بجز تکیه مقرر کنند لشکریان حلقه
بسته و خزانه و اموال و اسباب نگاه دارند و خود در آن باشند و غیرب
اتفاق گشت بجهت حراست از هر پلتنی کمی جدا شود و از محاذی همان پلتن
کمی یکی که نصف میل است دورتر رود و در آنجا بمانند و از آن یک بهره
جدا شود و همان قدر دورتر رود و بایستد و از آن یک کس پیش آید و باز از آن نقطه
دورتر رود و بجای است قایم نماید و سه ساعت نوبت به یک پلتن است بعد از آن
از شد که کپتان دیگر پیشتر جمعی که گذشت به کشیک قایم نماید و بدین نهج اگر
لشکر سه پلتن است ده پلتن کشیک کنند و اگر زیاده است موافق عدد پلتنها
و نیز مقرر است که کپتان آن کمپنی که بکشیک برمی آید در وقتی که یک بهره از آن
جدا شود و دورتر رود و ایستاده گردش ... از آن بهره چیزی که ... بیداری
که کپتان در وقت بیرون از لشکر بجهت کشیک لفظ ... آن گویند
از قبیل شهری یا نام آدمی یا میوه یا درختی یا جانوری هر چه الوقت ...

او برسد که میانه او و صوبه دار باشد واحدی از آن مطلع گردد و آن صوبه دار
نیز در وقتی که یک کس از ایشان دور شده رود و بچوکی کشیک بهمه چیز را گوش
او بگوید روانه نماید تا اگر دشمن خود را بصورت لشکر ساز رود و بهانه تبدیل
کشیکچیان بجا به اظهار نماید که نوبت شما گذشت و من فرستاده آمده ام
بجای اینها ایستاده و بعد از روانه شدن ایشان افواج خود را از جا که خود
ایستاده است شبخون آورد و پیش رفت او نشود و کشیکچی دوست و دشمن
معلوم باشد چه هرگاه کسی بخود رسد اعم از انکه بچوکی سپاهی آمده باشد یا
دیگر کشیکچی از دو برسد که کیستی و در دل من چه چیز است او اگر نام آن چیز را گفت
دانسته که دوست است و کشیکچیان که ازند والا جنگ کنند و هر کشیکچی تازه
که بچوکی کشیک می آید کشیکچیان کهنه اول آن چیز که با یاران خود گفته است
بکشیکچیان می گوید تا در جواب غلط نباشد و دوست و دشمن از این رسم ممتاز
گردد و بکوشش یاران خود غیر آنچه اینها دانسته گویند **طریقه حزم در کشیکچی**
و به این نحو کشیک کشند که هرگاه یک کس تنها ایستاده است شخصی نزد او گردیده واز
پرسید که در دل چه چیز است و او جواب نگفت تفنگی که در دست او است خالی کند و کسی
خود ایستاده شده صدای تفنگ او که بگوش چوکی رسید است نیز تفنگ خالی کرده و بار محو گردند

کیچ

کیچ که آواز این تفنگها را شنیده او نیز که اگر سه از انها خبر یک تفنگ باشد از
مجتمع شوند و بیلتن نیز از لشکر برآید و باشان ان پیوند و همه بهیئت جمعی
در رسند و جنگ سازند جای که یک کس ایستاده است در کمر دو در آن خصم را
نگاه دارند و نگذارند که داخل شود و غره ق کرده تا لشکر هم برسد و تا
اینجا به دشمن درست بازی کرده شده تمام لشکریان هر قدر بیلتن است و را آن
رسند و خصم را مجال پیش آمدن نه رسد و از هر کپتی یک کپتان و دو صوبه
دار و حواله دار که یکی انگریزی و دو نا هندی است **چو چجی که در لشکر است**
چو چجی انه که شخص خود را کشتی دیگر آورند و محافظت کنند اگر صوبه دار یا حواله
دار با آن یک کس کشیکچی رسیده او را غافل در خواب دیدی صوبه دار دیگر خبه
تازیانه با آن کشیکچی زنند و اگر کپتان بار رسید او را در خواب دید دشمشیر بر سینه
که در دست دارد با واند آزده بگیرد یا بگیرد زخم کاری بر دارد یا کشته شود همان
سزا او است و با این سبب آواز تفنگ را علامت و مراد دشمن قرار داده اند **مدعی غضب**
خالی کردن تفنگ در لشکر بدون ضرورت و قدغن شده است که آواز تفنگی بسیار بیم
و عبث کسی تفنگ خالی کند و اگر مرتکب شود او را به قرین ضد و الی تعب بیت گیر نمایند
و از لشکر اخراج نمایند و از معتبرین شنیده ام که از یکی از سفارش نیزی

از پنجره برآمد و بر لشکر داخل شد و هفت کس از لشکر کشت و صدایی برای تفنگ
انداختن نبود و تا خبر رسید و به کرویه اجازت داد و او را به گلوله بزنند و قطع
نظر از آواز تفنگ صدای احدی بهم نمی‌آید و شور و غوغا از لشکریان بهیچ وجه بر نمی‌آید
از اوقات نیست و در کوچ کردن و نشستن و رفتن و آمدن و گذشتن لشکریان را
باهم نزاع نیست به تقدیر آنکه نزاع به اتفاق افتد سیاست کنند

شیهه نکشیدن اسبان

حتی آنکه اسبان را تعلیم داده‌اند که شیهه
نکشند و در این باب به غایت مبالغه دارند و اسب را آنقدر زجر کنند و در وقت
شیهه کشیدن آن خلق لشکر است این تجربه است که اگر شبخون بر دشمن آورند
از صدای اسبان خبردار نگردند تا بر او رسند بدین حزم و تدبیر با کمال احتیاط
و هوشیاری ملک دشمن را طی کنند تا به قرارگاه او رسند یا اگر کسی نقض عهد
بر آید بدین نهج استیصال کنند و نگذارند خصم را در ملک داخل شود و بعد از
آنکه به خصم رسند و نزدیک شوند کلمات نصیحت اکثر پیغام دهند که یا از ایلچی
و با این شروط به صلح راضی شویم و برگردیم هر گاه نخواهند در طرف جنگ کنند
و به شکوه صف آرا شوند که توپچی‌ها در پیش رود و تفنگچیان پیاده در پشت
سر و اهل سوار در دو طرف ند و در آخر صفوف پیاده که دارند به توپ اندازان پیاده

بچه

بچه صف ارتاب و وقت باشد منقسم کنند به فاصله کم از صفوف را از هم فاصله نگهدارند
و صبر کنند تا دشمن به توپ رسد آنگاه به توپ‌ها شروع کرده و توپ‌ها خالی کنند و پیش از آن
و افواج ساچمه و آهن پاره اندازند و اگر خصم جنگ نمود و از توپ‌ها گذشت پیش رفت
تفنگچیان دست از کار برندارند و در صف پیاده و کمان با تفنگهای که دارند ایستند
و در این صفوف پیاده هر کس که به جا هر جا که دارد ایستاده است از جای خود
نجنبند و به جای کسی که کشته شود دیگری که بعد از آن گذشت و آنچنانست که صف
اول بکمر نشسته یکی آواز همه باهم تفنگهای خود را خالی کنند و فی الفور از
وسط صف دو جا شده نصفی از یمین و نصفی از یسار روان شوند و از هر دو پهلوی صفوف
و یکی کرده در عقب صف اخری در آیند و باز صف بندند و تفنگهای که دارند پر کنند
و صف دوم که به جای صف اول بوده بهمان دستور خالی کنند و باز از دو طرف
بعقب روند و همچنین سیمی و چهارمی و پنجمی تا باز نوبت به اولی رسد که او
صف اول به جای خود با به جانب و چون هر صفی کمر نشسته بعد بر و تا خبر تفنگهای
خود را خالی کنند آواز تفنگ همه سر شده و آواز عظیم مانند رعد به گوش رسد
و آن آواز را برگوشند و این دستور در این کار جستی و چالاکی دارند که هر یکی
بر آن منتظر نوبت خالی کردن صف اولی و هر آمدن است از عقب صفوف

و میان صف اولی بجای ایشان و خالی که از تفنگ دور نه دقیقه زیاده فاصله
نمی کشد و می در پی آورند که کوشش بسر رسید دیگر از متصل بهم ایشان خصم را برد
و داد استکه این وضع است در حالتی که دارند باقی هستند شکست یابند و دشمن اگر
حمله کرد و اگر کسی جرأت کرد و داخل در بین گردید اگر هر صف کسر زیاد نباشد
صف اولی که بر هم خورد و بهم بر آیند و بهم ریخته و سر رشته کار خود را از دست
داده است از کار رود و دیگر خود داری نتواند کرد و شکست خورده بود مجاربات
ایلاتی که سر رشته ایلیان ما مانند ... قبیل کرد و کوشش نیز خبر یا دارد اگرچه
و ... کار ایشان ایلیان است که آن را یا لشکری که بنه و در هر جا که هر قسم آن را
تعلیم داده اند تا بر ... معلوم کرد و در ... ضعیف است که گرفت شروع بخواهند
بر ضعی مخصوص کنند طریقه کوچ و مقام و شبیخون علامت است که لشکرهای ایشان دست های
خود را جمع نمایند و خرمه و خیمه ها اندازند و اسباب را در دست کنند و لشکرهای دیگر شنوند
... و دیگر آن ایلیان را ... حکم سردار را از آن به ... معلوم شود که کوچ
یا مقام یا شبیخون اگر مقامست یا خیمه ها بر پا کنند و اگر کوچ است یا شبیخون هر وقت
بار صدای آن ساز علامت روانه شده ... و ... و ... اراضی قلعه
دشمن و حوالی قلعه که گرفتن آن منظور است هر گاه رسیده بودند آن قلعه را گرد ...

والبندی برج و عرض حصار و خندق را دانسته و مدور بین و آلات دیگر ملاحظه
و اوضاع کنند صندوق جهان نما از آنجمله جهان نما صندوقی است از شیشه که هر کجا
بجای که بلندتر از شهر یا قلعه باشد نگه دارند عکس تمام آن شهر در آن افتد و بعد از
اطلاع یافتن بهمه مراتب بجز آن که شروع به سنگر و سیبه را از ... فلان و فلان
برج توپ باید بست یا این وضع لشکرها ... روند و یورش آورند تا قلعه مفتوح
گردد و چنان کنند و هر گاه شهری یا قلعه را به یورش گیرند تمام آنچه به دست
بیاید مال لشکریان است که بنیه را یا آن دخل نیست تقسیم غنایم و تا دو پاس و ده ...
که غارت کنند و بعد از دو پاس که ندای امان جزء لشکر رسد کسی چیزی از اموال
دیگری نگیرد و آنچه در سر کار رسیده است از خواه این و خواه آن همه را ... نموده
جواهر و اسباب را اخراج کنند و ... لشکریان ... را ... تقسیم کنند
با ... کنند را حصه ... بجز آن ملک که ... اهل آن یا لشکریان رسد و تفضیل
بر واجب لشکریان ... دو ... بخت ... ... دهند ... رو
حواله ... ...
... ...
حصه ... ...

که جزو لشکر باین ملاحظه که دو ماه یا سه ماه مواجب پیشکی چنانچه که مناسب وقت
شود و از سرکار کمپنی انعام است از سربازی دریغ نکنند و بعد از فتح بلاد مال
آن مبلغ را رسانند و هر کس از هر فرقه که باشد هر گاه بمقصد خدمتی شود
بجهة سرکار کمپنی حق او را ضایع نکنند و در عوض آن کار او را از انعام خوش نمایند
وجهی که از سپاه زخمی شوند که عضوی از ایشان عاطل گردد احوال
زخمی شدگان در جنگ اگر بهمه یک تن نخست باشند یا در خدمتی که از ی
سرکار پیر شده باشند که قدرت به جنگ و لیاقت نخواهند نصف مواجب
مدت زندگی هر یک را بدهند تا رخصت کنند و بقیه عمر را برفاه گذرانند و از
از استماع دیدم که قریب بصد هزار سپاهی سالخورده مردم بوده و این نیز از اوضاع
پسندیده است و حق است که در همت و انتظام مملکت و جمعیت پروری
معدلت گستری و احراز و رعایت سپاهی و لشکریان و رعایت حقوق
ذوی الحقوق این فرقه و حق شناسی انگلیسیه در کل جهان طاقند که در بعضی از
نیابته و گویند مملکت فرانسه و قریب و دیگر فتح بهتر است که بگریند
همراهی و مروت که خراب شود و نشر آن ذکر انصاف گستری و جمعی کثیر در آن
واجد گشته گردد و بجهة یک کس گناهکار جمعی کثیر را اذیت رسانیدن ظلم صرف گردد

و انها

بگویند او می و دولت حضرت باری تعالی است و مظهر قدرت کردگار است تخریب
بنای بزرگان و انهدام بنیاد و آبادی چنین سهل و آسان نیست که سلاطین
نافذ الفرمان سهل گرفته اند و از این سبب است که قتل نفس نکنند و هیچکس را هیچ
تقصیری نگذشته جز آنکه قتل کرده باشد و گویند در صلب این شخص بسا فرزندان است
که باید هر یک بوجود آیند و بکشتن یک تقصیر بسا معدوم گردند و گویند در خلقت هر یک
از ذوات و اقسام خالق لم یزل بسی فواید هست که بر ما پوشیده است حفظ و دولت
او جل عظمته بر سلاطین عظام که بر روی زمین کامرانند سایه الهی اند از ایشان واجب است
واجب و اجبات است و کلام و حرف نظام کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته اگرچه در حق
هر یک از ذوات انسانی شامل است ولیکن در حقیقت نفس الامر در شأن این طایفه
نازل شده است این اوضاع جنگ بنحویکه مذکور شد از صف آرای با لوضع مجموعی
و طرز ترتیب آنها از رسوم امثال نوشته شده است ناظران خود بینند هر جا بهر قسم
که مناسب وقت بینند کنند و هر روز قسمی تازه طرح جنگ کنند که امروز را
به دیروز نسبتی نباشد در زمان جنگ میدان و کمونها و دشمن ایشان
او را ملاحظه نمایند و گاه است که همه کشف نمی خالی نمایند و همی بر نمایند و در هر جا
توپ کشند و در هر جای سر طرف دشمن به صف شده در هر سر صف تفنگ تمام

نصف یا ربع نیز اندازی نمایند و گاه باشد که جمع شوند و یکبارا اطراف زنند و جمعی
بزنند صف اولی بعد از خالی کردن خود و صف دومی که از میانه هر دو کس گلوله
انداز می کرد و زانو بر زمین زنند تا صف سیمی نیز خالی کنند آنگاه راست شوند
و خود نیز حمله آرند این قسم آخرین که از همه رنگین تر شد چه یکه قبضه و یکتا نیمه
که گلوله ریزد و نیزه فرا روی کجک نیز جلو را دارند و فنون سپاهی در طرز
صف آرای است که ذکر ایشان موجب اطناب و حسرت آن سقفروز و کثرت آرا
بر قلمزن دار هرجا بی به رنگی جلوه نمایند **در ذکر امریکای ارض جدید**
احوال امریکا که ذکر بعضی از آن به تقریبی گذشته به تکرار نه است که عالمی است بیشتر از این
عالم مشتمل بر اقالیم و بلدان عظیمه و بسیار و چهار اول و جبال و دشتهای بی پایان که
فرنگیان اقالیم را ارصد کرده اند مثل این عالم اندکی کوچکتر است و در آن
ملک طبقات ناس از سفید و سیاه و اسمر همه مخلوق اند بیشتر از نکته آن
مردم ریش و سبال خاره و به اندام آنها هیچ موی نیست بجز مژگان و ابرو
و موی سر اگر به ندرت یکی را ریش و سبال باشد بغایت کم و سفید و نرم و موی
سر مردان و زنان سفید است از انبه اسفید بر آید و هرچه سفیدتر باشد باعث زیادتی
حسن شود و موی سکون و سیاه را مکروه دارند و آلات حرب بجز تیر و کمان

که در یکجان

کرده یکجان آنها غار را به میان را نصب کرده اند چیزی دیگر نبوده و از معادن چون
و طلا واقف بوده اند و از سایر فلزات اطلاعی نداشتند مرده و مرکب را جای
تصور کرده اند و چهارپایان بزرگ آتش نداشتند اشتر که گذشته سباع درنده
حیوانات چهارپا از قبیل شتر و گاو و گوسفند و سگ و گربه و جانوران
موذی مثل مار و عقرب وجود نداشت تا حال بسم جانوران موذی
و عقارب نیست و در اکثری از فرنگ به معده و منبه و آفرینش و خلقت عالم
و پرستش نکرده کاره ذکری بگوشتان نیامده اوله به ندرت بعضی صنم و برخی
آفتاب ستایش نمایند **طریقه نوشتن امریکا** و رسم نوشتن به این نحو بود
که برگ درختان را بصمغ می چسپانیدند و از پوست مرغان که پر داشته باشد نوشتن
درخت بهمی لباس مردان و زنان بعضا را جنگلها و جابجای دیگر و سایه درختان
بسر میبردند و پا و دست را اعلامتی بود که مردم با هم می شناختند و
نمی داشتند عقد و نکاح بجز کاوین چنانکه در اثر قبل آوردند رواج داشت
گندم و سایر حبوبات را بوده نبوده با گوشت مرغان شکاری تغذی بودند و
نیز پرداختند و گنجینه بصرف رسانند فرق فرنگ که بر امریکا مسلط شد سلاطین
هر مملکتی را که متصرف آوردند خانه کوچ از حکما و ارباب صنایع فرستادند

تا از اختلاط و امتزاج فرنگیان برسم و راه معرفت و دنیاداری و طریقه بزرگی و آداب
سپاهیگری آشنا شده و بدین جهت برآمده و حال هم از استقلال بهره‌مند شده و خود را از
جمیع فرق فرنگ در سلیقه و جنگ بهتر دانسته و جهازات جنگی و سپاه پیاده و سواره دارند
از بهر و بار و سلطنت که جمعی بجهة ترتیب امریکا رفته بودند بعد از چندی بهم سلاطین
خود یاغی شده ریاست خودسری برافراشتند مگر انگلیس که تا سی سال قبل از این
تابع پادشاه انگلستان بودند ایشان نیز سی و سه سال قبل ازین یاغی و رنجیده
از دادن خراج سر باز زدند پادشاه جهازات جنگی لشکر کثیر جهة ان کاری
بتنبیه ایشان فرستاد و از آنجا بجز صغیر توپ و تفنگ چیزی نشنیده اخر
مجبور است آمده صلح نمودند بدین نحو که با ما دوست باشند و در شدائد یاری نمایند
ایشان نیز قبول نمودند و جهازات ایشان باطراف عالم عالم میروند و از
اجناس همه جا ملک خود برند حیوانات و چهارپایان بسیاری از فرنگ کشیده
و درختان میوه دار تربیت کرده خود و میوه جات بسیار رسانیده که در سایر ممالک
هست یا اینکه اکثری در اقلیم امریکای جنوبی فرنگیان صاحب سنگی‌اند و فرمان
روایی هستند باز بسیاری از ان مملکت بحالت اصلیه مانده است که مردم
در آن نواحیست و بلاد عظیمه و عمارات عالیه در تمام ان مرز و بوم رواج یافته نشانده اند

بعلی

بعلی هر یک از ان اقلیم بلکه در اکثری از بلدان یافت نشده از همه بر آمده و باطراف و نشده
و در این عصر و زمان ربع از ربع شمالی بمراتب بیشتر آبادی و معمور بلغت
و انتظام سلطنت فرمان ازین عالم زیاده ترتیب در تواریخ و کتبی که از قدیم
دارند ابتدای خلقت عالم از ازل الازال و انتهای ان را ابد الاباد دانسته
و ابن آدم صفی قابل نشده و عالم را قدیم دانسته و ذکر ادمی صفی بگوش احدی
نیامده و در هیچ کتب از ایشان مذکور نیست و با آنکه مانند هندوستان اورا
باسمی دیگر خوانند در نگاه داشتن برای خود و موی آدم و کیفیت عمارات جمعه برده گمان
در جمعها نگاه و پیش نهفته ان عادت از ایشان با از یونانیان فرنگ است
نموده بود که در جمعی بمرد کان میزدند تا از پوسیدن وارهیدن پوشیده بعون
مانده و محکم ارزنه درخت سر مبادی آدم که در السنه و افواه عوام مشهور است در آن
بر ان که عمارت مشهور در نواحی مصر و از عجائب مشتهر ربع مسکون است
و ابتدای بنای آن در کتب هیچیک از فرق هم مثبت و در جمعهای یونانیان
بسیار است که در طوفان نوح و نیل که آن اماکن را آب کمتر فرو گرفته است بعضی از
اجسام مردمان بر روی آب آمده و اعراب آن نواحی گرفته و بقیمت اعلی فروخته
و این نیز و یکی یکی از مسلمانان هندی که بآن نواحی رفته بود و دیده باسالم

پنجه‌ها دیدم که گوشت و رگ و پی و ناخن همه بحالت اصلی باقی بوده مگر رنگ که بغایت
سیاه شده بود و شش سر مبارک صمدی و این سبب هلاک حال اهل فرنگستان بنا که اجسنه
که موتی را در شراب و عرق کهنه ادارند شیشهای بزرگ زنند و مرده را در آن
ایستاده گذارند و بجز بدرو چشمان او که ضایع شوند و بحالت اصلی نمانند باقی
تمام اعضا و رنگ بدن و رخساره و موها بحال خود باقی می‌ماند و درین آن
شیشه‌ها را از خشته گیرند که هوا در آن نفوذ نکند و هرگاه خواهند اهالی ازیارت
کنند از بیرون شیشه ببینند و آن خاصیت مومیائی که در الوات یونانیان بوده
در انتهایت بنای گنبد هرمان در این مقام چند کلمه از احوال هرمان و نگاشتن دیگران
سخن رفت و مورخین در عقود رفعت آن محکم با مبالغه بسیاری که هم و گویند در
عالم عمارتی از آن عالی‌تر نیست و از آن مرد هندی که شخص راستگوی بود شنیدم
که می‌گفت من بر آن صعود نمودم تا دو پاس بیشتر کشید تا آنکه بپای بنشینم
چهار پنج یا بالا بسر رفتم تا بر بام آن برآمدم هوا بحدی سرد و شدید بود و میل نیز که بیم افتادن
بود و ذره بر آدم و از و مردمان و حیوانات که پائین بود و نیز بنظر درنمی‌آمدند از
و درین های معموری که با خود داشتم دیدم مانند کرمهای ریزه متحرک است [illegible]
می‌نمودند آه وسعت عرض و طول آن را چندان ذکر نمی‌توان کرد و گنبد معموری [illegible]

دیگر

می‌گفت و بعضی علما و چندیکی از مورخین را رای است که از بناهای حضرت ادریس
علیه السلام است که بجهت ضبط فلکیات در آن سنوات قحطی این حوالی بنا نهاده
اند و مولانا آخوند ملا محمد باقر مجلسی رحمة الله علیه که بحار الانوار نیز چنین بیان فرموده
است و در بعضی از احادیث است که بنی الهرمان والنسر فی السرطان و از این
حدیث چنان مستنبط می‌گردد که اول بنای آن [illegible] معلوم نیست [illegible]
[illegible] و بیرون رفته اند که فزون از شمار و بنای اکثری از مورخین
برنهند [illegible] علیه [illegible] است که بنای آن معلوم نیست [illegible]
[illegible] است والله اعلم و بهر حال از غرائب ابنیهٔ عالم و [illegible]
کم عبارت یافت می‌شود و آنچه مولانا آخوند مجلسی بجهت منتها فلکیات [illegible]
است [illegible] از فلکیات پاک کرده [illegible]
اکتفا نکنند طریقهٔ سلطنت طایفهٔ الباباه از جملهٔ سلطنت باشوکت در یورپ سلطنت الباباه است
پادشاه [illegible] سلطنت صاحب دستگاه است [illegible] از خاندان چنگیز خان و از
آن زمان تا حال سلطنت در آن دودمان باقی است باستقلال نفاذ فرمان
حکمرانی کنند و در [illegible] که شرح آن گذشت [illegible]
و از آن عزت تا حال بر او باقی است سلاطین فرنگ همه [illegible] بزرگی و عزت او را

شنیده و در هر مجلسی که جمعیت سلاطین منعقد گردد همه از دموکرات نشسته و دوازده
سلطنت عظمی که در فرنگستان است هر یک از آن شاهان و نیابت و در آن سرکار
حرمت نگاه دارند و هر یک ضد ستی محول است از آنجمله پادشاه انگلستان باید معیت
که در مجالس شراب و غیره دیگران را اذن ... و دیگر آنکه هرگاه اجتماع همه انتخابات
وغیره هر کس که مستی که دارد قیام نماید و کسر خود ندانند و در این هنگام از هر یک
وکیلی بجای سر سلطنت معزز است که وکیل هر کس بجهت لازمی خود مشغول
است و بجهت هر یک از وکلا از انگلستان سیورغال بنام توکل ایشان معین است
که در آن ده هزار تنکه الی یک و زمان فرمانفرما و مختار است و مملکت او در طول
سعید کرده و در عرض ولایت کرده است و در اسطه او و شهر از بلاد معموره مشهوره
عالم است مشحون بنفایس و اقمشه گرانبها مملو بنعمتهای و نهایت مردم آن شهر از جنس
فاضل و حکیم بی نظیرند و ملکی دیگر در یوروپ است که الکری نام دارد و دار السلطنه
سا... بعیده دارد و یکصد و ... کروه طول و پنجاه کروه عرض است آن نیز
در تصرف آن پادشاه مدام یکی از قبل او و در آنجا فرمانفرما است و در آنجا
بهم به ملکی بسیاری دارد و از قبل نفس نهایت محترز و عدد افواج رکابی کم
پیوسته مهیا و آماده حاضرند یکصد هزار سواره و پیاده سه سر جهازات جنگی
نیز

نیز بقدر معدود دارد **سلطنت اسپانی** دیگر از سلطنت با تمکین پادشاهی
مملکت اسپانی است بر وزن رجلین که با سپولسته تختگاه دارد و پادشاهی معدلت
سپاه و در نهایت نعمتهای بالا نژاد است طول مملکت او صد و پنجاه کروه است
عرض او دو صد و پنجاه کروه است و از متعلقات مملکت او است بلنسین که او
نیز یکصد و چهل کروه طول و یکصد کروه عرض دارد و یکی از اولاد و سرت پادشاه
در آنجا نایب قائم مقام است و مملکت او در امریکای جنوبی از جمیع سلاطین
بیشتر است چه اول کسی که بدان دنیا رسیده حکیم ... الف الذکر بود که از جانب او
رفته و پنجاه هزار سواره و پیاده فوج رکابی دارد و در ارض جدید لشکریان
او بسیار و جهازات جنگی او افزون از شمار است و در قصه الشکار است
منی از کمپانی که هند ... اسپانی است و جمعی از تجارکاران در سرکار شاهی
نوکران پادشاه اند و عمارت عالیه بجهت ایشان معین شده و احدی بدون اجازت
رفت و آمد ندارد و در ایشان نیز به ... حجاب و دربانان غلاظ بر ابواب جابجا
معین است که نگذارند کسی داخل شود و طلا بهر قسمی باشد باعلی مرتبه نیکوئی سکه
بدون آنکه چیزی از زیادتی آن کاسته گردد و علاوه آن کارگران زنان و اطفال
شجاعت اند **دیگر جماعت پرتگال** که نیز با نمکش مشهور روا دارند ملکی محترز است و سلطنت

از دیگران دارند و اکثر که به هندوستان رسیده اکثری از بنادر در تصرف
ایشان بوده تا هنگامیکه دیگران که نشست شاه عالم کبیر ... و امداد انگلیسیه
دفع ایشان نمود و از آنوقت تا حال خانوادهٔ ایشان بیابی از آنجا در تمام دکن
هند باقیست یکی سیه فام و دیگری گندم گون و در سلک ... و در زمرهٔ هند و بان باشند

ذکر مملکت پولانه که بهتر از مشهور است سلطنت ضعیف است و بنای آن
بر ... است و مملکتی کوچک است و بقدر سی هزار پیاده و سوار دارند با هم
از سلاطین طریقه مواسات و رسم مواخات بعمل آورند و با وجود حقارت
مملکت و ضعف سلطنت و اسبابیکه دیگران که گذشت سلطنت از ایشان
منتزع نکرده و بحال خود باقی میباشند ذکر سیاسه (?) شهری وسیع معمور
خوش آب و هوا معمار و شنیده طول آن مملکت سه صد و پنجاه کروه و عرض
آن پنجاه کروه است دیگر سلاطین اند بار ... خواهند که همه با اخلاق نیکو و اما
مهر ایا بعدل و داد باشند و سلطنت آن به نحوی است که دار و گیر از امرا
عظام ... ارتق و فاتق مهمات و کارها را با هم رسانند و هر کدام را
بقدر اندازه از آن مملکت حصه ... کرده آن حصه مختار ... و نفوذ ... است
و پادشاه در اجرای امور با ایشان مشورت کنند اگر رای همگی با رای پادشاه موافق

باشد

باشد آن کار را بکنند و اگر اختلاف در آن بهمرسد اگر آن دو دار و گیر مطلق
باشند آنچه اینها گویند بعمل آورند و اگر رای یکی از ایشان با پادشاه موافق است آن را
بر آنچه نشنیده و دیگران اطاعت کنند و امر سلطنت به نحوی است که هرگاه پادشاه
در گذرد تمامی سلاطین فرنگ از اولاد خود غیر از آنکه ... است که اکبر اولاد شد
بتخت ... و رخت ... ملک الکلام ... دیار فرستند بعد از رسیدن یکی شاهزاده
و کان اطراف و امرا هر کدام را که خواهند بحال خود مناسب ... سلطنت
قبول کنند و باقی شاهزادگان با ورثه و اتباع ... متوقف مملکت خویش ...
افواج ... آن مملکت یکصد و هشتاد هزار سواره و پیاده ... ذکر جماعت
ولندیس که ولندیز گویند اگرچه مملکت این جماعت از همه کوچکتر است اما ...
از دولت و ثروت و مکنت از سایر فرق ... عالم ...
عوام ... فرق دیگر ... کنند دار السلطنه آن مملکت شهری ...
معمور و باصفا ... بنا نهاده اند و خانها ... ساخته اند ...
بیکدیگر اتصال دارد و از هر دروازه ... تا دروازه دیگر دو
کروه و بازار وسیع دارد که در تمام شهر و ... نهرهای عظیم جاری است ...
بنا ... جهاز ... بزرگ ... و هر خانه صاحب ... و در هر طرف ... [illegible]

خوب و در جهان به هوای مرغوب و مقابل که یکی غرس کرده اند که در تماشای شهر
سایه گستر شده است و درختان به وسعت و صفای آن شهر مبالغه نماید که شخص هر قدر اندوهگین
و غمناک باشد و در آن شهر در آید همه غمها را فراموش کرده به نشاط و طرب در آید

در کیفیت سد مملکت ولندیز و چون مملکت بر ساحل بحر محیط واقع شده است
سیل بحر در هنگام مد از اطراف قات خرابی بعض آن دیار میرسید بر یک طرف مملکت
سدی محکم از سنگ بنا نهاده اند که از غرایب ابنیه روزگار است و از آن محکم‌تر
بنای در کل جهان نیست سپهر نمونه ای که رفعتش خورشید کلاه از سر باید نهاد
که بر رویش مرغ روح از قفس تن بپرواز نیاید تا نسخ نشود و در آن قنطره‌ای در
سر تیغ و هم و در آن و آستان سد اسکندر است طول آن هفتاد و پنج کرور و ارتفاع آن
یکصد ذرع شاه است بنیاد آن را از نوره پر کرده و سنگ سرب را در آن ساخته
و بهمین نهج بالا آورده اند بنایان و معماران به بالای آن جای داده اند که از آن
غافل نشوند **طریقه سلطنت چاپا** بدین نحو است که مملکت ای ... قسمت منقسم کرده اند
و در جاهای هر قصبه هر ساله از جانب ... وکیل کنند که دار السلطنه رود و بکار ملک
پردازند و تا آن بعث کسی ... ای ... نشوند امر ... اجرا کنند و زیاده بر یک سال
بمالت بر کسی نماند لشکریان و جهازات جنگی بسیار دارند **و دیگر جای عرض ...**

الملک

ممالک روس اعظم ممالک ربع شمالیست و در عالم پادشاهی نیست که در ربط مملکت
با او برابری نماید ملک او چندان حصر ربع شمالیست و در آنجا تاتار و قلماق و
قزاق اما بسبب سردی بسیار ... از ممالک ویران است و عدد مردم مسکونه
او زیاده از سه چهار کرور نیست سبحان الله الملک و در ... از ملک چین
کرجی کیخصه عالم است مخلوق آن کرده است و ملک روس که چهار کرور
او مخلوق دارد هفتاد و سال قبل ازین اکثر مردم جنگلی و از فیض حضرت الهی
بودند پتر نام پادشاهی رفتار بود که پادشاه شد معاصر او با چند کس از محرمان
از ملک خود بیرون آمده چند سال و ... در اطراف عالم ... و در یورپ ساحت
شد **در احوال پتر عظیم** و در هر جا هر چه دیده بود یاد و فرا گرفت حتی در امر جهاز سازی
... و استادان ... کاریگر ... نماید تا ... تعلیم یافت و بملک خود عود کرده و میرزایان
از بروت ... با مهارت ... از اطراف فرنگ ... طلب داشته و ...
... و انتظام ملک خود ... دار السلطنه ... عظمت و وسعت
بنا نهاده و ... و رسوم ساخت که حال به ترتیب ... دارد و ... شهر
و بنای سلطنت ... لشکریان و فن سپاه
گری ... از فرنگیان بر داشت و بعد از پتر پادشاه سلاطین دیگر ...

جزیره

اعم از کناره کار دریا بیکناره بنهایت بوده‌اند و پرهیز کنند و واجب التفصیل را بعض
که به آب و هوا باشند رسیده‌اند و در آنجا بجز درندگان و سباع و دیو و جن خبیث
و کسی که بیکی از آن جزیره رفت برگشتن او محال است چه در راه جنبان او را
نبینند و بیشتر شب راه روند و کسی که آن کناره کار را بجزیره رسانند بار پس آورند
و در آن جزیره سه ماه روز است و سه ماه شب و آفتاب جوی گرد دو دور آن
نشسته‌اند
هنگام مملکت روس در نهایت رونق و فور نام و نعمت به پیدا آمدن ملکه اول
و نسبت به ممالک فرنگ ممتاز است و افواج رکابی او بقدر چهار صد و پانصد هزار
سواره و پیاده است و از لشکری تاتار و قلماق همه در رکاب او هستند و اگر
مهمی عظیم پیش آید از اطوار لشکری بجهة مرفه هم او و در عظمت و اکثر گیتی
تا اکنون آن فرقه دارد هیچیک از فرق نصاری را نیست و سلاطین فرنگ
در استقلال و شوکت او در پیچ و تاب و پیوسته از خوف او در رنجه و عذاب
هستند و گویند اگر سلاطین فرنگستان مانع پادشاه روس نبودندی تا حال
تمامی ملک عثمانیه و اسلامبول را و غیر آن همه را تسخیر کرده بود و در مذهب ملل
از نصاری شده به بدعت شوکت خود معروف بوده و صورت مقصود از دست او رازی
ملک بیرون رفته و دور از حد بقصور رضا نشسته   تمت الکتاب بعون الملک

الملک الوهاب ابن محمد بود و از احوال ولایت آن که منتخب
شده از کتاب مولای معظم میر عبداللطیف خان شوشتری
که در هندوستان تألیف کرده
باسم میر عالم و او را تحفة العالم
نام کرده است کتاب
بزرگ است و این
مجملی از آن
منتخب شده
است
والی
۱۲۵۵

رسالة الحياة جناب ملا محمد نقی کاشانی

[illegible]

وسيلة النجاة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف الانبيا
والمرسلين محمد خاتم النبيين وعلى اله وعترته واوصيائه
امناء الدين وائمة المعصومين اولهم علي واخرهم محمد بن
الحسن المهدى صاحب العصر والزمان صلوات الله
عليهم اجمعين الى يوم الدين **وبعد** چنين گويد بنده
خاطى محمد تقى بن محمد حسين كاشانى سامحهما الله فى اليوم
الباقى كه چون بعضى از مؤمنين چند سؤال نموده بودند
از اقل علما كه جواب انها را بنويسم ومسائلى بود كه بكار
همه عوام وخواص وغنى وفقير ومرد وزن همه كس محتاج اند
اين جهت حقير در مقام جواب برامدم وچون مشاغل بسيار
بود ومجالى نبود بر وجه اختصار نوشتم واگر اين مسائل
را ميخواستم بتفصيل بنويسم كتاب بزرگى ميشد والتماس از
صاحبان انصاف انست كه هرگاه بعد از كمال دقت بر

سهو

سهو وخطائى كه از لوازم ذات انسان است مطلع گردند
بذيل عفو ملبوس ومستور دارند چه اين رساله در حال
كثرت اشغال وضيق مجال واغتشاش بال نوشته شد
و انرا وسيلة النجاة نام نهادم وتصنيف اين رساله واقع
شد در عهد فيروز بخت شاهنشاه فيروزى نشان و
داور دارا دربان معدن جود واحسان حافظ اسلام
وايمان وقامع الويه ظلم وطغيان رفعت فزاى رتبه
تخت ونگين وزينت افزاى اينه شرع ودين وظل الله
فى الارضين سلطان سلاطين عالم وفرمان فرماى طوايف
امم ومالك رقاب ترك وديلم افتاب سپهر شوكت واقبال
وسايه رحمت حضرت ذو الجلال السلطان بن السلطان
بن السلطان بن السلطان ابو المظفر والمنصور ناصر الدين
شاه قاجار ادام الله ظلال شوكته ورافته على رؤس
العالمين **وبدانكه** اين سؤالاتى كه كرده اند انها را ذكر
مينمائيم وبعد جواب انها را ميگوئيم سؤال اول بيان فرمايند

که علما در کتب خود شان نوشته اند و در احادیث بسیار
وارد شده است که صدقه و صله رحم و دعا باعث
طول عمر و تاخیر افتادن مرگ میشود و نیز باعث رفع
بلاها و شفا یافتن از ناخوشیها و زیاد شدن مال و بر
طرف شدن فقر میشود آیا اینها این اثرها را دارند و
شبهه در ان نیست یا نه سؤال دوم بیان فرمائید که
سبب تعدد پیغمبران چه چیز است و جهت چه چیز است که
خدا همه خلق را بیک شریعت قرار نفرمود و بعد از انکه
پیغمبران را متعدد قرار فرمود چرا پیغمبران دیگر را قرار
نفرمود که همه انها مردم را بشریعت حضرت آدم ابو البشر ع
که پدر همه پیغمبران و همه مردم است دعوت نمایند اگر
احکام و تکالیف شرعیه موافق حکمت و مصلحت نمیبود
خدا انها را قرار نمیفرمود پس همینکه موافق حکمت و
مصلحت بود از این جهت خدا انها را قرار فرمود پس در
این صورت سبب نسخ شریعتی و قرار دادن شریعت

تازه

تازه و تغییر بعضی احکام چه چیز است که شریعت نوح ع
ناسخ شریعت آدم ع بود و شریعت ابرهیم ع ناسخ شریعت
نوح بود و شریعت موسی ع ناسخ شریعت ابرهیم بود و
شریعت عیسی ع ناسخ شریعت موسی بود و شریعت
محمد صلعم ناسخ همه شریعتها بود و شریعت او تا قیامت
باقی است و واضح است که خدا جاهل بحکمتها و مصلحتها
نبود که احکامی را که قرار فرمود بعد از ان عالم شود بانکه
مصلحت نبود انوقت تغییر بدهد انها را پس در اینصورت
سبب تغییر تکالیف سابقه و نسخ انها چه چیز است سؤال
سیم انستکه حدیثی از پیغمبر صلعم وارد شده که مشهور است
که فرمودند جف القلم بما هو کائن الی یوم القیمة یعنی قلم
نوشت انچه شدنی است تا روز قیامت و خشکید و
در حدیث دیگر فرمودند جف القلم وطویت الصحف یعنی
قلم انچه باید بنویسد نوشت و خشکید و صحیفها
پیچیده شد که دیگر گنجایش تغییر و تبدیل ندارد پس در این

صورت مدت عمر هر کسی و روزی هر کسی و ناخوشی و
صحت و عزت و ذلت هر کسی در ازل بعلم خدا گذشته
است و تقدیر انها را فرموده است در این صورت
این احادیث زیادی که وارد شده است که صدقه و
دعا و صله رحم باعث طول عمر و تاخیر فوت و باعث
زیاد شدن مال و برطرف شدن فقر و باعث رفع همه
بلاها میشود منافات با این حدیث پیغمبر صلعم دارد و نیز
معنی ایه شریفه فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و
لا یستقدمون را که در سوره اعراف است بیان فرمایند
و نیز ایه شریفه قران است کل یوم هو فی شان یعنی هر
روز خدا در کاری و شغلی است پس میگوئیم بعد از
انکه همه امور در ازل بعلم خدا گذشته باشد و تقدیر
انها را فرموده باشد و در لوح محفوظ ثبت شده باشد
پس مراد باین کارها که خدا هر روز در کاری و شغلی
است چه چیز است و این ایه شریفه هم با ان حدیث

پیغمبر صلعم منافات دارد و نیز خدا در قران فرموده است
یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب یعنی خدا محو
میکند انچه را که میخواهد و ثابت میکند انچه را که میخواهد
و معنی محو کردن این است که چیزی ثابت باشد خدا
ان را محو و باطل و برطرف کند و بجای ان ثابت کند چیزی
که نبوده است پس در اینصورت این ایه هم منافات
با ان حدیث پیغمبر صلعم خواهد داشت و این را بدا میگویند
ایا این بدا جایز است یا نه و معنی بدا در حق خدا چه چیز است
~~پس در اینصورت این ایه هم منافات با ان حدیث پیغمبر صلعم~~
~~خواهد داشت~~ سؤال چهارم انست که از جمله اعتقادات [دانسته]
از اصول دین است یکی این است که خود سرکار عالی
در کتاب هدایة الشیعة و کتاب هدایة الطالبین که در اصول
دین نوشته اید این اعتقاد را نوشته اید که از برای
خدا مکانی نیست زیرا که خدا جسم نیست که احتیاج
بمکان داشته باشد بلکه خدا در هیچ مکانی نیست و

بهمه مکانها احاطه دارد و نسبتش بهمه عالم از اسمانها و زمینها
یکسانست و نزدیکی و دوری در خدا نمیباشد بلکه همه
چیزها نزد بیدا است و احاطه بهمه انها دارد پس نمیتوان گفت
که خدا در بالا است یا در پائین است یا در پیش رو یا در پشت
سر است بلکه خدا محیط است ببالا و پائین و پیش رو و پشت
سر و خدا در قران فرموده انا اقرب الیکم من حبل الورید یعنی
من نزدیکترم بشما ها از رگ گردن شما ها بخودتان پس
در این صورت که از برای خدا مکانی نیست پس سبب
چه چیز است که بندگان در وقت دعا کردن دست و
روی خود را بجانب اسمان میکنند نه بجانب زمین با
وجود انکه احاطهٔ علمیه خداوند عالم بهمه جهات و همه موجودات
یکی است جوابرا بیان فرمایند و نیز بیان فرمایند که چون
از برای خدا مکانی نیست پس معراج حضرت پیغمبر صلعم و عروج
او باسمانها از برای چه بود و نیز بیان فرمایند که چون خدا
جسم نیست پس معنی الله اکبر چه چیز است که معنی آن این است

که خدا

که خدا بزرگتر از هر چیز است خدا جسم نیست که بزرگتر از جسمها
دیگر بوده باشد استدعا انکه جواب همه این سئوالات را
بعبارت اسان بیان فرمایند بدانکه جواب از این چهار
سئوال را در چهار فصل ذکر میکنیم فصل اول در جواب
از سوال اول بدانکه در احادیث وارد شده است که دفع
نحوست ساعت بتوکل و دعا و توسل بخدا و صدقه دادن
بقدرت خدای تعالی میشود و ساعت نحس بساعت سعد
تبدیل میشود چنانچه بسیاری از علما تصریح باین مطلب کرده
اند و احادیثی که در این مطلب وارد شده است ذکر می
نمائیم و همچنین دفع بلاها بدعا و صدقه میشود و حقیر در
کتاب هدایة الطالبین و کتاب جامع المواعظ این مطلب را
نوشته ام و نیز در کتاب بحر الفواید که چند جلد است
و در غالب علوم نوشته ام دعاهائیکه در باب همه امراض
و سایر مطالب و حاجات وارد شده است از پیغمبر صلعم
و ائمه طاهرین ع از ایات قران و ادعیه و اسماء الله همه را

دراین کتاب نوشته ام بلکه از همه پیغمبران و اوصیای انها
وارد شده است که دعا و صدقه دفع همه بلاها میکند
واین مطلب محل شبهه نیست و خدا دعا و صدقه را سبب
از برای دفع نحوست ساعت و برطرف شدن همه بلاها
مقرر فرموده است و اگر بخواهیم همه احادیث را ذکر کنیم کتاب
بزرگی میشود از این جهت اکتفا میکنیم بذکر بعضی از انها
در کتاب کافی از امام جعفر صادق ع روایت که فرمودند
میان من و مرد منجمی زمینی بود که بشراکت بود خواستیم
ان را قسمت نمائیم پس ان منجم ساعت سعدی جهة بیرون
رفتن خودش تعیین کرد و ساعت نحسی برای بیرون
رفتن من مشخص نمود پس ان منجم دران ساعت سعد بیرون
رفت و من دران ساعت نحسی که او مشخص کرده بود بیرون
رفتم پس چون زمین را قسمت نمودیم بهترین دو قسمت بمن
افتاد و بدترین دو قسمت باو افتاد پس ان منجم دست
راست خودش را بر دست چپ زده در نهایت تعجب و

گفت

گفت من هرگز چنین روزی ندیده بودم من گفتم وای بر
تو این چه حرفی است که میگوئی او گفت من منجمی هستم ماهر
و ساعت سعدی برای بیرون رفتن خودم و ساعت نحسی
برای بیرون رفتن شما تعیین کردم چگونه شد که بهترین
دو قسمت بشما رسید پس انحضرت فرمودند من حدیثی
از برای تو بگویم که پدرم بمن فرمود که پیغمبر ص فرمودند
هر کسیکه دوست داشته باشد که خدا نحوست ان روز
را از او دفع نماید اول روز صدقه بدهد خدا نحوست
ان روز را از او دفع نماید و هر کسیکه بخواهد که خدا نحوست
شب را از او دفع کند اول شب صدقه بدهد خدا نحوست
شب را از او دفع نماید پس من در وقت بیرون رفتن
صدقه دادم این بهتر است از دانستن تو علم نجوم را مؤلف
گوید این حدیث دلالت میکند بر اینکه نحوست ساعت و
غیر ان دفع میشود بصدقه و اینکه سزاوار نیست ملاحظه
نحوست را کردن بلکه سزاوار در دفع نحوست و مانند ان

توسل جستن بچیزها ئیست که وارد شده است از پیغمبر و
ائمه طاهرین و دعا کردن و صدقه دادن و توکل بر خدا
کردن خلاصه انست که موافق ایات و احادیث صدقه
و دعا دفع نحوست را میکند و نیز باعث زیاد شدن
عمر و مال و سعادت دنیا و اخرت میشود و دفع بلاهای
ناخوشیها و فقر را میکند و بدانکه در احادیث وارد
شده که در ماهی چند روز از ایام نحس است و برای بعضی
کارها خوب نیست و ان روزهای نحس را هم تعیین فرموده
اند و نیز در احادیث وارد شده که بعضی از روزهای هفته
نحس است و نیز در احادیث از برای تزویج کردن و جماع
کردن و خون گرفتن و نوره کشیدن و جامه نو بر بدن
و پوشیدن و ناخن گرفتن و سر تراشیدن و سفر رفتن
و غیر اینها بعضی از روزهای هفته را از برای هر کدام از
اینها فرموده اند که خوب است و بعضی روزها را فرموده اند که بد است
مثل انکه مرویست که حجامت نکنید در روز چهارشنبه

که

که روز نحسی است و سفر نکنید در روز چهارشنبه و
در روز جمعه پیش از ظهر و نوره نکشید در روز چهار
شنبه و در روز سه شنبه حجامت نکنید و روز شنبه
و یکشنبه و سه شنبه جامه نو نبرید و لکن در احادیث
وارد شده است که هر کس صبح صدقه بدهد خدا دفع نحوست
ان روز را از او میکند و در احادیث وارد شده است
که مطلق چهارشنبه خصوص چهارشنبه اخر ماه نحس است
و نیز وارد شده که دوشنبه روز نحسی است و نیز مرویست
که سهل بن یعقوب میگوید خدمت حضرت امام حسن عسکری
عرض کردم که از حضرت صادق ع روایتی بما رسیده است که
بعضی روزها برای بعضی کارها خوب نیست و از برای ما
اتفاق می افتد که در این روزهای نحس بعضی کارهائی که ضرور
اند در ان روزها نکنید و حذر نمائید که ناچار باید انها
را بکنیم در این صورت چه کنیم انحضرت فرمودند توکل
بر خدا کن و خالص کن خود را در ولایت ائمه طاهرین و

این دعا را هرگاه صبح کردی بخوان و توجه کن بهر کاری که می
خواهی در این روزها بگه گفته الله حذر باید کرد مؤلف گوید
که از این حدیث میرسد که توکل بر خدا و توسل جستن به
ائمهٔ طاهرین و خواندن ادعیه که وارد شده است دفع
نحوست روزهای نحس را میکند چنانچه مرویست که امام
موسی ع در روز جمعه حجامت میکرد شخصی عرض کرد روز
جمعه حجامت میکنید فرمود هرگاه خون زیادتی بکند بر تو خواه
در شب و خواه در روز آیة الکرسی را بخوان و حجامت کن
و در حدیث دیگر حضرت صادق ع فرمودند آیة الکرسی را
بخوان و در هر روز و هر وقت که میخواهی حجامت بکن و
نیز از امام رضا ع مرویست که هر کس در چهارشنبه آخر
ماه حجامت بکند برای ردّ بر اهل طیره عافیت یابد از هر
بلائی محفوظ ماند از هر دردی و محل حجامتش سبز نشود
و حضرت صادق ع فرمودند صدقه بده و آیة الکرسی بخوان
و سفر کن هر وقت که خواهی و نیز مرویست که در روز

چهارشنبه و روزهای محاق و مانند اینها صدقه بده
و بیرون رو و خلاصه اینست که از احادیث ظاهر میشود
که در روزهای نحس صدقه و دعا دفع نحوست را میکند
و شیخ صدوق گفته است کسیکه مضطر بشود که در چهار
شنبه سفر بکند یا حجامت کند از برای او جایز است و
از برای او شوم نخواهد بود خصوص آنکه این کار را بر خلاف
اهل طیره بکند و اگر مضطر نباشد بهتر اینست که در آن روز
سفر نکند و حجامت نکند شیخ صدوق اعلی الله مقامه در
کتاب من لا یحضره الفقیه از امام محمد باقر ع روایت کرده است
که فرمودند نیکوئی و صدقه برطرف میکنند فقر را و زیاد
میکنند عمر را و دفع میکنند از صاحبان خود هفتاد مردن
بد را و نیز در همین کتاب از پیغمبر صلعم روایت کرده است
که فرمودند خدای یکتا از اینه دفع میکند بصدقه دردها
و بلاها و غرق شدن در دریا و سوختن و خانه بر سر خراب
شدن و دیوانگی را و همین نحو هفتاد نوع از آفات و بلاها

داشته‌اند که خدا برکت صدقه انها را از صاحب صدقه دفع می
فرماید و در کتاب کافی مرویست از امام جعفر صادق ع که فرمودند
چاره نمائید بیماران خود را بصدقه و دور نمائید بلا را بدعا
وطلب نزول رزق کنید بصدقه بدرستیکه صدقه رهانیده
میشود از میانه چانه هفتصد شیطان یعنی هفتصد شیطان
اورا وسوسه میکنند و اورا منع میکنند از دادن صدقه
پس چون ملتفت انها نشود و ان صدقه را بدهد گویا ان
دهن شیاطین رهانیده است و نیست چیزی نزد شیطان
سنگین تر از صدقه که بمومنی داده شود و این صدقه واقع
میشود در دست خدا پیش از انکه واقع شود در دست بنده
یعنی انچه برای خدا بمستحق داده شود در حقیقت بخدا داده میشود
وخدا انرا باز یافت میفرماید و ثواب ان براوست که عطا فرماید
و در حدیث دیگر بهمین طریق از پیغمبر صلعم مرویست و در
اخر حدیث است که پیغمبر صلعم این ایه را خواندند الم یعلموا
ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات و ان الله

هو التواب

هو التواب الرحیم و در همین کتاب از همان جناب مرویست
که مستحب و نیکوست از برای بیمار که بدست خود چیزی
بفقیر بدهد و باو بگوید که دعا در حق او بکند و نیز
از انجناب مرویست که فرمودند هر کس وقت صبح صدقه
بدهد خدا نحوست ان روز را از او دفع فرماید و در
همین کتاب از محمد بن مسلم مرویست که با امام محمد باقر ع
در مسجد پیغمبر صلعم بودم کنگره مسجد بر روی مردی افتاد ضرری
باو نرسید انحضرت فرمود از او جویا شوید امروز چه کار
کرده است از او پرسیدند گفت از خانه بیرون امدم و در
استین من خرما بود بر سائلی گذشتم و یکدانه خرمائی باو
بصدقه دادم انحضرت فرمود بان خرما خدا دفع نمود از
تو این بلا را و در همین کتاب از امام موسی کاظم ع مرویست
که مردی از بنی اسرائیل پسری داشت در خواب باو گفتند
پسر تو در شب دامادی خواهد مرد چون شب دامادی او
شد پدرش در فکر بود و چون صبح شد پسر را بسلامت

دید پدر نزد او آمد و گفت شب گذشته چه عمل خیری از
تو صادر شده گفت نه مگر اینکه پیر مرد ضعیفی بدر خانه آمد
و برای من طعامی نگاه داشته بودند انرا باو دادم گفت مرا
زنده کردی خدا ترا زنده کند پدر گفت باین طعام دادن
مرا خدا از تو رد کرد و در خلاصة الاخبار مرویست که
فرموده‌اند صدقه شب شعله غضب الهی را فرو مینشاند و
گناه عظیم را محو میکند و حساب قیامت را آسان میکند و
صدقه روز عمر را زیاد میکند و خطاهای عظیم را دفع می
کند چنانکه آب نمک را دفع میکند و میگدازد و نیز در همین
کتاب از امام محمد باقر ع مرویست که فرموده‌اند یک حج بگذارم دوست
تر دارم از آنکه هفتاد بنده آزاد کنم و اهل یکخانه را عیال خود
کنم که گرسنه انها را سیر کنم و برهنه انها را بپوشانم و انها را
از احتیاج داشتن خلاص نمایم دوستر دارم از انکه هفتاد
حج نمایم و هر کس مؤمنی را در معیشت او اعانت نماید یا
برهنگی او را بپوشاند خدا بتعالی هفت هزار ملک را موکل

او

او گرداند تا وقت دمیدن نفخ صور برای گناهان او استغفار
نمایند نظم دل بدست آور که حج اکبر است ٭ از هزاران
کعبه یکدل بهتر است ٭ و در حدیث دیگر از پیغمبر ص مرویست
که چرا صدقه نه دهد کسی از قوت روز خود شب بدرستیکه
نوشته قوت بنده بملک الموت داده میشود بر ان بنده صدقه
میدهد پس گفته میشود بملک الموت که ان نوشته را بینداز
و نیز از پیغمبر مرویست که هرگز مالی از صدقه کم نشده است
و از منع کردن زیاد نشده و بروایت دیگر یا بوذر فرمودند
صدقه پنج کلمه بصاحبش میگوید اول انکه مرا باقی کردی و
من فانی بودم دویم مرا بسیار نمودی و من کم بودم سیم مرا
بزرگ ساختی و من خورد بودم چهارم مرا دوست خود کردی
و من دشمن تو بودم پنجم مرا حافظ خود نمودی و تو حافظ
من بودی و در کافی و غیر ان مرویست که صدقه قرض
را ادا میکند و باعث برکت و زیاد شدن مال میشود و در
بعضی احادیث است که کسی که در راه خدا چیزی بدهد

در راه خدا دو کعبه آمد منزل
یک کعبه ظاهر است و یک کعبه دل
تا بتوانی زیارت دلها کن
کافزون ز هزار کعبه باشد یک دل

خدا صد هزار مقابل بلکه زیادتر با و عوض عطا میفرماید و
در حدیث وارد است که حضرت صادق ع بمحمد فرزند
خود فرمودند از نفقه عیال چه قدر باقی است نزد تو عرض
کرد چهل دینار فرمود انرا صدقه بده عرض کرد غیر از این چیزی
نداریم فرمود عوض انرا خدا میرساند ایا ندانسته که هر
چیزرا کلیدی است و کلید رزق صدقه است پس انرا
داد و بعد از ده روز از جائی چهار هزار دینار برای ان
حضرت اوردند فرمود ای فرزند چهل دینار در راه
خدا دادیم خدا چهار هزار دینار عوض عطا فرمود و از
امیر المؤمنین ع مرویست که صدقه باعث نجات از
جهنم است و نیز مرویست که فرمودند مداوا کنید
مرضای خود را بصدقه و دفع کنید بلاها را بدعا
کردن و طلب رزق بکنید بصدقه و نیز مرویست
که صدقه رد میکند قضاء مبرم را و در کتاب ثواب
الاعمال از امام محمد باقر ع مرویست که عابدی هشتاد

سال

سال عبادت خدا را کرد پس میل کرد بزنی و با او زنا
کرد ملک الموت حاضر شد زبان عابد بند شد سائلی
از انجا گذشت عابد بدست اشاره کرد بسوی او که
گرده نانی در زیر ردای من است بردار پس خدا عمل
هشتاد ساله عبادت عابد را بجهت زنا باطل کرد و
بجهت این گرده نان او را امرزید و نیز روایت کرده است
از امام رضا ع که در بنی اسرائیل قحط شدیدی چند سال
عقب یکدیگر شد و زنی لقمه نانی داشت در دهان خود
گذارد ناگاه سائلی گفت ای کنیز خدا من گرسنه ام پس
ان زن لقمه را از دهان بیرون اورد بسائل داد و ان زن
پسر صغیری داشت که در صحرا هیزم کشی میکرد گرگ او را
ربود خبر بان زن رسید از عقب گرگ رفت خدا
جبرئیل را فرستاد و بیرون اورد ان پسر را از دهان
گرگ و بمادر او داد و بان زن فرمود ایا راضی شدی
با این لقمه بعوض ان لقمه که دادی بسائل و نیز قطب راوندی

در قصص الانبیاء و صدوق در امالی و مجلسی در بحار روایت
کرده اند از ابو بصیر از امام جعفر صادق ع که فرمودند
عیسی ع بقومی گذشت که جهیز برای عروسی میبردند عیسی
فرمودند این عروس امشب که شب عروسی اوست
فردا ماتم او خواهد بود آنها که ایمان آورده بودند
گفتند راست است و منافقین گفتند دروغ او ظاهر
خواهد شد و چون صبح شد بدر خانه عروس آمدند
دیدند زنده است پس خبر بعیسی ع دادند عیسی ع فرمودند
خدا هرچه میخواهد میکند پس عیسی با اصحاب بخانه عروس
تشریف بردند و از شوهر او اذن خواسته که با اذن
او سخن بگویند او اذن داد آنحضرت داخل خانه شد
و از عروس پرسیدند که شب گذشته چه عملی کرده
عرض کرد نکردم کاری مگر که پیشتر میکردم در هر
شب جمعه فقیری می آمد چیزی باو میدادم که قوت او
بود تا هفته دیگر چون در شب گذشته آمد سؤال

کرد کسی جواب او را نداد من برخاستم و چیزی که همیشه
باو میدادم باو دادم پس عیسی بعروس فرمود دور شو
از جای خود تا چون دور شد دیدند که زیر فرش
او افعی بود عیسی ع فرمودند این افعی باید شب گذشته
ترا بزند و بمیری و بجهت آنچیز که بآن فقیر دادی خدا
اجل ترا تاخیر انداخت و این حدیث طولانی است بس
بوجه اختصار ذکر شد و در کتاب مجالس نیز این حدیث
را ذکر کرده است و در سایر کتب معتبره نیز این روایت
را ذکر کرده اند و اهل سنت نیز در کتب خودشان ذکر
کرده اند و نیز سالم بن مکرم از امام جعفر صادق ع روایت
کرده است که فرمودند یهودی میگذشت پیغمبر ص فرمودند
ماری از عقب این یهودی را میگزد و او را میکشد پس
یهودی بصحرا رفت و هیزم بسیاری جمع کرد و بر دوش
خود گرفت و طولی نکشید که برگشت پس پیغمبر ص چون
دیدند زنده برگشت باو فرمودند بار هیزم را از دوش

خود بزمین بگذار چون بزمین گذاشت دیدند که
در میان هیزم ماری است که چوبی در دهان او است
او را مسکرد پس پیغمبر صلعم فرمودند بیهودی که امروز
چه عملی کرده عرض کرد هیچ عملی نکرده ام مگر آنکه هیزم را
که بر دوش گرفتم و می آمدم دو گرده نان نازک خشک داشتم
یکی از آنها را خوردم و یکی دیگر را بفقیری صدقه دادم
پس پیغمبر صلعم فرمود باین گرده نان خدا دفع کرد بدن مار
و مردن ترا نمود و اهل سنّت نیز این حکایت بهود را
در کتب خود شان روایت کرده اند و بدانکه در کتب
اهل سنّت نیز مذکور است که صدقه و دعا باعث
دفع بلاها و طول عمر و باعث تغییر قضا است و نیز
مرویست که امام محمد باقر ع فرمودند که صدقه هفتاد
بلا از بلاهای دنیا را از صاحبش دفع میکند و نیز مردن
بد را از او دور میکند که هر کس بمردن بد نمی میرد و در
آخرت نیز آن صدقه ذخیره او خواهد بود و نیز در کتاب

عدة الداعی و غیر آن روایت کرده اند که روزی عیسی ع
با حواریین در اول روز نشسته بودند در موضعی
هیزم کشی را دیدند نانی چند با خود داشت از امجود
و نشاط میکند جبرئیل ع حاضر بود گفت یا روح الله
عجب است از این مرد که چنین نشاط میکند و حال
آنکه یکساعت از عمر او باقی است عیسی بر وجه تعجب
این خبر را بحواریین فرمود پس در آخر روز آن مرد
را دیدند که هیزم بر دوش بسته می آید حواریون
عرض کردند بعیسی که شما در اول روز فرمودید
این مرد یکساعت از عمر او باقی است حالا بسلامت است
آنحضرت فرمود جبرئیل مرا خبر داد گفتند از جبرئیل
سؤال کن تا سبب نمردن او را بیان کند عیسی از جبرئیل
سؤال کرد او گفت یا روح الله در آنوقت که من بنزد
شما آمدم در لوح محفوظ نگاه کردم عمر این مرد را دیدم
که یکساعت باقی بود و چون از نزد ما گذشت سائلی

از او نان طلبید نیمچه نان در دست او باقی مانده بود باو
داد خدا (ع) تا تمام شدن اجل او را از لوح محو کردند و
پنجاه سال عمر او را زیاد کردند و چنان مقرر شده
بود که مردن او بگزیدن مار سیاه کشنده باشد که در
میان هیزم او است که حالا در دوش او است چون
آن نان را بصدقه داد خدا دفع او را فرمود پس عیسی (ع)
آن مرد را طلبید و فرمود پشته هیزم را بزمین نهاد
پس باز کردند مار سیاهی از میان آن بیرون آمد که
سنگی در دهان آن گیر کرده بود عیسی فرمود خدا
آن پاره نان را که بسائل دادی سنگی کرد و در دهان
این مار نهاد تا نتواند ترا بگزد حواریون تعجب کردند
و آن مرد بعد از آن صدقه دادن را زیاد کرد و خدا طول
عمر او را زیاد کرد و نیز ابن طاوس در رساله نجوم
روایت کرده است از میسر که گفت حضرت صادق (ع)
بمن فرمود ای میسر مکرر اجل تو رسیده است و لکن

فرمود

هر دفعه که اجل تو رسیده است خدا بجهت احسان
و صله که بخویشان خود کرده اجل ترا تاخیر
انداخته است و در چند کتاب بچند طریق از امام
جعفر صادق (ع) مرویست که فرمودند صدقه شب
خاموش میکند غضب خدا را و بر طرف میکند گناه
بزرگ را و آسان میکند حساب آخرت را و صدقه
روز مال و عمر را زیاد میکند و در بعضی احادیث
وارد است که اگر مستحق حاضر نباشد صدقه را از مال
خود جدا کند و بعد از آن بمستحق بدهد و باین طریق
باعث حفظ از بلاها میشود و از بعضی احادیث معلوم
میشود که از برای سائل مستحب است که قناعت بکند بآنچه
باو میدهند و اگر قناعت نکند و باز طلب زیادتی بکند
او را رد کنند و اگر قناعت کند و شکر خدا را بکند مستحب
است که باو زیادتر بدهند و بدانکه در احادیث
وارد شده است که صدقه دادن در پنهان افضل است

از صدقه دادن در آشکار و صدقه پنهان غضب پروردگار
را فرو مینشاند و نیز فرمودند چنان پنهان بدهید
که اگر بدست چپ بدهید دست راست نداند و
در حدیثی از امام جعفر صادق ع مرویست که صدقه
دادن در آشکار هفتاد نوع از انواع بلا را بر طرف می
کند و صدقه دادن پنهان غضب خدا را فرو می نشاند
و در احادیث وارد است که حضرت امام زین العابدین ع
در شبهای تاریک کیسهای دینار و درهم و طعام و
هیزم بر دوش خود میکشیدند و بدر خانهای
فقرا میرفتند و روی خود را میپوشیدند و بایشان
میدادند و بعد از فوت آنحضرت که فقرا دیدند دیگر
بدر خانهای ایشان چیزی نیاوردند دانستند که آن
حضرت بوده و حدیث طولانی است مختصر ذکر نمودیم
و در وقتیکه آنحضرت را غسل میدادند در پشت مبارک
او پینه بود مثل پینه شتر که از بسکه بار بخانه فقرا کشیده

بود

بود پینه بسته بود و نیز در احادیث وارد است که
امام جعفر صادق ع بهمین طریق میفرمودند بلکه سایر
ائمه طاهرین علیهم السلام بهمین طریق میفرمودند و
بدانکه صدقه مستحبه را پنهان دادن افضل است
مگر اینکه باعث تهمت بشود بترک مواسات کردن با برادر
دینی که در این صورت آشکارا بدهد افضل است و دیگر
ظاهر دادن این باشد که باعث ترغیب مردم بشود دیگر
این صورت باز آشکارا بدهد و اما صدقه واجبه را
جمعی گفته اند که افضل آنست که آشکارا بدهد و جمعی
گفته اند که افضل آن است پنهان بدهد و این قول
خالی از قوت نیست و نیز از امام جعفر صادق ع مرویست
که صدقه شب دفع میکند مردن بد را و دفع میکند
هفتاد نوع از بلا را و در حدیث دیگر آنحضرت فرمودند
صدقه شب غضب الهی را خاموش میکند و محو میکند
گناه بزرگ را و حساب را آسان میکند و در حدیث دیگر

فرمودند مداوا کنید مرضای خود را بصدقه و نیز در روایت است
که پیغمبر فرمودند که صدقه بده پیش از آنکه ناخوش
بشوی و پیش از آنکه فقیر شوی مراد آنست که اگر صدقه
بدهی ناخوش نمیشوی و فقیر نمیشوی و بدانکه در احادیث
وارد است که صدقه دادن بحیوانات صحرا و دریا و به
نصرانی و یهودی و مجوسی وقتیکه مضطر باشند جایز است
و این قول اقوی است و لکن بکافر حربی و ناصبی که
عداوت پیغمبر و ائمه طاهرین دارند صدقه نمیتوان
داد مرویست که عیسی ع قرص نانی از قوت خود را بدریا
انداخت و فرمود چنین کردم تا حیوانات دریا بخورند
و ثواب آن نزد خدا بزرگ است و نیز مصادف از امام
جعفر صادق ع روایت کرده است که در میانه مکه و مدینه
مرد نصرانی را دیدند که در پای درختی افتاده است
آنحضرت فرمودند بمصادف که او تشنه است مصادف دوید
از او سؤال کرد گفت بلی تشنه ام آنحضرت فرمودند او را

آب دادند مصادف میگوید من عرض کردم صدقه بنصرانی
میدهی آنحضرت فرمودند بلی در مثل این حالت میدهم
که او تشنه است و نیز حدیث است که در سفری امام
زین العابدین ع غذا میل میفرمودند آهوئی پیدا شد
او را صدا زدند آمد تا سر سفره آنحضرت و غذا خورد
و در حدیث وارد است که کسیکه چیزی بخورد و در نزد
او صاحب دو چشم باشد و باو ندهد خدا او را مبتلا
میکند ببلائی که دوائی از برای او نباشد و از این حدیث
معلوم میشود که بگربه و سگ و سایر حیوانات چیز دادن
ثواب است و ترک آن مذموم است و در کافی از پیغمبر
مرویست که فرمودند زمینی که در آن قیامت برپا خواهد
شد از حرارت آفتاب مانند آتش خواهد بود بغیر از آن
سایه که مؤمن در آنجا باشد بدرستیکه صدقه که مؤمن
در دنیا داده باشد برای او در قیامت بمنزله سایبان
خواهد بود و در اواخر جلد اول حیوة القلوب از حضرت

صادق ع مرویست که در زمان بنی اسرائیل کبوتری در
درختی آشیان ساخته بود و مردی بود که هر وقت
جوجهای این بزرگ میشدند میامد میگرفت پس
کبوتر بخدا شکایت کرد خدا وحی نمود بان که من شر
او را دفع میکنم پس این دفعه که جوجها ورد ان مرد
امد و دو گرده نان داشت سائلی ازو سؤال کرد یکی
را بسائل داد و بر بالای درخت رفت و جوجها را بر
داشت پس خدا بسبب آن صدقه که داد او را سالم
داشت و در کافی از پیغمبر ص روایت کرده است که فرمودند
صدقه بدهید اگرچه بصاعی از خرما باشد یا ببعض
صاع یا بیک خرما یا بنصف خرما و اگر انرا هم نداشته باشید
سائل را بزبان نرم و خوش روانه نمائید و بدانکه
در احادیث وارد شده است که فرمودند کسیکه سعی
کند در نزد کسی دیگر که از برای فقیری چیزی بگیرد ثواب
ان بقدری است که خودش آنچیز را بان فقیر داده باشد

وصاحب مال هم ثواب مالی که داده است خواهد داشت
و پیغمبر ص با بوذر غفاری فرمودند کلمه پاکیزه و نیکو
صدقه است یعنی سخنی که بگوئی که بسبب آن نفعی
بمؤمنی برسد ثواب صدقه دارد زیرا که صدقه هر
نعمتی است که از او در راه رضای خدا صرف نماید
پس صدقه زبان انست که سخنی چند از ان صادر
شود که موجب خوشنودی خدا شود و صدقه علم
ان است که انرا بطالبانش بذل نماید و صدقه
پا انست که در راه تقرب بخدا سعی نماید مثل رفتن
بمسجد برای نماز جماعت یا نماز فرادی و مثل رفتن
بخانه کسی برای حاجت برادران دینی و در حدیث
است که پیغمبر ص فرمودند که اگر نبود که فقرائی که
سؤال میکنند دروغ میگویند امرزیده نمیشد کسیکه
سائل را رد کند و چیزی باو ندهد و در حدیث است
که حضرت صادق ع فرمودند سه نفر سائل که غضب

یکدیگر امدند چیز بدهید و اگر باز سائل امد خواستید
بدهید و اگر نخواستید پس حق انروز و اگر بسبب
سائل چیز داده اید ادا کرده اید و در حدیث است که
از فقیر التماس دعا بخواهند که دعای او در حق صاحب
صدقه زود مستجاب میشود و در حدیث است
از امام محمد باقر ع که شیعه کسی است که احسان
و اعانت بفقیر بکند و از کسی که احسان باو کرده
است و او بدی کرده است بگذرد و نیز مواسات
کند در مالیکه دارد با برادران دینی خود وبدانکه
منت گذاردن بعد از صدقه دادن بکسی که صدقه
باو میدهد بلکه منت گذاردن بکسی که حاجت او را
بر می اورد باطل میکند ثواب انرا چنانچه در احادیث
وارد شده است و حضرت صادق ع فرموده اند خدا
فرموده است حرام است بهشت بر کسیکه منت
بگذارد و بر بخیل و سخن چین نیز حرام است و بعد

فرمودند کسیکه صدقه بدهد بوزن هر درهمی خدا
مثل کوه اُحُد از نعمتهای بهشت باو عطا میفرماید
و کسیکه واسطه بشود که صدقه از دیگری برای
فقیری بگیرد همین ثواب را خدا باو عطا خواهد فرمود
و بصاحب صدقه هم همین ثواب را خواهد داد
وبدانکه بعضی مسائل در صدقه هست که جای
انها در کتاب فقه است در اینجا ذکر نموده ایم و
بسیاری از احادیث ثواب صدقه را ذکر نکردیم
و در احادیث بسیار وارد شده است که صله
رحم سی سال عمر را زیاد میکند و قطع رحم سی سال
عمر را کم میکند خلاصه انست که مطلقا احسان
و اعانت و نفقه دادن خواه بقصد صدقه مستحبه
باشد یا نه ثواب بسیار دارد و باعث دفع بلاها
و زیاد شدن مال و امرزش اخرت و بلند شدن
مرتبه او در دنیا و اخرت میشود احادیث بسیار

در مدح صفت سخاوت وارد شده حضرت امام جعفر
صادق ع فرمودند جوانی که سخی باشد و شتابان باشد
بگناه کردن دوست تر است در نزد خدا از پیر مردی
که عابد باشد و بخیل باشد و حضرت امیر المؤمنین ع
فرمودند کسیکه سخاوت ندارد صاحب مرتبه و بزرگ
نمیشود و نیز فرمودند سخاوت و بخشش دشمن را
دوست میکند و بخل اولاد خود را دشمن میکند
و در حدیثی پیغمبر ص فرمودند بهشت حرام است بر
کسیکه بخیل باشد و نیز مرویست که فرشتهٔ هر
روز وقت طلوع آفتاب ندا کند خدایا هر کس در
راه تو چیزی دهد عوض آنرا بزودی باو برسان و
هر کس امساک کند و ندهد مال او را بزودی تلف
کن و نیز مرویست که رزق بسوی سخی زودتر می
آید از کارد بکوهان شتر و شخصی به پیغمبر ص عرض کرد
کیست که ایمان او از همه بیشتر است فرمود آنکه

دستش

دستش گشاده تر است و نیز فرمودند سخی بخدا و
بهشت و بمردم نزدیک است و این واضح است که
سخاوت صفت پیغمبران و اوصیای ایشانست و بخل
صفت اشقیاست و خدا در سوره بقره فرموده است
مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت
سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف
لمن یشاء والله واسع علیم یعنی مثل آنکسانیکه صرف
میکنند اموال خود را در راه خدا مثل آنکسی است
که دانه کاشته و از آن دانه هفت خوشه میروید
و در هر خوشه صد دانه یعنی آنچه در راه خدا داده یکی
هفتصد خدا باو عوض میدهد و بعد میفرماید
و خدا زیادتر از هفتصد هم میدهد برای کسیکه
بخواهد و خدا صاحب وسعت است و تنگی در خزاین
او نیست و همین قدر در مدح صفت سخاوت بس است
که با وجود آنکه خدا در قرآن فرموده است همه گناهان

می‌آمرزد غیر از شرک بخدا حاتم را که مشرک بود داخل جهنم
خواهند کرد ولکن او را عذاب نخواهند کرد بجهت
سخاوت وبخششی که به بندکان خدا کرده است وهم
چنین انوشیروان را که مشرک بود بجهت عدالتی که داشت
او را هم داخل جهنم میکنند ولکن عذاب نمیکنند بلکه
موافق حدیث سخاوت حاتم وعدالت انوشیروان
را مثل دو باد بزن خدا فرموده وبدست انها داده
است که هر وقت شعلهای اتش با انها رو میکنند باد
بزن را میجنبانند اتش از انها دور میشود وبدانکه
روزی هر کسی با خداست باید اغنیا شکر بکنند که
خدا روزی فقرا را بدست انها بایشان رسانیده
است نظم هرکه را بینی بعالم روزی خود میخورد ٭
کر زخوان تو است نانش ور زخوان خویشتن ٭
پس تو را منت زمهمان داشت باید بهر انکه ٭ میخورد
برخوان احسان تو نان خویشتن ٭ وباید اغنیا شکر

خدا را بکنند که خدا فقرا را فقیر کرده بجهة اینکه اغنیا
صدقه واحسان بانها میکنند واز این جهت رفع
بلاها از انها میشود وباعث طول عمر وزیاد شدن
مال وامرزش اخرت انها میشود وفواید دیکر بسیار
دارد ونیز اغنیا در امور معاش خود شان محتاج
بضعفا میباشند واعمال پست ومشکل را اغنیا و
بزرکان بنفس خود مباشر نمیشوند بلکه از انها بر نمی
اید پس اکر فقرا نبودند اغنیا هلاک میشدند پس
باید اغنیا هر دقیقه وهر ساعت شکر خدا را از این
بابت بکنند وبفقرا اذیت نکنند وبنظر حقارت
بانها نکاه نکنند که محبت خدا در باره انها زیاده از
محبت با دیکران است وانچه فیضی که در دنیا و اخرت
باغنیا میرسد بواسطه فقرا است پس اکر کسی احسانی
بانها بکند باید ممنون انها باشد نه انکه منت
بر انها بکذارد واکر منت بر انها بکذارد ثواب ان موافق

احادیث باطل مشنو چنانچه پیش گفتیم **و بدانکه**
بسیار اتفاق افتاده است که کسی کافر بوده بواسطه
آنکه جزوی چیزی در راه خدا بفقیری داده این باعث
آن شده که اسلام آورده و اهل زینت شده چنانچه در
کتب معتبره که یکی از آنها کتاب مصابیح القلوب است
از عبدالله مبارک که از خوبان بوده منقولست که می
گوید سالی بحج رفتم چون بزیارت پیغمبر صلعم رسیدم
شب در آنجا خوابیدم در خواب دیدم که پیغمبر صلعم
فرمود که بگو فه برو و بهرام گبر را از من سلام برسان
و بگو روز قیامت شفاعت تو را خواهم کرد عبدالله
میگوید نزد بهرام رفتم و باو گفتم از اعمال خیر چه عملی
کرده بهرام گفت چند دختر داشتم و چند پسر آنها را
بیکدیگر دادم من گفتم عملی دیگر بگو که بهتر از این باشد
گفت یک دختر من از همه نیکوتر بود او را زن خود کردم
گفتم عمل خوبی اگر کرده بگو گفت چند زنار داشتم بمردم

دادم تا هر طفلی که دین ما را دارد چون بحدّ بلوغ رسند
یکی از آنها را بر کمر خود ببندند عبدالله میگوید
باو گفتم این اعمال پوچ است آیا هیچ عملی کرده که در
دین پیغمبر ما مقبول باشد بهرام فکری کرد و گفت بلی
در همسایگی من زنی است فقیره و چند طفل یتیم دارد
و آن زن دین پیغمبر شما را دارد و مسلمان است در
شب عروسی دخترها و پسرهای من بخانه من آمد و چراغ
خاموشی در دست او بود روشن کرد و رفت دو
باره برگشت با چراغ خاموش باز روشن کرد و رفت
تا چند مرتبه باین طریق کرد مرا چیزی در دل آمد
در عقب او رفتم چون آن زن بخانه خودش داخل شد
اطفال او گفتند ای مادر از برای ما چه آوردی
گفت شرم کردم که شکوه حال خود را پیش کافر کنم
من فهمیدم که آنها چیزی ندارند و گرسنه اند پس
آمدم و از هر طعامی که در خانه بود طبقی برداشتم و

بردم بان زن دادم عبدالله میکوید باو کفتم انچه
میخواستم همین بود که حالا کفتی بدانکه پیغامی دارم
که بتو بکویم کفت از کی کفتم از پیغمبر اخر الزمان صلعم
واو ترا اسلام رسانید وفرمود روز قیامت ترا
شفاعت خواهم کرد بهرام چون این بشارت را شنید
کریان شد وشوق اسلام در دلش جلوه کر کشت
وکفت ای عبدالله خوش باید بنی که این جزئی عمل
خیر در ان ضایع نمیشود افسوس که عمر خود را
ضایع کردم اسلام را بر من عرضه کن عبدالله می
کوید شهادتین را کفتم کفت و مسلمان شد و باین
جزئی عمل کبر هفتاد ساله سعادت دنیا واخرت
را دریافت نظم کسی نیک بیند بهر دو سرا ٭ که
نیکی رساند بخلق خدا ٭ مولف کوید که مجوس که
کبرها باشند هفتاد فرقه اند یکطایفه از انها
طایفه مزدکیه اند واعتقاد انها اینست که دختر را

جایز است

جایز است[٢] برادر یکبرد و تفصیل هفتاد فرقه مجوس را
در بحر الفواید که در غالب علوم نوشته ام ذکر نموده
ام ودر کتاب ابواب الجنان وغیر ان نقل کرده اند
که یکی از نیکان پنجاه سال بود که هر سال بحج میرفت سالی
باز پولی بر داشت بقصد خریدن شتر از خانه بیرون
رفت کذارش بخرابه افتاد که محل ریختن خاشاک بود
زنی دید که مرغابی مرده در انجا انداخته بود بر
داشت و پر و بال او را شروع بکندن نمود انشخص می
کوید من بان زن کفتم چرا این کار را میکنی این مرده
است وحرام است ان زن کفت چه میپرسی از خبر یکه
بکار تو نمی اید من از سخن ان زن چیزی فهمیدم پس
اصرار کردم ان زن ناچار کفت من علویه ام و چهار
دختر یتیم دارم چهار روز است چیزی نخورده ایم و
حالا مرده شرعا بر ما حلال شده است من چون این
سخن را از او شنیدم ان پول شتر را بان زن دادم

٢ یعنی دختر و خواهر را جایز است

وبخانه خود برگشتم و آن سال ترک حج را نمودم تا وقتی
که حاجیها از مکه مراجعت کردند بدیدن ایشان رفتم
هر کدام را که میدیدم میگفتم حج تو مقبول میگفت
تو خود همراه ما بودی و در فلان موضع بهم رسیدیم
و همه حاجیها این طور گفتند من متفکر و متحیر شدم
تا آنکه شب شد خوابیدم در خواب حضرت پیغمبر صلعم را
دیدم فرمودند تعجب مکن بجهت آنکه تو بفریاد آن
زن و اطفال او رسیدی از خدا خواستم فرشته را
بصورت تو بیافریند که هر سال از جهت تو حج نماید
تا قیامت نظم حج درست خواهی کام شکستگان
دامان کعبه جوئی دست فتادگان گیر ۲ و بدانکه
امثال این حکایات بسیار است و احادیث در این
باب بیشمار است اگر همه را ذکر کنیم بطول می انجامد
و بدانکه بهترین شیوه که از برای صاحب بذل و جود
لازم است آنست که هر کسی احسان میکند اهلیت

و استحقاق

و استحقاق را منظور داشته باشد و تخم احسان را
در شوره زار نا اهلان ضایع نسازد و از بخشش بیجا
و بی ثمر اجتناب نماید چه ظاهر است که با وجود
بینوایان عور بخشش با صاحبان لک و کرور کردن
مثل تشنه بودن زراعت و آب را از آن منع نمودن
و بدریا بستن است و با وجود دردمندان شکسته
بال عطا بصاحبان دولت و مال نمودن مثل مرهم
بعضو صحیح نهادن و منع مرهم از عضو مجروح نمودن
است و باید که اشرار خلق را بر اخیار ترجیح ندهد
و بی هنران را بر اهل هنر و نادان را بر مردم دانا
مقدم ندارد و بکسی ندهد که صرف لهو و لعب و
معصیت نماید که آن نه همت و بزرگی است بلکه خاک
ملامت بر فرق خود بیختن است و زر بدریا و دجله
بغداد ریختن است و در احادیث بسیار از ائمه
اطهار مذمت بیشمار در چیز دادن بیجا وارد شده است

از انجمله در کافی از امام جعفر صادق ع مرویست
که بمفضل بن عُمَر فرمودند که اگر بخواهی بدانی که مرد
شقی است یا سعید است ببین که بخشش و احسان
او بکیست اگر بکسی میکند که شایسته انست بدان
که او از اهل سعادتست و اگر بغیر اهلش میکند
بدان که او را نزد خدا چیزی نیست و نیز بدانکه
از برای صاحبان بَذل و بخشش سزاوار انست که
چون اثار احتیاج از چهره احوال دردمندی ملاحظه
نمایند پیش دستی نموده نگذارند که او از نهایت
اضطرار لب باظهار حال خود بگشاید زیرا که بعد
از اظهار انچه باو بدهد قیمت ابرویش نخواهد
بود و این سخن مَتین ماخوذ از کلام ائمه طاهرین
است از انجمله در کافی از امام جعفر صادق ع روایت
کرده است که فرمودند احسان انست که پیش از
سؤال باشد زیرا که بعد از سؤال کردن ان عوض

ابروی

ابروی سائل خواهد بود که برای تو بذل کرده است
چه انکس شب خوابش نمیبرد و مضطرب و بیقرار میباشد
و تردید دارد میانه ناامیدی و امید و نمیداند
که حاجت خود را پیش کی ببرد بعد از ان که عَزم خود را
جزم میکند و پیش تو میاید در حالتیکه دلش می
طپید و اعضایش میلرزد و رنگ و رویش متغیر می
شود و نمیداند که از نزد تو چه بر خواهد گشت با خوشحال
پس پیش از انکه این همه سختی بکشد و چندین تلخی بچشد
اگر حاجتش را براوری ان احسان خواهد بود و
از امیر المؤمنین ع مرویست که شخصی از جهت حاجتی
نزد انحضرت امد فرمود حاجت خود را بر زمین بنویس
بدرستی که مرا شرم می اید که اثر خواری را در روی
سائل به بینم و از این قبیل احادیث بسیار است و
بدانکه از انچه گفتیم معلوم شد که صدقه و احسان
و بذل و بخشش بفقرا و ارباب استحقاق خصوص بعلما

وسادات وطلاب وارحام وخویشان وهمسایگان
ودوستان ثواب زیاد دارد و باعث سعادت
دنیا واخرت وموجب دفع بلاها وزیاد شدن عمر و
زیاد شدن مال وامرزش اخرت میشود وهیچ عملی
بهتر از این نیست وبدانکه هدیه نیز از جمله صدقه
مستحبه است وان چیزیست که کسی برای برادر
مؤمن خود چیزی بفرستد خواه انشخص که برای او می
فرستد فقیر باشد یا غنی باشد بجهت اظهار محبت
وتاکید دوستی ودر حدیث است که هدیه کینها
را از دل برطرف میکند وحضرت امیر ع فرموده‌اند
هدیه برای برادر مسلم بفرستم دوست تر دارم که
مثل ان صدقه بدهم ونیز از جمله صدقات مستحبه
مهمانی کردن است که موافق احادیث بسیار ثواب
بسیار دارد وروزی مهمان از اسمان میرسد و
گناهان صاحب خانه را میبرد ولکن مهمانی کردنی که

این

این قدر ثواب دارد انست که بقصد خودنمائی نبوده
باشد بلکه قصد ان تقرب بخدا واقتدای بانبیا و
اولیا بوده باشد مرویست خانه که مهمان داخل ان نمی
شود ملائکه نیز بانجا نمی ایند ونیز مرویست کسیکه
مهمانی نکند هیچ خیر در او نیست وحضرت امیر المؤمنین
فرمودند هیچ مؤمنی نیست که صدای پای مهمان را
بشنود وبان خوشحال شود مگر اینکه خدا همه گناهان
او را می امرزد اگرچه میان زمین واسمان را پر کرده
باشد وروزی انحضرت گریه میکردند از سبب گریه
او پرسیدند فرمود هفت روز است که مهمان بمن
وارد نشده میترسم مرتبه من نزد خدا پست شده
باشد ونیز مرویست کسیکه جمعی از مؤمنین را مهمان
کند ثواب ان بیشتر از بنده ازاد کردن است ونیز مرویست
که هر کس طعام دهد مؤمن صاحب حالی را ثواب ان
بقدریست که یکنفر از اولاد حضرت اسمعیل ع را

از کشتن نجات داده باشد و هر کس طعام دهد مؤمن
فقیری را چنان است که صد نفر از اولاد اسمعیل را
از کشتن نجات داده باشد و احادیث دیگر نیز در ثواب
مهمانی وارد شده است انها را ذکر نکردیم و نیز از جمله
صدقهٔ مستحبه قرض دادن است بدون نفع که ان ثواب
بسیار دارد حضرت صادق ع فرمودند که بر در بهشت
نوشته است که ثواب صدقه را ده مقابل میدهند
و ثواب قرض را هیجده مقابل میدهند و نیز فرمود
هر مؤمنی که بمؤمنی قرض بدهد از برای خدا در هر انی
ثواب صدقه دارد تا مال او باو برسد و سر این است
که در هر انی میتواند مطالبه انرا بکند و چون مطالبه
نکند ثواب صدقه دارد و نیز از جمله صدقهٔ مستحبه
است مهلت دادن بکسی که از او طلب دارد و او
حالا نداشته باشد در این صورت او را مهلت بدهد
ثواب بسیار دارد و اگر مفلس باشد واجبست

که او را

که او را مهلت بدهد و اگر از کسی طلب دارد او را
بری الذمه نماید ثواب بسیار دارد و نیز از جمله صدقه
مستحبه است اعانت مؤمنین در چیزهای دیگر غیر از ان
انچه گفتیم مثل پوشانیدن انها یا سکنی دادن بکسی که
خانه نداشته باشد یا سوار کردن کسی که پیاده باشد
و همچنین عاریه دادن رخت پوشاکی و اسباب
خانه و کتاب و غیر اینها از هر چیزی که بوده باشد و
همه اینها موافق احادیث ثواب بسیار دارد و نیز
از جمله صدقات مستحبه است ساختن مسجد و مدرسه
و پل و رباط و جاری کردن اب و کندن چاه اب و
نشاندن درختان و مانند اینها از چیزهائیکه نفع
ان بمردم میرسد و اثران همیشه باقی است و در حدیث
است که اینها صدقه جاریه و مستمره اند که همیشه
هست و همیشه ثواب انها عاید صاحبان انها میشود و
نیز مرویست که شش چیز است که ثواب انها بعد از

مردن عاید مؤمن میشود اول فرزندی که از برای
او طلب آمرزش کند دویم قرانی که از او بماند و مردم
انرا بخوانند و مثل انست کتابی از کتابهای علمی که
از او بماند و مردم انرا بخوانند سیم درختی که بنشاند
و مردم از ان نفع ببرند چهارم چاه ابی که حفر نماید
پنجم صدقه جاریه که انرا استمرار و جاری سازد تا مردم
بعد از او از ان منتفع شوند مثل ساختن مسجد و
پل و مدرسه و رباط و وقف کردن مزارع و قری
و مانند اینها هر چیزیکه باشد که مردم از ان منتفع گردند
حتی نشاندن درختی در سر راه بقصد انکه مردم در
سایه ان اسایش کنند یا کوفتن میخی بر زمین که چهار
پایان را بان بندند ششم سنت و طریقه که بعد از
او بان عمل نمایند از ارشاد و هدایت خلق یا تصنیف
کتب علمیه و مانند اینها و نیز از جمله صدقه مستحبه است
هر چیزیکه انسان بجهت نگاه داشتن ابروی خود ش

و رعایت احترام خودش یا بجهت دفع شر اشرار و
دفع ظلم ظالمین از خودش بدهد و در حدیث است
که دادن مال بجهت نگاه داشتن ابروی خود حکم
صدقه را دارد و اگر تفصیل هر یک از اینها را با احادیثی
که در زیادتی ثواب اینها وارد شده است همه را ذکر
مینمودیم بسیار طولانی میشد و بدانکه سؤال از دعا
و تضرع کردن بدرگاه الهی نیز شده بود که ان نیز باعث
دفع قضا و برطرف شدن بلاها و طول عمر میشود یا
نه جواب میگوئیم بلی احادیث در این باب بسیار است
از انجمله در حدیث است اَلدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ یعنی
دعا کردن بدرگاه الهی رد میکند قضا را و بدانکه
افضل عبادات و نزدیکترین راههای قرب بنده
بخدا طریقه دعا و تضرع و مناجات است و بکثرت
دعا و مناجات یقین بذات و صفات کمالیه خدا
زیاده میگردد و توکل و تفویض او بیشتر میشود و

باعث قطع امید وطمع از خلق که بسیار مذموم است
میشود وخدا در آیات قران فرموده است بخوانید
مرا دعای شمارا اجابت میکنم واز آن جمله فرموده است
وقال ربکم ادعونی استجب لکم یعنی گفت پروردگار
شما بخوانید مرا در همه امور تا دعای شمارا استجاب
کنم واز میسر بن عبد العزیز مرویست که امام جعفر
صادق ع بمن فرمود ای میسر دعا بکن ومگو که هر چه
مقدر شده است خواهد شد بدرستیکه نزد خدا
منزلتی هست که بان نمیتوان رسید مگر بدعا و
سؤال کردن واگر کسی دهان خود را ببندد ودعا
نکند وسؤال ننماید از خدا چیزی باو نمیدهند پس
طلب کن تا خدا عطا فرماید ای میسر هر کسی دری را
بسیار بکوبد البته آن در را بر روی او میگشاید
ودر حدیث دیگر فرموده هر کس از فضل خدا سؤال
نکند محتاج میشود ونیز فرموده بر شما باد بدعا بدرستیکه

که

که قرب بخدا حاصل نمیشود بهیچ عبادتی مثل دعا و
ترک مکنید طلب کردن حاجت کوچکی را برای کوچکی
آن حاجت بدرستیکه حاجت کوچک وبزرگ همه
بدست خداست ودر حدیث دیگر آنحضرت فرمودند
حضرت امیر المؤمنین ع فرموده است دوست ترین
اعمال نزد خدا در زمین دعاست ونیز فرموده که امیر
المؤمنین ع بسیار دعا میکردند واز پیغمبر ص مرویست
که فرمودند باصحاب خود که میخواهید راه نمائی کنم بشما
را بر حربه که شمارا نجات دهد از شر دشمنان وروزی
شمارا زیاد کرداند عرض کردند بلی فرمودند دعا کنید
وبخوانید خدای خود را در شب وروز بدرستیکه
حربه مؤمن دعاست ودر حدیث دیگر آنحضرت
فرمودند دعا حربه مؤمن است برای دفع دشمنان
وستون دین است که بان دین مؤمن برپاست ونور
آسمان وزمین است واز امام رضا ع مرویست که فرمودند

دعا نیز ه کار کر تر است و نیز انحضرت فرموده دعا رد
میکند قضا را اگر چه ان قضا از اسمان نازل شده
باشد و محکم کردیده باشد که بسبب دعا خدا انرا رد
میکند و نیز انحضرت فرموده بشما باد دعا که ان شفای
همه دردها و ناخوشیهاست و نیز انحضرت فرموده
که بسیار دعا کنید که دعا کلید همه رحمتهاست و باعث
فیروزی و رسیدن بهمه حاجتهاست و بکرامتهای
خدا بتعالی نمیتوان رسید مگر بدعا و هر دری را
که بسیار میکوبند البته بر روی او میکشایند و
بدانکه از احادیث مستفاد میشود که دعا نیز از قضا
و قدر الهی است و هم چنین صدقه و صله رحم و مانند
اینها بلکه دوا نیز از قدر الهی است هم چنانکه مرویست
که سؤال کردند از امام ع که ایا دوا رد میکند چیزی را
از قدر الهی را فرمودند دوا هم از قدر الهی است و از
امام جعفر صادق ع مرویست که فرمودند که هر کس را

دعا

دعا دادند از اجابت محروم نمیسازند و هر کس را استغفار
کرامت نمودند توبه او را قبول مینمایند و هر کس را
شکر عطا کردند نعمتش را زیاده میکنند و هر کس را
صبر دادند از ثواب محروم نمی نمایند و در حدیث دیگر
انحضرت فرمودند خداوند عالم روزیهای مؤمنان
را از جائی چند مقرر فرموده است که کمان نداشته
باشند زیرا که بنده هرگاه نداند که روزی او از
کجا میرسد دعا بسیار میکند و نیز انحضرت فرمودند
سه چیز است که با انها هیچ چیز ضرر نمیکند دعا کردن
در وقت بلاها و تنگیها و استغفار کردن بعد از
گناه کردن و شکر کردن در وقت رسیدن نعمت
و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که فرمودند
دفع کنید موجهای بلا را از خودتان بدعا پیش از
انکه بلا نازل شود بحق انخدائیکه دانه را شکافته و
انواع گیاهها را ازان بیرون اورده و بنده کان را خلق

فرموده است که بلا بسوی مؤمن تندتر میرود از سیلی
که از بالای کوه پائین می آید و از دویدن اسبان
تند دوتر است و هیچ نعمتی و طراوت عیشی از بندگان
برطرف نمیشود مگر بگناهان ایشان و اگر استقبال
کنند بلا را بدعا و تضرع و زاری و توبه کردن بلا بر
ایشان نازل نخواهد شد و اگر در وقتیکه بلا نازل شود
و نعمت از ایشان برطرف گردد پناه بخدا برند و دعا
و زاری نمایند با نیت درست و سستی در عبادت
و بندگی نکنند و ترک کنند گناها را البته خدا هر
فاسدی برای ایشان باصلاح میاورد و هر نعمتی را که از
ایشان گرفته است دو باره بایشان بر میگرداند و از حضرت
امام موسی کاظم ع مرویست که فرموده اند بلائی که بر بنده
مؤمن نازل شود خدا او را دعا الهام نماید البته آن
بلا زود برطرف میشود و هر بلائیکه بر مؤمن نازل
گردد و توفیق دعا نیابد و ترک کند دعا را البته آن

بلا بطول می انجامد پس بر شما باد بدعا و زاری بسوی خداوند
عالم و از حضرت پیغمبر ص مرویست که فرموده دوا کنید بیماران
خود را بصدقه دادن و دفع کنید انواع بلاها را بدعا و
حفظ کنید مالهای خود را بدادن زکوة بدرستیکه
هیچ مرغی بدام نمی افتد مگر آنکه تسبیح و ذکر خدا را ترک
نماید و از امام جعفر صادق ع مرویست که کسیکه پیش
از نازل شدن بلا همیشه دعا کند چون بلا نازل شود
دعای او مستجاب است و ملائکه میگویند که این صدای
آشنائی است و دعای او را از آسمان منع نمیکنند و کسیکه
پیش از نزول بلا دعا کند برای دفع آن بلا خدا آن بلا
را هرگز باو نماید و در حدیث دیگر فرموده کسیکه بخواهد
که دعای او در وقت گرفتار شدن بسختیها مستجاب شود
باید که در وقت نعمت و صحت دعا بسیار بکند و بر این
مضمون احادیث بسیار است **و بدانکه** دعا شرایط و
آدابی دارد که اگر همه را بتفصیل ذکر نمائیم بطول می انجامد

از انجمله آن است که در وقت دعا کردن بدرگاه الهی باید
که دلش خبر داشته باشد از آنچه بر زبانش جاری میشود
و از روی جدّ و جهد و اهتمام و تضرّع و زاری سؤال
نماید و بحاجت خود بی اعتنا نباشد چنانچه حضرت
امیر المؤمنین ع و نیز امام جعفر صادق ع فرموده اند
خدا قبول نمیفرماید دعائی را که از دل غافل صادر شود
و نیز حضرت صادق ع فرموده اند خدا مستجاب نمیکند دعا
را که با دل سخت و قساوت بکنند و از انجمله آن است
که الحاح و مبالغه در دعا بکنند چنانچه در احادیث وارد
شده است و بدانکه هر قدر معرفت بنده در حق خدا
زیادتر باشد و تقوی و پرهیزکاری او بیشتر باشد و
اطاعت خدا را در اوامر و نواهی زیادتر کرده باشد دعای
او زودتر مستجاب میشود پس هر کسی که مراتب قدرت و
رحمت و فضل و کرم و عظمت و جلال و سایر صفات
کمال الهی را تمامتر و بهتر میشناسد تاثیر دعای او بمراتب

زیاد

زیادتر از دعای دیگران است و زودتر و بهتر دعای
او را خدا مستجاب میکند و باین معنی اشاره وارد در این
حدیث قدسی که بچند سند معتبر وارد شده است که
حقتعالی میفرماید من نزد گمان نیکوی بنده خودم که بمن
دارد میباشم و هر قدر که گمان او بمن نیکوتر است من هم
با او نیکوتر معامله مینمایم و نیز در حدیث است که کسی که
بنده صالح نیکوکار خدا است خدا ببرکت او دفع بلاها
را از خویشان و دوستان و همسایگان او مادامیکه
در میانه ایشان است میفرماید بلکه ببرکت نیکان
دفع بلاها را از شهرهائیکه نیکان در آنجا ساکن اند
میفرماید و عذاب خود را بر آنها نازل نمیگرداند و در
حدیث دیگر است که در شهری که سه نفر از مؤمنان
صالح باشند خدا با اهل آن شهر ندا میفرماید که ای اهل
معصیت من اگر در میان شما این مؤمنان نمیبودند
هر آینه عذاب خود را بر شما نازل میکردم و پروا نمی

کردم واین حدیث طولانی است مختصر کردیم واز امام
موسی کاظم ع مرویست که جمعی از پدرم سؤال نمودند که
چه علت دارد که ما دعا میکنیم ودعای ما مستجاب نمی
شود پدرم فرمود بجهت آنکه شما کسی را میخوانید که
او را نمی شناسید ونیز باید که کسیکه دعا میکند از
همه مردم نا امید باشد ویقین داشته باشد که غیر از
خدا هیچکس قدرت ندارد که حاجت او را روا کند پس
اگر امید بغیر از خدا هم داشته باشد دعای او مستجاب
نمیشود واز حضرت صادق ع مرویست که فرمودند اگر
کسی از شما خواهد که از خدا هر حاجتی بخواهد خدا باو
عطا فرماید باید که از همه مردم مایوس باشد واگر امید
بغیر از خدا بکسی دیگر نداشته باشد پس چون خدا این
حالت را از دل او بیابد هر چه سؤال کند باو عطا فرماید
واز پیغمبر ص مرویست که دعای بدون عمل صالح مثل
انداختن تیر از کمان بی زه است وبدانکه اگر کسی عمل او

خوب

خوب نباشد اول توبه کند از گناهان وانوقت دعا
کند وتضرع وزاری کند والحاح ومبالغه نماید و امید
بغیر از خدا نداشته باشد دعای او را خداوند عالم مستجاب
میفرماید ودر حدیث است که در وقت دعا گریه کند
اگرچه بقدر سر مگسی باشد که زود تر باجابت میرسد ودر
احادیث کف دستها را بسوی آسمان در وقت دعا بکند و
نیز از آداب دعا آنست که در اوقاتیکه مظنه استجابت
دعاست یا مکانی که موافق احادیث مظنه استجابت
دعاست در آنوقت یا در آن مکان دعا بکند مثل وقت
وزیدن باد و وقت ظهر ونزد آمدن باران ودر نماز
وتر وبعد از نماز صبح وبعد از نماز ظهر وبعد از نماز
شام ونیز خواندن قرآن ونزد اذان ووقت سحر که
در این اوقات دعا زود تر باجابت میرسد ونیز
در روز جمعه وقتیکه پیش از خطبه نماز جمعه فارغ می
میشود تا وقتیکه مردم برای نماز برخیزند که در این

۲ موافق

میان دعا مستجاب میشود و نیز در ساعت آخر روز جمعه
تا وقت فرو رفتن آفتاب دعا مستجاب میشود و موافق
حدیث دیگر نصف قرص آفتاب که در افق پنهان میشود
در روز جمعه وقت استجابت دعاست تا وقتیکه تمام
قرص پنهان شود و حضرت صادق ع فرمودند بر تو باد
بدعا کردن در وقتیکه در سجده باشی که بنده در سجده
از همه احوال بخدا نزدیکتر است و در خانه کعبه و
مشاهد مشرفه پیغمبر ص و حضرت سید الشهداء و
مشاهد مشرفه سایر ائمه علیهم السلام دعا کردن بسیار
خوب است و حضرت صادق ع فرمودند اگر کسی حاجتی
بخدا داشته باشد اول صدقه بدهد خواه کم یا زیاد
بعد از آن دعا بکند و نیز از آداب دعا موافق احادیث
آنست که پیش از دعا حمد و ثنای خدا را بکند و جلال
را به بزرگواری و عظمت و جود و بخشش و رحمت بیشمار ستایش
نماید و نعمتهای خدا را در حق خود و دیگران یاد کند

و شکر

و شکر نعمتهای الهی را بکند و بعد حاجت خود را بخواهد
که زود تر باجابت میرسد و نیز پیش از دعا توبه از گناهان
بکند که گناهان باعث محرومی از خیرات و سعادات است
و نیز از شرایط و آداب دعا صلوات فرستادن بر محمد و
آل محمد است چنانچه از حضرت صادق ع مرویست که
فرمودند دعا محجوب است از آسمان و مستجاب نمیشود تا
صلوات نفرستند و در حدیث دیگر فرمود که هر کس
دعا کند و پیغمبر ص را یاد نکند دعا بر بالای سرش ایستاده
بال میزند چون صلوات فرستاد بالا میرود و در حدیث
دیگر فرمود هر کس حاجتی دارد اول صلوات بفرستد و بعد
از آن حاجت خود را بخواهد و بعد از آن باز صلوات بفرستد
بدرستیکه خدا کریم تر است از اینکه دو طرف دعا را
قبول فرماید و میان را رد کند زیرا که صلوات بر محمد
و آل او البته مقبول است و رد نمیشود و بدانکه دعا
کردن در حق غیر زود مستجاب میشود و باعث استجابت

دعای در حق خودش میشود چنانچه از امام محمد باقر ع مرویست
که فرموده اند نزدیکترین دعاها باجابت دعای مؤمنی است
که از برای برادر مؤمن خود غایبانه بکند پس ملکی موکل
است بدعای او که میگوید آمین و از برای تو خدا دو
برابر آنچه از برای برادر خود دعا کردی عطا میفرماید و
حضرت صادق ع فرموده اند دعا از برای برادر مؤمن
خود در غیاب او کردن باعث زیادتی روزی میشود
و بلاها را دفع میکند و در حدیثی است که امام موسی
کاظم ع فرموده اند هر کس برای برادر مؤمن خود دعا
کند در غیاب او از عرش او را ندا کنند که از برای
تو باد صد هزار برابر آنچه از برای او دعا کردی و از
حضرت صادق ع مرویست که هر کس چهل مؤمن را مقدم
دارد و از برای ایشان دعا کند پس از برای خودش
دعایش مستجاب میشود و از پیغمبر صلعم مرویست که فرمودند
هیچ دعائی زودتر مستجاب نمیشود از دعای غایبی در

حق غایبی

حق غایبی و نیز آنحضرت فرموده اند چون یکی از شما دعا کنند
دعا را عام بکند و مخصوص خود نگرداند که دعای عام
باستجابت نزدیکتر میشود و احادیث در این باب بسیار است
و بدانکه خدا در قرآن فرموده است اِنَّ الْاِنْسانَ لَيَطْغیٰ
اَنْ رَاٰهُ اسْتَغْنیٰ یعنی انسان همین که غنی شد طاغی میشود
با خدا و از این جهت است که بعضی از عوام را می بینیم اعتقاد
بدعا ندارند بلکه تکبر میکنند از دعا کردن و خدا در آیه
دیگر فرموده است که بخوانید مرا من دعای شما را مستجاب
میکنم بدرستیکه کسانیکه تکبر میکنند از دعا کردن زود
باشد که ایشان را داخل جهنم کنم و بسیاری از عوام میباشند
که میگویند دعا چه چیز است آنچه مقدر شده است
خواهد شد و این حرف بسیار بیمعنی است چنانچه از آن
آنچه گفتیم معلوم شد و از آنچه بعد خواهیم گفت بیشتر
معلوم خواهد شد و بسیار شده است که بعضی از مردم
ببعضی دیگر که صاحب دولت و جلال بوده اند گفته اند

که ما دعاگوی شما میباشیم آنشخص در جواب گفته است که
دعا در حق خودتان بکنید دعا چه ثمر دارد بعد از
چندی آنشخص بکلّی تمام شده است یا فوت شده است
همه پیغمبران و اوصیای ایشان و پیغمبرها و ائمه طاهرین و
اولیا و علما و صلحا همگی از اول دنیا تا بحال خبر داده اند
که دعا فواید زیاد دارد و ردّ قضا میکند و خودشان
همه دعا میکرده اند و پیغمبرها و ائمّه همگی دعا میکردند
چنانچه پیغمبر در ناخوش شدن امام حسن و امام حسین
بحضرت امیر المؤمنین ع فرمودند نذری بکنید حضرت
امیر و فاطمه و حسنین و فضّه همگی نذر کردند که خدا ایشانرا
شفا بدهد هر کدام سه روز روزه بگیرند و بعد از
شفا یافتن ایشان همه روزه گرفتند و خدا در سوره هل
اتی اینمطلب را فرموده است و اگر دعا و نذر و صدقه
ثمر نداشت نمیکردند شخصی از عوام وکسبه بمرحوم خلد
آشیان حاجی سید محمد باقر رشتی اعلی الله مقامه عرض کرده

بود

بود که من دعاگوی شما میباشم بعضی از مریدها بان شخص تغیّر
کرده بود که آقا احتیاج بدعای تو ندارد آن مرحوم فرموده
بودند این حرف را مگو که من محتاج بدعای همه کس می
باشم پیغمبر آخر الزمان محتاج بدعای مردم بود و صلواتی
که مردم میفرستند بر پیغمبر ص آن دعاست مؤلف گوید
که آنچه آن مرحوم فرموده اند حق است بجهت آنکه در
چند حدیث وارد شده است که حضرت امام جعفر
صادق ع و امام موسی کاظم ع فرمودند که صلوات مردم
بر پیغمبر ص دعاست درباره پیغمبر و در آیه شریفه که خدا
فرموده است که خدا و ملائکه صلوات میفرستند بر
پیغمبر ای کسانیکه ایمان آورده اید شما نیز صلوات بفرستید
بر پیغمبر در چند حدیث وارد شده که فرمودند صلوات
خدا رحمت است از خدا بر پیغمبر و صلوات ملائکه مدح
و ثنای پیغمبر است و صلوات مردم دعا کردن ایشان است
از برای پیغمبر و در حدیثی دیگر حضرت صادق ع

فرمودند که صلوات خدا بر پیغمبر بلند کردن درجه
اوست در آسمانهای بلند و بلند کردن درجه
اوست بر همه درجات پیغمبران و صلوات ملائکه
مدح و ستایش اوست و صلوات مردم دعا کردن
انهاست از برای پیغمبر و بلائکه وقتیکه حضرت
ابرهیم ع را نمرود ملعون گفت بمنجنیق گذارند که
باتش بیندازند در چند حدیث وارد شده است که
جبرئیل ع از جانب خدا نازل شد و انگشتری از برای
ابرهیم آورد که شش کلمه دعا در ان نقش بود و گفت
این انگشتر را در دست کن تا انکه من آتش را بر تو سرد
و سالم بگردانم ابرهیم انگشتر را در دست نمود و نیز
در وقتیکه ابرهیم ع در خانه کعبه اسکندر ذو القرنین
را که عالم را مسخر کرده ملاقات نمود ازاو پرسید که بچه
چیز دنیا را گرفتی و باین مرتبه رسیدی اسکندر گفت
بیازده کلمه دعا که ان یازده کلمه را برای ابرهیم بیان

نمود

نمود و نیز یعقوب ع چهل سال از فراق یوسف ع گریست
تا چشم او کور شد بعد از ان جبرئیل ع دعائی تعلیم یعقوب
نمود یعقوب خواند خدا چشم او را روشن گردانید و اورا
بیوسف رسانید و نیز یوسف ع را که در چاه انداختند
جبرئیل ع دعائی تعلیم او کرد خواند خدا او را از چاه نجات
داد و در وقتیکه یوسف را عزیز مصر در زندان حبس کرد
ساقی عزیز در زندان بود چون او را از زندان بیرون
می اوردند یوسف باو گفت مرا در نزد عزیز یاد کن تا شاید
مرا بیرون اورد جبرئیل نازل شد و گفت بیوسف که
ترا بصورت خوب خلق کرد و محبوب پدرت کرد و
کی ترا از چاه نجات داد و کی ترا از مکر زنان نجات داد
گفت خدای من جبرئیل گفت برای انکه بغیر او پناه بردی
خدا مقرر فرمود که چند سال در زندان بمانی وقتیکه
مدت تمام شد جبرئیل دعائی تعلیم او کرد خواند خدا او
را نجات داد و خدا در قران فرموده است که یوسف ع

بیانی گفت اذکرنی عند ربک و تفصیل این قصه طولانی
است مختصر کردیم و در حدیث دیگر است که جبرئیل
بیوسف گفت دعای نوح را بخوان تا خدا ترا از زندان
نجات بدهد او دعای نوح را خواند خدا او را نجات
داد خلاصه آنست که پیغمبران و اوصیای ایشان و ائمه
طاهرین در هر ورطه که گرفتار میشدند بدرگاه الهی
دعا میکردند خدا ایشان را نجات میداد و وقتی منصور
دوانیقی حضرت صادق ع را طلب خواست و قسم یاد کرد
که با این شمشیر او را میکشم وقتیکه آنحضرت وارد خانه
او شدند عقب طاق آن ملعون دعائی خواندند چون
وارد شدند آن ملعون از جا برخواست و بکمال احترام
و تعظیم را از آن حضرت نمود که حاجبی که عقب آنحضرت
رفته بود بکمال تعجب را نمود و بعد آن حاجب استدعا
نمود که آنحضرت آن دعا را تعلیم او بفرمایند خلاصه
آن است که پیغمبر و ائمه معصومین از برای آیات قرآن

واسماء الله

واسماء الله خواص بسیاری فرموده اند از دفع بلاها
و خوب شدن از ناخوشیها و دفع سحر و دفع دشمن
و برطرف شدن فقر و برآمدن حاجات و مبتلا
نشدن بوبا و طاعون و دفع چشم زخم و سایر امور
در همه اینها بیان فرموده اند و نیز دعائی مخصوص در
باره هر یک از اینها بیان فرموده اند با وجود این چگونه
میشود که آیات و اسماء الله و ادعیه وارده از ایشان
اثر نداشته باشد و حال آنکه اثرهای کلی دیده ایم و اکثر
مردم اثر نداشت بیان پیغمبر موجودند و اعتقاد باینکه اثر ندارد
مستلزم تکذیب خدا و پیغمبران و اوصیای ایشانست
و مکرر شده است که بیماری که رو بقبله او را آورده
بودند و اطبا او را جواب گفته بودند و از او مأیوس
بودند از حقیر دعا خواسته اند داده ام و خودم خوانده
ام در همان شب خدا او را شفا داده است بلی هر چه
اعتقاد بدعا زیادتر باشد زودتر اثر میکند و کذا

دوی بی اعتقادی باشد اثر نمیکند و وقتیکه مأیوس
از همه اسباب و وسایل باشد که هیچ امیدی از هیچ
کس و هیچ راهی بهیچ وجه نداشته باشد مثل کسیکه
در دریا غرق شده باشد که به هیچ وجه امیدی بهیچ
کس ندارد و راه نجاتی برای خود گمان نداشته باشد
از تخته یا کشتی دیگر یا شناگری که او را نجات بدهد
و مانند اینها که در این صورت از روی حقیقت رو
بخدا میرود پس اگر کسی که در دریا غرق نشده باشد
با چنین حالتی رو بخدا بکند و متوسل بخدا بشود
از روی حقیقت و دعا و تضرع و زاری بکند قطعا
خدا مستجاب میکند بلکه در کتب معتبره نقل کرده اند
که بسیار دیده شده که حیوانات زبان بسته در
صحرا تشنه شده اند یا بورطه افتاده اند سر خود را
بسوی اسمان کرده اند و جنبانیده اند مثل کسیکه دعا
کند خدا انها را نجات داده است از انجمله فخر الدین

رازی نقل کرده است که در سالی قطع باران شد و قحط
شد بدی شد مردم هر چند بدعای باران میرفتند دعای
انها مستجاب نمیشد صیادی نقل کرد که در انوقت من
بصحرا رفته بودم دیدم اهوئی تشنه بهر جانب میدوید
تا بکنار گودالی رسید بخیال انکه در انجا ابی هست
خود را بمیان گودال انداخت بعد از انکه دید ابی ندارد
برگشت و مایوس شد و حیران شد و چند مرتبه بجانب
اسمان نظر کرد و سر خود را حرکت داد ناگاه ابری پیدا
شد و شروع بباریدن کرد و بنحوی باران امد که ان
گودال پر شد پس ان اهو اب خورد و رفت و صاحب
کتاب اخوان الصفا نوشته است که مکرر دیده اند که
در سالهای خشک حیوانات در صحراها سر بسوی اسمان
کرده اند و استغاثه بدرگاه الهی نموده اند فورا باران
باریده و نیز از صیادی نقل کرده اند که گفت کاوکوهی
را دیدم که بچه خود را شیر میداد من چون بجانب او رفتم

او بچّه خود را گذارد و فرار کرد من بچّه او را گرفتم آن
گاو چون نگاه کرد بچّه را بدست من دید مضطرب
شد و چون چاره دیگر ندید روی خود را بجانب
آسمان کرد چنانچه گویا استغاثه بدرگاه خدا میکند
ناگاه گودالی پیش من آمد و بی اختیار در آن گودال افتادم
بچه او از دست من رها شد مادرش دوید و او را
برداشت و برد و یکی از اجلّه علما در بعضی از کتب خود
نوشته است که من خودم از بعضی از عدول شنیدم
که از فاضل عظیم الشأنی که در نزد استادی درس
نخوانده بود پرسیدیم که شما این مرتبه علم را با وجود
اینکه درس نخوانده اید از کجا برای شما بهم رسید جواب
فرمود که من از جهت تحصیل علوم باصفهان رفتم
در سالی که در اصفهان قحط شدیدی بهم رسیده
بود روزی بقبرستان تخت فولاد رفتم دیدم سگی
در آنجا بود چون مرا دید خواست که حرکت کند از

گرسنگی

گرسنگی قدرت بحرکت نداشت من قدری پول داشتم
ببازار رفتم و قدری طعمه گرفتم و بجهت آن سگ
آوردم پس آن سگ آن طعمه را خورد و سر خود را
بسوی آسمان کرد و تضرّع و استغاثه نمود من فهمیدم
که این کار را بجهت من میکند که ناگاه رعشه از برای
من دست داد و همه علومیکه من میدانم بر من فایض
شد بنحویکه در هیچ علمی محتاج بمعلّم نبودم مؤلّف گوید
که از این قبیل حکایات از حیوانات زبان بسته بسیار
نقل کرده اند پس در صورتیکه حیوانات زبان بسته
در مهلکه واقع شوند و از روی اضطرار پناه بدرگاه
الهی برند و تضرّع نمایند خدا آنها را نجات بدهد و دعای
آنها را اجابت بفرماید چگونه میشود که دعای انسان را
که اشرف مخلوقات است از روی حقیقت بدرگاه الهی
پناه برد و دعا کند خدا دعای او را مستجاب نفرماید با
اینکه خودش در قرآن فرموده است بخوانید مرا من مستجاب

میکنم دعای شما را و در کتب معتبره نقل کرده اند که بسیاری
از مردم در مهلکه واقع شده اند و دست انها از همه
اسباب و وسائل کوتاه بوده است از روی حقیقت
بدرگاه الهی پناه برده تضرع و زاری نموده اند همان دقیقه
خدا انها را نجات داده است از ان جمله صاحب نور العیون
که نبیره مجلسی طاب الله ثراه است نوشته است که مرد صالحی
از اهل بغداد که در سنه هزار یکصد و سی و شش نیز در
حیات بوده است او گفته بود ببعضی از عدول که من
بسفری میرفتیم که از دریا باید بگذریم چون در کشتی
نشستیم کشتی ما شکست و غرق شدم من تضرع بدرگاه الهی
کردم ناگاه تخته پاره از جانب خدا بدست من امد و من بان
تخته چسبیده بزحمت زیاد خود را بجزیره رسانیدم و
چون بسیار گرسنه بودم در اطراف ان جزیره گردش
نمودم بصحرائی رسیدم در برابر خود کوهی دیدم با خود
گفتم باین کوه بالا روم شاید نظرم بکوه ابادی باشد پس

قدری

قدری از ان کوه بالا رفتم در وسط ان کوه بموضعی رسیدم
که سنگ صاف املسی بود بقدر بیست ذرع که اصلا
دست و پا کردن در ان ممکن نبود در انحال حیران بودم
که ناگاه مار بسیار بزرگی مثل درخت چنار از روی ان سنگ
صاف بسرعت تمام متوجه من گردید مجال ایمن گریزان شدم
چون در انوقت دست من از همه اسبابها و وسیلها
کوتاه بود و چاره دیگر نداشتم تضرع و استغاثه بدرگاه
الهی نمودم و عرض کردم پروردگارا چنانچه مرا از غرق شدن
نجات دادی از شر این مار و این صحرا مرا نجات بده در همان
دقیقه دیدم جانوری بقدر خرگوشی از بالای کوه بسوی
مار دوید و بسرعت تمام از دم مار بالا رفته وقتیکه
سر مار بپائین ان سنگ صاف و دمش بر بالای ان سنگ
بود بمغز سر ان مار رسیده و نیشی بقدر انگشتی از دهان
براورد بر سر ان مار فرو کرد و باز براورده دو باره فرو
کرد و ان راهی که امده بود برگشت و رفت و ان مار دیگر

از جای خود حرکت نکرد و مرد و چون آفتاب بود و هوا بسیار
گرم بود باندک زمانی عفونت بسیاری بهم رسید که
نزدیک بود هلاک شوم پس زرد آب و کثافت بسیاری
از آن مار جاری شد تا آنکه اجزای آن از هم پاشید و بغیر از
استخوان چیزی باقی نماند چون نزدیک رفتم دیدم که
آن استخوانها مثل نردبان بر زمین محکم گردیده که میتوان
از آن بالا رفت پس پا بر آن استخوانها نهاده ببالای کوه رفتم
در آن طرف کوه باغ سبز و خرمی دیدم رفتم تا داخل باغ
شدم دیدم عمارت بلندی و اشجار زیادی دارد قدری
از میوهای آن باغ خوردم و در غرفه نشستم دیدم چند
سوار از صحرا پیدا شدند و داخل باغ شدند و بزرگ
ایشان که در نهایت مهابت و جلال بود وقتیکه خواستند
غذا بخورند گفت ما مهمانی داریم در فلان غرفه او را
بیاورید غذا بخورد عقب من آمدند من ترسیدم و
نرفتم بزرگ ایشان گفت غذا برای من آوردند بعد از آن

خوردن غذا مرا طلبید بخدمتش مشرف شدم گذارش مرا
پرسید همه را عرض کردم فرمود میخواهی بنزد عیال خود بروی
عرض کردم بلی یکی از آن جماعت فرمود این مرد را بعیال خود
برسان پس همراه آن شخص بیرون آمدم چون اندک راهی رفتیم
گفت نظر کن این حصار بغداد است چون نظر کردم دیدم
حصار بغداد است و آن مرد از نظر من غایب شد در آن وقت
دانستم که آن بزرگوار مولای من حضرت صاحب الزمان عليه السلام
بود که از بیطالعی خود را از خدمتش محروم کردم و بدانکه
این حکایت را بتفصیل در هدایة الطالبین ذکر نموده ام
با حکایات دیگر از این قبیل است و در اینجا بر وجه اختصار
ذکر نمودیم و بدانکه دعاهائی که از ائمه معصومین عليهم السلام وارد
شده است که آن دعاها را خود آن بزرگواران میخوانده
اند و بشیعیان ترغیب فرموده اند که آنها را بخوانند آن
دعاها مشتمل است بر اینکه خدایا عمر مرا زیاد کن و روزی
مرا زیاد کن و بلاها را از من دور بگردان و مرا از شر دشمنان

محافظت کن و بر دشمنان غالب گردان و مانند این کلمات که
در آن دعاهاست اگر دعا این اثرها را نداشت و باعث
دفع اجل و طول عمر و باعث رفع بلا و فقر نمیشد آن
بزرگواران این دعاها را نمیخواندند و ترغیب نمیفرمودند
بشیعیان که این دعا را بخوانند و چون آنچه گفتیم دانستی
پس بدانکه بعضی دعاها اگر مستجاب نشود بجهت آنست
که مصلحت آن شخص شاید نباشد و در قرآن خدا فرموده
است عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم و عسی ان تکرهوا
شیئا و هو خیر لکم یعنی بسا هست که دوست میدارید
شما چیزیرا و حال آنکه آن چیز بد است از برای شما
و بسا هست که ناخوش دارید چیزیرا و بد میدانید و
حال آنکه آن از برای شما خیر است و همه کس این تجربه را
کرده است که بسیار اتفاق افتاده است مثلا که کسی
زنی را خواسته است بگیرد یا خانه و ملکی را بخرد یا کاری
دیگر داشته است که بسیار مایل بوده است و دعا
کرده

کرده است و آن کار نشده است بعد از چندی از برای
او ظاهر شده که اگر آن کار میشد هر ضرر زیاد و مفسده بسیار
برای او داشت و باین جهت شکر کرده است که آن کار نشد
مثل آنکه آن زن مرده است یا آنکه زنی بهتر از آن برای او
بهم رسیده یا آنکه آن ملک معیوب بیرون آمده یا ملکی بهتر
برای او بهم رسیده و همچنین در سایر امور و اگر کسی بگوید
که هرگاه چنین باشد دعا چه فایده دارد بجهت آنکه هر چه
صلاح بندگان در آنست خدا آنرا میفرماید جواب میگوئیم
ممکن است که یک چیزی بدون دعا مصلحت در دادن
آن نباشد و با دعا مصلحت باشد که مصلحت مشروط بدعا
باشد پس میگوئیم که امور بر سه قسم است بعضی هست
که با دعا نیز مصلحت خود این شخص نباشد که از برای او
ضرر و مفسده داشته باشد چنانچه گفتیم پس این را خدا
عطا نمیفرماید و بعضی هست که بدون دعا مصلحت در
دادن آن هست از خدا بدون دعا عطا میفرماید و بعضی

دیگر هست که باد عا مصلحت در دادن ان هست و بدی
دعا مصلحت نیست پس این موقوف بدعا نیست اگر دعا کرد خدا
کرامت میفرماید و اگر دعا نکرد عطا نمیفرماید و بین میگوئیم
که اصل دعا عبادتی است بهترین عبادتها که باعث قرب
بخدا میشود و لفظ صلوة که در اصطلاح بمعنی نماز است
در لغت بمعنی دعاست و نماز هم دعاست ولکن دعای
مخصوصی است که ارکان و شرایطی دارد خلاصه اگر بعضی
بندگان حاجتی از خدا بخواهند و صلاح انها نباشد
باین جهت حاجت انها را نبرآورد در احادیث وارد
شده است که خدا در عوض ان حاجت باضعاف مضاعف
در دنیا و اخرت باو کرامت میفرماید خلاصه این قدر
ترغیب بدعا وارد شده است که خدا میفرماید هر چه
میخواهید از من بخواهید و نمک اش خود را از من بخواهید
و سبزی طعام را از من طلب نمائید و نیز وارد شده است
که خدا بموسی ع خطاب فرمود ایموسی نمک طعام خود را

از من

از من بخواه تا من نخواهم نمک بتو نمیرسد و بند نعلین تو اگر
پاره میشود و دوختن انرا از من بخواه تا من نخواهم دوخته
نمیشود و شفای مریض را از خدا باید خواست خدا
تاثیری در دواها خلق فرموده است که برای امراض
نافع است ولکن دوا که وارد معده میشود تا خدا نخواهد
اثر نمیکند و طبیب هر قدر حاذق باشد همین که خدا
نخواهد شفا عطا فرماید طبیب خبط میکند که هست یک
فقیری بمرض مطبقه گرفتار میشود در کنار کوچه نان خشک
یا چیز دیگر که برای او ضرر دارد میخورد خوب میشود و
شخصی دیگر که غنی باشد بهمان مرض مطبقه گرفتار میشود
سی طبیب حاذق برای او می اورند و پنجاه بیمار پرستی
او را متوجه میشوند و انواع دواها و غذاهائی که برای
مطبقه نافع است باو میدهند او فوت میشود پس
اینها همه از جانب خداست در این صورت در همه امورات
دعا کردن و از خدا خواستن لازم است و بسیار میشود

که کسی حاجتی از خدا میخواهد و خدا مصلحت در تأخیر آن
حاجت میداند بجهت آنکه شاید در آن وقت از برای
او ضرری مالی یا بدنی یا جانی داشته باشد و باین جهت
خدا تأخیر می اندازد چنانچه مرویست که از حضرت صادق ع
سؤال کردند که آیا میشود که دعای کسی مستجاب شود
و در رسانیدن باو تأخیر شود آنحضرت فرمود بلی تا
بیست سال هم تأخیر میشود و در حدیث دیگر فرمود
که از وقتیکه موسی و هرون بر فرعون و قوم او نفرین
کردند و خدا بایشان وحی فرمود که دعای شما را مستجاب
کردم تا وقتیکه خدا فرعون را هلاک کرد چهل سال طول
کشید و نیز مرویست که امام محمد باقر ع فرمود بدرستیکه
مؤمن از خدا حاجتی سؤال میکند و خدا تأخیر می اندازد
برای اینکه دوست میدارد شنیدن آواز دعا و ناله
و زاری او را و حضرت صادق ع فرموده است که بسیار
است که خدا دعای شخصی را مستجاب میفرماید و تأخیر مینماید

تا مدتی

تا مدتی تا او زیاده دعا کند و در حدیث دیگر فرمود که
گاه هست بنده دعا میکند پس خدا میفرماید بدو ملک
که موکل اند باو که من حاجت او را مستجاب میکنم و لکن
حالا باو ندهید تا او باز دعا کند زیرا که من دوست می
دارم که صدای او را بشنوم و گاه هست که بنده دعا می
کند پس خدا میفرماید که زود حاجتش را بدهید که
من صدای او را دشمن میدارم و بدانکه چون سخن
باینجا رسید پس میگوئیم چند نفراند که دعای ایشان
زود مستجاب میشود و چند نفر اند که دعای اینها مستجاب
نمیشود از آن جمله از حضرت صادق ع مرویست که
شش دعاست که از خدا محجوب نمیشود دعای پدر
برای فرزند خود اگر باو نیکی کند و نفرین پدر بر
فرزند اگر فرزند عاق او شده باشد و نفرین مظلوم بر
ظالم و دعای مظلوم برای کسیکه او را یاری کند و
حق او را از ظالم بگیرد و دعای مؤمنی که در حق برادر

مؤمنی دعا کند که با او مواسات و احسان کرده باشد برای
خوشنودی اهل بیت پیغمبر صلعم و نفرینی که مؤمن بر کسی کند که
محتاج باو شده باشد و مضطر باشد و او قدرت بر مواسات
و احسان باو داشته باشد و نکند **و بدانکه** در احادیث
مذمت بسیار وارد شده است در حق کسیکه کسی حاجتی
از او سؤال کند و او بتواند سعی در حاجت او بکند و نکند
و نیز در حق کسیکه متولی امری از امور مسلمین بشود و اهمال
ضایع بگذارد خدا او را ضایع میگذارد و در حدیث
دیگر فرموده‌اند که هر کس والی امری از امور مسلمین بشود
و خود را پنهان کند از کسانیکه کار باو دارند و کار
سازی ایشان نکند خدا در قیامت حوائج او را بر نیاورد
و اگر هدیه از مردم بگیرد دزدی کرده است و اگر رشوه
بگیرد مشرک است و در حدیث دیگر فرموده‌اند کسیکه
حاجت برادر مؤمن خود را بر نیاورد با اینکه قدرت بر
ان داشته باشد خدا در قبرش ماری از اتش بر او مسلط

گرداند

گرداند که ابهامش را بگزد تا قیامت **و بدانکه** کسیکه سعی کند
در قضای حاجت مردم ثواب ان از هر عمل خیری زیاد
تر است و در حدیثی حضرت صادق ع فرموده‌اند که
قضای حاجت مؤمن بهتر است نزد من از بیست حج که
در هر حجی صاحبش بیست هزار درهم صرف نماید و
نیز مرویست که کسیکه حج کند خدا شش هزار حسنه
در نامه عمل او مینویسد و شش هزار گناه از او محو میکند
و شش هزار درجه از برای او بلند میکند و شش هزار
حاجت او را در دنیا و اخرت بر میاورد و بعد از ان فرمود
سعی در حاجت مؤمن بهتر است از ده حج و حدیث طولانی
است مختصر کردیم و نیز مرویست کسیکه راه رود از
برای قضای حاجت مؤمنی هفتاد و پنج هزار ملک بال
رحمت بر او بگسترانند و هر قدمی که بردارد حسنه خدا
در نامه عملش بنویسد و گناهی از او کم کند و درجه ان
برای او بلند کند و ثواب حج و عمره باو عطا فرماید و

نیز مرویست که هر کس برادر مؤمن غمکین مضطر خود را
وقتیکه بمشقت و سختی باشد غم او را برطرف کند و
حاجتش را بر اورد خدا برای او واجب کرداند هفتاد
و دو رحمت را که بیک رحمت امور معیشت دنیای
او را درست کند و باقی را ذخیره اخرت او بفرماید
و نیز مرویست که هر کس ترک نماید یاری کردن برادر
مؤمن خود را و قدرت بران داشته باشد قطعا خدا
او را در دنیا و اخرت ذلیل و خوار کرداند و نیز مرویست
که چهار نفر اند که در قیامت خدا نظر رحمت بانها می
فرماید کسیکه شخصی چیزی از او خریده باشد و پشیمان
شود و باو رد کند قبول کند و کسیکه بفریاد مضطری
برسد و کسیکه بندهٔ ازاد کند و کسیکه عزبی را زن
بدهد و نیز مرویست که هر کس رد نماید از مسلمانان
ضرر ابی را یا ضرر اتشی را یا ضرر دشمنی را خدا
کناهان او را بیامرزد و در حدیث طویلی است که

حضرت

حضرت صادق ع فرمود خدا بداود ع وحی نمود که کسی که
بر بندهٔ مؤمن من سرور و خوشحالی داخل کرداند اگر چه
بیک دانه خرما باشد بهشت را براو مباح میکردانم و
در حدیث دیکر است که هیچ عبادتی نزد خدا دوست
تر نیست از داخل کردن سرور و خوشحالی بر مؤمن
و از این قبیل احادیث بسیار است و در اینجا مقام ذکر
انها نیست و حقیر بمناسبت ان حدیثی که نفرین مؤمن
مستجاب میشود در حق کسیکه حاجتی باو داشته باشد
و او روا نکند این چند حدیث را اینجا ذکر نمودم و نیز
از پیغمبر صلعم مرویست که فرمودند چهار نفر اند که دعای
انها رد نمیشود تا انکه درهای اسمان برای انها کشوده
میشود و دعای انها بعرش میرسد دعای پدر از برای
فرزند و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای کسیکه بعمره حج رفته
باشد تا بر کردد و دعای روزه دار تا افطار نماید و
نیز از انحضرت مرویست که فرمود بپرهیزید از نفرین

مظلوم که دعای او را انجا بها میکذرانند تا آنکه خدا بسوی
او نظر میفرماید و میکوید بلند کنید دعای او را که من
مستجاب میکنم و بپرهیزید از نفرین پدر که از شمشیر
تیز تندتر است و از امام محمد باقر ع مرویست که پنج
دعاست که از خدا محجوب نمیشود دعای امام عادل و
دعای مظلوم خدا بمظلوم میفرماید البته از برای تو
انتقام خواهم کشید اکرچه بعد از مدتی باشد و دعای
فرزند صالح از برای پدر و مادرش و دعای پدر صالح
از برای فرزندش و دعای مؤمن از برای برادر مؤمن
خود غایبانه خدا میفرماید که تو را دو برابر او کرامت
کردم و از امام جعفر صادق ع مرویست که سه نفرند که
دعای انها باجابت میرسد کسیکه بحج برود پس خوب
باحوال بازماندکان او در وطنش رسیدکی کنید تا
در حق شما دعا کند و کسیکه بجهاد در راه خدا برود نیابت
کنید در باره اهل و کسان او و کسیکه بیمار باشد پس او را

بخشم

بخشم نیاورید و دلتنک نکردانید و نیز از انحضرت مرویست
که پنج نفرند که دعای انها مستجاب نمیشود مردی که خدا
اختیار طلاق زنش را بدست خودش واکذارده است
وان زن او را اذیت کند و امرد مالی داشته باشد که مهر او
را بدهد و طلاق او را بدهد و او طلاق ندهد و او را
نفرین کند و کسیکه غلام او سه مرتبه فرار نماید و او را
نفروشد و بر او نفرین کند تا انکه دفعه دیکر فرار نماید
انوقت دعا کند که خدا او را باو بر کرداند و کسی که از
زیر دیوار خم شده شکسته بکذرد و دعا کند که بر سرش
خراب نشود و کسیکه مالی بکسی قرض بدهد و شاهد
نکیرد و او حاشا کند و صاحب طلب دعا کند که خدا طلب
او را باو برساند و کسیکه قدرت بر طلب کردن روزی
داشته باشد و در خانه خودش بنشیند و طلب نکند
و دعا کند که خدایا روزی مرا بده و چون انچه کفتیم
دانستی پس میکوئیم که دعا را باید بطریقیکه کفتیم از روی

قلب بکند و دل او غافل نباشد و از جاهای دیکر امید
نداشته باشد تا انکه دعای او مستجاب شود **نظم**
ای یک دل صد دله دل را یله کن ؛ مهر دکران را ز دل
خود یله کن ؛ یک صبح باخلاص بیا بر در ما ؛ کر کار تو
بر نیاید از ما کله کن ؛ و نیز میکوئیم که صدقه یا احسانی
که کسی بکسی میکند باید برای خدا باشد نه از برای ریا
و شهرت یا غرضهای دیکر اکر هزار عمل خیر کسی بکند که
قصدش از برای خدا نباشد بلکه برای ریا و شهرت
باشد که مردم او را مدح و ثنا کویند هیچ ثمری برای او
نخواهد داشت و اکر عملی بکند از برای خدا که جزئی باشد
اجر زیاد خدا با وعطا خواهد فرمود هم چنانکه منقول است
که شیخ منصور زاهد از بزرکان دین بود چون فوت
شد شب دیکر پسرش او را در خواب دید از حال او
جو یا شد شیخ کفت ای پسر کار از ان دشوار تر است
که تو کمان میکنی چون مرا بمقام حساب بردند خطاب

الهی رسید ای شیخ هرچه از دار دنیا اورده بکو عرض کردم
خداوندا هشتاد سال نماز و روزه کرده ام ندا رسید
قبول نیست دیکر چه اورده که لایق درکاه ما باشد عرض
کردم خداوندا شصت حج کرده ام ندا رسید قبول نیست
عرض کردم صد هزار درهم از برای خوشنودی و رضای
تو بفقرا دادم ندا امد که یک درهم از ان قبول نیست عرض
کردم پانزده جهاد کرده ام ندا رسید اینها هیچ کدام قبول
درکاه ما نیست بلکه قصد تو ریا و شهرت و مدح و ثنای
خلق بود که ترا زاهد و عابد بخوانند پس چون من مایوس
شدم از اینکه عمل دیکر نداشتم با خود کفتم جهنم جای من
است ناکاه ندائی رسید که ای شیخ یاد داری که روزی
از خانه خود بیرون امدی در راه خاری دیدی که بر
سر راه مردم افتاده است ترسیدی که مبادا مسلمانان
که از انجا عبور میکنند ان خار بپای انها اذیت کند پس
دست دراز کردی وان خار را برداشتی و بجائی بردی

که عبور مردم از آنجا باشد بهمین عمل که تو خاری را از
راه بندگان من بجهت رضای من به نیّت خالص برداشتی
ما ترا آمرزیدیم و عفو کردیم بدانکه هر عملی که منظور از آن
آسایش بندگان خدا یا نفع بردن مردم باشد
اگرچه بسیار جزئی و کم باشد در درگاه الهی ضایع نمی
شود و ثواب بسیار دارد اگرچه نشاندن درختی باشد
بر سر راه بقصد اینکه بندگان خدا در سایه آن آسایش
کنند یا کوفتن میخی باشد در جائی که مردم چهارپای خود
را بآن بندند چنانچه در کتاب ابواب الجنان گفته است
مرویست که مردی بسفر میرفت میخی با خود برداشته که
هرجا فرود آید آن میخ را بزمین بکوبد و چهارپای خود را
به بندد در یکی از منازل میخ را که بزمین کوفت دیگر
برنداشت و در آنجا گذاشت بقصد اینکه هر یک از بندگان
خدا که بآنجا رسند چهارپای خود را بآن ببندند تا
آنکه وقتی شخصی بشتاب از آن راه میرفت پایش بآن میخ

برآمده

برآمده اذیّت بپای او رسید چند قدم که از آنجا گذشت
بخاطرش رسید که شاید دیگری هم از این راه عبور
کند پایش باین میخ برخورد و زخم شود با خود گفت بهتر
آنست که این میخ را از اینجا بکنم تا اذیّتی بکسی نرساند پس آن
میخ را بیرون آورد بقصد راحت بندگان خدا پس چون
هردو راحت خلق را خواستند و نیّت هردو خوب بود
اگرچه یکی میخ را کوفت و دیگری بیرون آورد خدا هر
دو را ثواب عطا فرمود چنانچه مرویست از پیغمبر ص که
فرمودند اِنَّمَا الاَعمَالُ بِالنِّیَّاتِ خلاصه آن است که هیچ
عملی بهتر و بالاتر از این نیست که کسی خیرخواه بندگان
خدا باشد و قصدش این باشد که عملی بکند که بکار مردم
بیاید و برعکس هیچ عملی بدتر و گناه آن عظیم تر از این
نیست که کسی بدخواه بندگان خدا باشد و پیوسته
کارهائی بکند که باعث اذیّت بندگان خدا باشد و
همیشه بفتنه و فساد مشغول باشد و در ظاهر لباس

میشود و در باطن کرک باشد که هیچ کس از شر او آسوده
نباشد پناه میبرم بخدا از کسانیکه حمایت این جور اشخاص
را بکنند و او را منع نکنند و بدانکه از آنچه گفتیم جواب
از سؤال اول واضح و روشن شد **فصل دویم**
در بیان جواب از سؤال دویم **بدانکه** جواب از سبب
تعدد پیغمبران و نسخ بعضی احکام بر وجه اختصار آن است
که شبهه نیست در اینکه خدا تعالی آنچه میفرماید همه
از روی حکمت و مصلحت است بلکه آنچه اصلح بحال
بندکان و نظام عالم است آنرا میکند و بعد از آنکه بندکان
خدا را عالم بهر چیز و قادر و توانا و حکیم دانستند دیکر
شبهه برای ایشان باقی نمیماند که تعدد پیغمبران و نسخ و
تغییر بعضی تکالیف باین معنی که بعد از این برای نسخ
خواهیم گفت از روی حکمت و مصلحت بوده است
اگرچه حکمت و مصلحت آن بر بندکان پنهان بوده باشد
و آنرا ندانند مثل بسیاری از تکالیف و احکام شرعیه است

که

که بندکان حکمت و مصلحت آنها را نمیدانند ولکن
واجب است بر ایشان که آنها را بجا بیاورند و اما جواب
بر وجه تفصیل این است که میگوئیم که ممکن است سبب
تعدد پیغمبران از چند وجه باشد اول اینکه میگوئیم
لازم میشود تعدد پیغمبران بسبب تبدیل زمانها و تغییر
اوضاعها و منقلب شدن مصلحتها بمفسدها در بسیاری
از امور و مختلف شدن مدرکهای مردم بسبب اختلاف
زمانها و مکانها و تفاوت کردن نفسهای مردم زمان پیش
با زمان بعد در قبول کردن بعضی تکالیف و قبول نکردن
و تفاوت کردن اهل زمانی با زمانی دیکر در تحمل بعضی
از تکالیف که مشقتی دارد بواسطه اختلاف مزاجها و
استعدادات بحسب زمان و مکان و ادراک و تفاوت
کردن در اثر کردن کلام هر پیغمبری که تازه می آید در
طبیعتهای مردم دویم آنکه میگوئیم که با وجود اینکه هیچ
مزاجی و هیچ یک از افراد انسان شایسته اینکه همیشه

باقی باشد نیست و بر فرض اینکه یک پیغمبری در همه زمانها
باقی بماند عادت بر رفتار و گفتار او شده عظمی از برای او
در قلوب مردم باقی نمیماند و این مطلب باتفاق صاحبان
همه ملتها و مذهبها در باب حضرت نوح ع که قدری طول
عمر داشت ظاهر شد سیم آنکه میگوئیم که در تعدد پیغمبران
از بسیاری معجزات که از هرکدام از انها صادر میشود و از
تکرار قولهای انها حجتهای متکثره مختلفه و تاکیدات کامله
حاصل میشود و باین جهت وثوق و اعتماد و اعتقاد مردم
زیادتر و قوی تر میشود و گاهی میشود که در یک زمان بواسطه
انس و الفت اهل هر قبیله با قبیله خود و قبول نکردن حرف
کسی که از غیر قبیله خود بوده باشد لازم میشود تعدد پیغمبران
که هرکدام از انها مبعوث بر طائفه جداگانه و مملکتی علیحده
باشند چهارم آنکه میگوئیم که مصالح بندگان بر حسب اختلاف
زمانها مختلف میگردد و هر زمانی اقتضای یک چیزی می
کند مثل مریض که مختلف میگردد احوال او در کیفیت مرض

وچگونگی

و چگونگی معالجه و بکار بردن دواها بحسب اختلاف مزاجها
و زمانها و ولایتها و بحسب زیاد شدن مرض و کم شدن
ان خلاصه هر وقتی اختصاص بدوای خاصی دارد گاهی
میشود که دوای مخصوصی در یک زمانی از برای مرض مخصوصی
نافع است بحسب مزاج اهل ان زمان که همان دوا از برای
همان مرض در زمانی دیگر ضرر دارد بجهت تفاوت
مزاج اهل این زمان با ان زمان همچنین است مبعوث
کردن پیغمبران که در هر زمانی بر حسب مصلحت حال ان
زمان و اقتضای وقت پیغمبر تازه خدا میفرستد و احکام
و تکالیف را موافق مصلحت اهل ان زمان و استعداد
انها قرار میفرماید تا اینکه منتهی شد برسالت پیغمبر ما
محمد بن عبدالله صلعم که شریعت او ناسخ همه شریعتها است
و احکام او تا قیامت باقی است و قران که یکی از معجزات
انحضرت است تا قیامت باقی گذارد که اگر همه جن و انس
جمع شوند یکسوره بلکه یک ایه بمثل ان نمیتوانند بیاورند

و دوازده وصی و خلیفه از آنحضرت داشت که امام دوازدهم
الحال زنده و غایب است و بکار شیعیان می آید و وقتیکه
عالم پر از ظلم و جور شود باذن خدا ظاهر خواهد شد و
عالم را پر از عدل و داد خواهد فرمود و هم چنین هر یک
از ائمه رجعت بدنیا خواهند فرمود و تفصیل این
مطالب را در کتاب هدایة الطالبین نوشته ام و بطریقی
ثابت کرده ام که هیچ شبهه برای هیچ کس باقی نماند خلاصه
آن است که احکام شرعیه مبنی بر ملاحظه مصلحتهای
بندگان است پس هر جا که تغییر در مصلحت بهم رسد
خدای تعالی حکم را تغییر میدهد پس احکام شرعیه تابع
مصالح و مفاسد است و مصالح و مفاسد مختلف می
شود بواسطه خصوصیات و اعتبارات و اضافات
و حالات و نیز نسبت باختلاف مدرکهای مردم بسبب
اختلاف ازمنه و امکنه و نسبت باختلاف امزجه و
استعدادات در متحمل شدن بعضی از تکالیف و متحمل نشدن

مختلف

مختلف میشود باین سبب منقلب میشود بسیاری از مفاسد
بمصالح و واضح است که خدا احتیاج بعبادات ناقصه بندگان
ندارد بلکه قرار داد عبادت از بابت ملاحظه مصلحت خود
ایشان است پس بدون شبهه در وقت تغییر مصلحت تغییر
حکم لازم خواهد بود و یک سبب فرستادن پیغمبران
متعدد این است پس از آنچه گفتیم دانسته شد که سبب
تغییر احکام از جهت جهل بواقع نیست بلکه بجهت تغییر
مصلحت است و بدون شبهه مصلحت تغییر می یابد و خللی
بعلم الهی ندارد زیرا که خدا امر نفرموده است بچیزی مگر آنکه
عالم بود بمصلحت آن چیز در آن وقت و در همان وقت عالم
بود باینکه بعد از این در وقت دیگر آن مصلحت نخواهد
بود و نهی و منع از آن چیز خواهد فرمود پس از آنچه گفتیم
دانسته شد که نسخ جایز است و در حقیقت نسخ تخصیص
در ازمنه است باین معنی که در ظاهر حال مردم چنان گمان
میکنند که باید عمل باین حکم همیشه بشود و لکن خدا در اول

این حکم را مختص بزمان مخصوص معینی قرار فرموده بود که
خود عالم بود با اینکه بعد از گذشتن ان زمان مخصوص
ان حکم را بواسطه تغییر مصلحت تغییر خواهد داد پس در
این صورت همین که ان زمان تمام شود و گفته شود
بس است دیگر این کار را نکن خواه بدلی برای او قرار
بدهد یا ندهد ان حکم را منسوخ و رافع ان را ناسخ میگویند
و ان وقت بر مردم ظاهر میشود که این حکم مخصوص بان
زمان معین بوده است و این از باب بدای محال نیست
یعنی پشیمانی که مستلزم جهل و نقص خدا تعالی میباشد
پس در حقیقت ظاهر شدن چیزیکه ظاهر نبوده است
از برای خدا محال است و لکن ظاهر شدن چیزیکه ظاهر
نبوده است از برای خلق و از برای خدا اظهار بوده است
جایز است پس این اگر در تکلیفات باشد ان را نسخ می
نامند و اگر در تکوینات باشد ان را بدا میگویند و بدا
باین معنی که شیعه اثنی عشریه بان قائل اند جایز است و

باین

باین معنی عیبی و نقصی وارد نمی اید بلکه اهل هر مذهبی در
حقیقت نباید منکر ان باشند چنانچه در فصل بعد در
جواب از سؤال سیم این مطلب را واضح تر و روشن تر
خواهیم نمود و چون بنا بر اختصار است بیش از این مطلب
را طول نمیدهیم خلاصه ان است که جناب اقدس الهی
حکیم و علیم است و انچه فرموده است از نسخ جمله از
شریعتها و فرستادن پیغمبران بسیار همه موافق حکمت
و مصلحت بوده است اگر چه بندگان ان حکمتها و مصلحتها
را ندانند و بدانکه بدا بفتح باء یکنقطه و دال بی نقطه و الف
ممدوده بر وزن سماء مصدر معتل اللام واوی از باب
نصر است و در چند معنی استعمال شده است و بدای
الهی بهمان معنی است که گفتیم و بدا در فارسی بدون مد است
بر وزن صبا و چون انچه گفتیم دانسته شد پس بدانکه
نسخ بسیار واقع شده است در شریعتهای پیغمبران چنانچه
گوشت هر جنبنده که بر روی زمین بود از حیوانات

در شریعت حضرت ادم ع حلال بود و بعضی از انها در شریعت
نوح ع حرام شد و نیز نماز نصاری مخالف با نماز یهود است
و نیز زن متعدد گرفتن در شریعت موسی ع جایز است
و در شریعت عیسی ع زیاده بر یک زن گرفتن حرام است
و نیز ختنه در شریعت موسی جایز است و در شریعت عیسی
ختنه جایز نیست و نیز جمع کردن میانه دو خواهر در
شریعت موسی حرام است هم چنانکه در شریعت محمد صلعم نیز
جمع میانه دو خواهر حرام است ولکن در شریعت حضرت
ادم و نوح جمع میانه دو خواهر حلال بود خلاصه آنست
که نسخ بسیار در شریعت پیغمبران گذشته و شریعت پیغمبر ما
از تحویل قبله و غیر آن واقع شده است که اگر همه را ذکر
کنیم بطول می انجامد و بدانکه در زمان حضرت ادم که
خدا گوشت همه حیوانات را حلال فرموده حکم باینکه تا
قیامت حلال باشد نفرموده بلکه خدا عالم بود باینکه در
زمان نوح بجهت تغییر مصلحت بعضی از انها را حرام خواهد

فرمود

فرمود و نیز جمع میانه دو خواهر را که در زمان ادم و نوح
حلال فرموده حکم باینکه همیشه حلال باشد نفرموده بلکه
خدا عالم بود باینکه در زمان موسی و محمد صلعم بجهت تغییر
مصلحت حرام خواهد فرمود و هم چنین است در همه چیز
هائیکه نسخ شده است چنانچه پیش از این اشاره باین مطلب
نمودیم **فصل سیم** در بیان جواب از سؤال سیم است
بدانکه انچه در سؤال است که ایه شریفه کُلَّ یومٍ هو فی شانٍ
و نیز ایه شریفه یَمحُوا اللّٰه ما یشاء و یُثبِت و عنده امّ الکتاب
منافات دارد با حدیث جفّ القلم بما هو کائنٌ الی یوم
القیمة که از پیغمبر صلعم مرویست جواب میگوئیم که این دو ایه
منافاتی با این حدیث ندارد و نیز میگوئیم که چون مسئله
بَدا را بسیار از عوام نشنیده اند و معنی انرا نفهمیده اند
از این جهت چنان خیال میکنند که معنی بَدای الهی اینست
که خدا پشیمان شد از ان حکمی که اول تقدیر کرده بود
و باین جهت تغییر داد پس میگوئیم که این بَدا در حقّ

خدا محال است و مستلزم جهل و نقص خدای تعالی میباشد
بلکه بدای الهی که شیعه امامیه بآن قائل‌اند بآن معنی است
که در جواب سؤال پیش بر سبیل اختصار ذکر نمودیم و
در اینجا نیز اولاً احادیثی که در باب بدا وارد شده بعضی
از آنها را ذکر مینمائیم تا معنی بدا واضح‌تر و روشن‌تر شود
و بعد از آن معنی آیه کل یوم هو فی شان و معنی آیه یمحو الله
ما یشاء و یثبت را با احادیثیکه در تفسیر این دو آیه وارد
شده ذکر میکنیم تا خوب معلوم شود که این دو آیه منافاتی
با این حدیث جف القلم ندارد بدانکه احادیث در باب
بدا بسیار است از آنجمله در کتاب کافی و بصایر الدرجات
از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که
فرموده‌اند بدرستیکه از برای خدا دو علم است یکی علمی است
که پوشیده است در خزانه غیب خودش که هیچ کس نمی
داند از آن مگر خودش و از این علم است بدا و یکی دیگر
علمی است که تعلیم کرده است او را بملائکه و پیغمبران

خودش پس ما ائمه میدانیم آن علم را که بملائکه و پیغمبران
تعلیم کرده است و نیز در کافی از آنحضرت مرویست که
فرموده‌اند هر کس گمان کند که خدا را بدا میباشد از روی
نادانی پس از او بیزاری جوئید و دوری کنید و نیز در
همان کتاب از آنحضرت مرویست که فرموده بدا نشده از
برای خدا در چیزی مگر آنکه بوده در علم او پیش از بدا شدن
که در این چیز بدا خواهد نمود و نیز در همان کتاب از آن
حضرت مرویست که فرموده‌اند بدرستیکه بدای خدا نه
از روی جهل و نادانی است و نیز در همان کتاب از آن
حضرت مرویست که فرموده بدرستیکه خدا خبر داد محمد را
با آنچه شده است از وقتیکه شروع بدنیا شده و بهر چه
خواهد شد تا دنیا تمام شود و خبر داد پیغمبر را بامور یکه
حتمی است از این اموری که خواهد شد و آنچه سوای
اینها است که معلق بمشیت الهی است اینها را به پیغمبر خبر
نداد و پوشیده ماند نزد خدا اگر خواهد تقدیم میکند

واگر خواهد تاخیر میکند واگر خواهد اثبات میکند ونیز در
همین کتاب و توحید صدوق از امام رضا ع مرویست
که فرمود نفرستاد خدا پیغمبری را مگر بحرام کردن شراب و
اینکه اقرار کند برای خدا ببدا ونیز در کتاب کافی از
امام محمد باقر ع مرویست که فرمود از جمله کارها کارها
ئیست که مجهول است نزد همه مخلوقات و پوشیده است
نزد خدا تقدیم میکند از آن کارها آنچه را که میخواهد و
مصلحت در تقدیم آن میداند و تاخیر میکند از آن کارها
آنچه را که میخواهد ونیز در کافی و توحید صدوق از
حضرت صادق ع مرویست که هرگاه مردم میدانستند
ثواب را که در اقرار ببدا هست سست و خسته نمی شدند
از سخن گفتن و تحقیق آن ونیز در کافی و توحید مرویست
که آنحضرت فرمودند پیغمبر نشد هیچ پیغمبری تا اینکه اقرار
نمود از برای خدا پنج چیز را اول آنکه اقرار نمود باینکه خدا
را بدا میباشد و آن چهار چیز دیگر را چون اینجا محل حاجت

نیست

نیست ذکر نکردیم ونیز در کافی و توحید صدوق از آن
حضرت مرویست که فرمودند نفرستاد خدا هیچ پیغمبری را
مگر آنکه اقرار گرفت از او بسه چیز که یکی از آنها اینست که
اقرار نمود باینکه خدا تقدیم میکند آنچه را که مصلحت در
تقدیم آن میداند و تاخیر میکند آنچه را که مصلحت در تاخیر
آن میداند **وبدانکه** این تقدیم و تاخیر معنی بدا است و بعضی
گفته اند که سبب اقرار گرفتن از پیغمبران باینکه خدا را بدا
میباشد بجهت آن است که اقرار کنند پیغمبران باینکه از
برای خدا در هر روزی حکمهائی (کارها) است که احداث میکند در
هر روزی بر حسب حکمت و مصلحت بندگان که ظاهر نیست
نزد خود آنها و اقرار گرفتن از پیغمبران بر این مطلب بجهت
رد بر کسانیست که میگفتند خدا در ازل تقدیر همه امور را
کرده است و حالا بیکار است و یهود همین طور میگفتند
چنانچه صدوق در کتاب توحید گفته است و خدا در
قرآن نیز فرموده است ونیز در کافی و کتاب توحید صدوق

مرویست از انحضرت که فرمودند هیچ تعظیمی نشد خدارا
مانند تعظیمیکه ان اقرار نمودن بر بدا باشد از برای خدا
چه ان اصل همه تعظیمهاست و نیز در کافی و توحید مرویست
است که فرمودند عبادت کرده نشد خدا بعبادتی که
مثل اقرار نمودن بنده باشد باینکه خدارا بدا میباشد
و نیز در کافی و توحید صدوق روایت کرده است از
منصور بن حازم که گفت پرسیدم از امام جعفر صادق ع
که ایا امروز چیزی بوده باشد که در علم خدا دیروز گذشته
نبوده باشد انحضرت فرمودند نه هر کس باین قائل
شود خدا او را خوار و ذلیل میکرداند گفتم ایا انچه
بوده است وانچه خواهد شد تا روز قیامت همه اینها
در علم خدا بود فرمودند بلی پیش از خلق کردن خلق و
نیز در کافی روایت کرده است از فُضَیل بن یَسار که
شنیدم امام محمد باقر ع فرمودند علم خدا در حوادث
اینده دو قسم است یکی نزد خدا مخفوظ است و مطلع نکرده

بران علم هیچ یك از مخلوقین را و قسم دویم تعلیم کرده انرا
بملائکه و پیغمبران خود پس انچه را تعلیم بملائکه و پیغمبران
کرده موافق قول اینها خواهد شد دروغ گو نمیکند خود
را نزد ملائکه و پیغمبران و نه ملائکه را نزد پیغمبران و نه
پیغمبران را نزد خدا محفوظ است تقدیم میکند از جمله
ان انچه را که میخواهد تقدیم انرا و تاخیر میکند از جمله ان
انچه را که میخواهد تاخیر انرا ثابت میکند انچه را که میخواهد
ثابت کردن انرا و یکی از اجله علما بعد از نقل این حدیث
گفته است قول انحضرت که فرمودند تقدیم میکند خدا
انچه را که میخواهد و تاخیر میکند انچه را که میخواهد مراد ان
حضرت انست که گاه باشد که ملائکه و پیغمبران و اوصیا
اینها مظنه واقع شدن چیزی را بر وجه تاخیر نمایند
و خدا انرا تقدیم نماید و گاه باشد که ایشان مظنه
واقع شدن چیزیرا بر وجه تقدیم نمایند و خدا تاخیر
کند ان چیزرا و این دو قسم داخل محو است و مراد بقول

۲ نزد ائمه و علمای که نزد

انحضرت که فرموده‌اند ثابت میکند خدا انچه را که محو اهل
انست که گاه باشد که ملائکه و پیغمبران و اوصیا شک
داشته باشند در چیزی و خدا اعلام کند ایشان را
و میتواند بود که مراد اعمّ ازاین باشد و شامل باشد
این را که ظنّ داشته باشد و ان ظنّ را بمرتبه علم
رساند و نیز در کافی از امام محمد باقر ع مرویست که
سؤال کردند از انحضرت از تفسیر ایه شریفه قضی اجلاً
وَاَجَلٌ مُسمًّی عِنْدَهُ انحضرت فرموده‌اند هُمَا اَجَلانِ اَجَلٌ
مَحْتُومٌ وَاَجَلٌ مَوْقُوفٌ بدانکه این ایه در سوره انعام است
که تمام این ایه این است هو الذی خلقکم مِن طِینٍ ثُمّ قضی
اجلاً واَجَلٌ مُسمًّی عِنْدَهُ یعنی اوست خدائی که خلق کرد
پدر شما را از گِل پس حکم کرد یعنی اراده جزمی کرد یک
اجل را که چون ان اجل بسر اید مرگ برسد و اجلی دیگر
نام برده شده و معیّن شده نزد خدا و دیگری علم بان
ندارد پس انحضرت فرموده‌اند انها دو اجل‌اند یکی اجل حتمی است

و دیگری

و دیگری اجل موقوف است نزد خدا یعنی موقوف بمشیّت
جدیده و خواستن تازه ایست پس این اجل معلّق است
که خدا انرا بسبب دعا و صدقه و صله رحم و مانند انها
تاخیر می اندازد و بسبب قطع رحم و مانند ان پیش می اندازد
و همین بَدا است و نیز مرویست که از جمله امور امری
است که موقوف است نزد خدا مقدّم میدارد از انها
انچه را که میخواهد و تاخیر می اندازد از انها انچه را که می
خواهد و بعضی از علما گفته اند که معنی اُمُور موقوفه ان است
که تقدیر کرده شده است انها در اول در لوح محفوظ
و ثبت شده است در ان بر وجهی پس بعد از ان تغییر داده
میشود بسبب دعا یا صدقه یا صله رحم و مانند انها بوجهی
دیگر و همین معنی بَدا است و نیز خدا در قران در سوره
نوح فرموده است انّا ارسلنا نوحاً الی قومه اَنْ اَنذِر
قومک من قبل ان یاتیهم عذاب الیم قال یا قوم انّی لکم نذیر
مبین ان اعبدوا الله واتّقوه واطیعون یغفر لکم من ذنوبکم

ویؤخرکم الی اجلٍ مسمّی یعنی بدرستی که ما فرستادیم نوح را
بسوی قوم خودش و باو گفتیم بترسان قوم خود را پیش
از آنکه بیاید بایشان عذابی دردناک که طوفان باشد
نوح گفت بانها ای قوم من بدرستی که من شما را ترسانندۀ
ام آشکارا باینکه بپرستید خدا را بیگانگی و بترسید از
عقوبت او و بپرهیزید از نافرمانی او و اطاعت بکنید مرا
زیرا که اطاعت من اطاعت خداست تا بیامرزد خدا گناهان
شما را که پیش از ایمان آوردن کرده اید و تا اینکه تاخیر
بیندازد شما را و زنده بدارد تا اجل نام برده شده یعنی
باقصای مدّت عمر و اطول آن که مقدّر شده است بشرط
ایمان آوردن و اطاعت کردن در تفسیر منهج الصادقین و
مجمع البیان و غیر آنها گفته اند که این دلالت میکند بر
ثبوت دو اجل زیرا که در وعدۀ تاخیر انداختن تا اجل
مسمّی شرط پرستیدن خدا و اطاعت و تقوی کرده است
و چون ایمان نیاوردند بعذاب طوفان گرفتار شدند

و همه آنها پیش از رسیدن اجل اقصی هلاک شدند پس
اگر ایمان می آوردند خدا آنها را بیکدفعه بطوفان هلاک
نمیکرد بلکه اجل آنها را تاخیر می انداخت تا آنکه باجل مسمّی
که مقدّر شده بود بمیرند و همین بدا است و در تفسیر
نیشابوری گفته است خدا قوم نوح را بجهت ایمان آوردن
و تقوی و اطاعت کردن آنها دو چیز بانها وعده فرموده
است یکی دفع ضرر آخرت که آمرزیدن گناهان ایشان
باشد و دویم رسانیدن آنها بمنافع دنیائی و آن تاخیر
انداختن اجل فوت آنهاست تا اجل اقصی الامکان و بدا نکرد
خدا بعد از این آیات میفرماید انّ اجل الله اذا جاء لا یؤخّر
لو کنتم تعلمون یعنی بدرستیکه مدتی که خدا تقدیر کرده
است در وقتیکه بیاید بر وجه مقدّر و مقرّر تاخیر نمی افتد اگر
شما از اهل علم هستید که بفکر و نظر میدانید که در اجل مقدّر
تاخیری نیست و در تفسیر مجمع البیان و تفسیر منهج الصادقین
روایت کرده اند که مراد از اجل روز قیامت است یعنی

البتّه قیامت می اید و از وقتیکه وقوع ان از خدا مقرّر و موقّت
است تاخیر نمی افتد و نیز در مجمع و صحیح گفته اند که می تواند
بود که این ایه ان اجل الله حکایت باشد از کلام نوح که بقوم
خودش گفت که اجل خدا از برای عذاب شما وقتیکه بیاید
تاخیری دران نیست و نیز گفته اند که جایز است اینکه
بوده باشد اِخباری از خدا یتعالی و در تفسیر بیضاوی
گفته است که بعضی گفته اند مراد با جل خدا اجل اطول است
و در بعضی تفاسیر گفته است انّ اجل الله یعنی مدتی که
خدا مقرّر فرموده است از برای عذاب کردن شما هرگاه
بیاید تاخیر نمی افتد هرگاه شما بدانید صحّت این راه
اینه ایمان می اورید **و بدانکه** از معنی ایه شریفه فاذا
جاء اجلهم لا یستاخرون ساعةً و لا یستقدمون نیز
سؤال شده بود پس میگوئیم که این عبارت اخر ایه است
و تمام این ایه اینست که در اوائل سوره اعراف خدا
میفرماید و لکلّ امّةٍ اجل فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون

ساعة

ساعةً و لا یستقدمون و اَجَل بتحریک چند معنی دارد بمعنی
انتهای وقت است در مردن و بمعنی مدّت و وقت
رسیدن قرض است و بمعنی مدّت هر چیزی نیز میاید
و جمعی از مفسّرین گفته اند مراد باجل در این ایه مدت و
وقت نزول عذابست که خدا بجهت تسلیه پیغمبر ص در
تاخیر عذاب کُفّار مکّه این ایه را فرستاد و معنی ان
این است و از برای هر امتی که تکذیب پیغمبر خودشان را
میکنند مدّتی و وقتی است معیّن برای نازل شدن عذاب
بران کسان از ان امّت که ایمان نیاورده اند و چون
ان مدتی که مهلت داده شده بانها برسد تاخیر نیفتد
هلاکت انها از ان مدت بلکه همینکه ان مدّت بسر اید
عذاب بر انها نازل میفرماید و مراد بساعت ساعت عرفی
است که ان کوتاه ترین اوقات است نه ساعت نجومی
یعنی بهیچ وجه اصلاً ان مدّت پیش و پس نمی افتد
و مقصود ترسانیدن کفّار مکّه است و بعضی گفته اند

ساعتی و پیش هم
نیفتد از انکه
ساعتی است

مراد باین اجل در این ایه اجل عمر است وجواب ان این است
که اگر مراد اجل عمر باشد باید خدا بفرماید و لکلّ احدٍ اجلٌ
پس اینکه فرموده اند و ان برای هر امّتی اجلی است و ضمیر
اجلهم نیز بامت بر میگردد پس معنی ان چنین میشود که
در وقتیکه اجل امّت برسد تاخیر نمی افتد و پیش هم
نمی افتد پس میگوئیم اجال عمر امّت متفاوت است و اجل
همه انها یکدفعه و در ان واحد نیست و هر امتی را که
خدا عذاب بر انها نازل کرد همه انها را یکدفعه هلاک
کرد پس در این صورت باید مراد از اجل همان اجل و
مدت وقت نزول عذاب باشد وجمعی از مفسّرین گفته
اند که معنی لا یستاخرون ساعةً و لا یستقدمون لا
یطلبون التاخّر و التقدّم است یعنی امّت طلب نمیکنند
تاخیر انداختن ان مدّت را یا تقدیم انرا بجهت شدّت
هولی که دارند یا بجهت مایوسی که دارند که اگر طلب
کنند تاخیر یا تقدیم را خدا اجابت انها را نخواهد فرمود

وبعض

وبعضی گفته اند که وقت سر امدن اجل محال است عقلا
واقع شدن این اجل در وقت متقدّم پس معنی و لا
یستقدمون چه چیز است وچگونه طلب تقدیم میکنند
وجواب ان این است که امدن اجل محمول است بر نزدیک
شدن اجل چنانچه عرب هر وقت زمستان نزدیک می
شود میگویند جاءَ الشتاء یعنی زمستان امد پس با نزدیک
شدن اجل صحیح است طلب تقدیم کردن از ان وقت یا
طلب تاخیر از ان وقت وبدانکه بر فرض اینکه مراد از اجل در
ایه مدت عمر باشد ممکن است که بگوئیم که از ایات و احادیث
که ذکر نمودیم معلوم شد که دو اجل است یکی اجل حتمی و
یکی اجل معلّق که بسته بمشیّت الهی است که بواسطه اسبابی
که خدا خودش قرار فرموده است مثل صدقه و دعا
وصله رحم وطاعت وعبادت کردن ان اجل را تاخیر
می اندازد و نیز بواسطه اسبابی دیگر مثل قطع رحم و ظلم
کردن و زنا کردن و قسم ناحق یاد نمودن و پاره معاصی

دیکران اجل را پیش می اندازد پس از این ایات و احادیث
معلوم میشود که مراد باجل در این ایه اجل حتمی است و
نیز میکوییم که معنی این ایه انست که اجل مطلقا هر اجلی
که باشد پیش و پس نمی افتد این در صورتی است که
اسبابی که خدا خودش سبب فرموده است از برای پیش
افتادن اجل یا تاخیر افتادن ان بعمل نیاید و اکر سبب تقدیم
اجل یا تاخیر ان بعمل بیاید تقدیم یا تاخیر بعمل خواهد امد
و در حدیث وارد شده است که فرموده اند ابی الله ان
یجری الامور الا باسبابها یعنی ابا کرده است خدا اینکه
جاری نماید همه امور را مکر باسبابی که برای ان امور مقرر
فرموده است پس همین که سبب موجود شد مسبّب هم
موجود میشود و همه سببها را خدا مقرر فرموده است
پس میکوییم که خدا صدقه و دعا و صله رحم و مانند اینها
را سبب قرار فرموده است از برای طول عمر و زیاد شدن مال و شفا
یافتن از مرض و رسیدن بسعادت دنیا و اخرت و

امر دنیه

امر دنیه شدن و قطع رحم و ظلم و قسم الهی را بنا حق یاد نمودن
و پاره از کناهان دیکر را سبب قرار فرموده است از برای
کوتاه شدن عمر و فقیر شدن و فنا شدن و قطع نسل شدن
و شقاوت دنیا و اخرت و داخل جهنم شدن خلاصه
اکر کسی تامل نماید و تتبع تام در ایات و احادیث نماید بلکه
کتب پیغمبران پیش از پیغمبر ما را هم ملاحظه نماید میفهمد که
خدا همه امور این عالم را باسباب مقرر فرموده است ۴
و بدانکه در احادیث وارد شده است که زنا باعث
بسیاری موت فجاه و نزول وبا و بلاء است و نیز
باعث کوتاهی عمر و حبس رزق است و نیز ترک امر بمعروف
و نهی از منکر باعث نزول وبا و بلا و مسلط شدن اشرار
بر اخیار است و نیز باعث مستجاب نشدن دعای اخیار
است و نیز ظلم باعث نزول عقوبت و کوتاهی عمر است
و عاق والدین باعث رد دعا و مستجاب نشدن است
و نیز ترک اعانت مظلوم باعث نزول بلا است و قطع

۴ و نیز خدا در سوره نوح فرموده [illegible]
[illegible]

رحم و قسم ناحق یاد کردن باعث کوتاه شدن عمر است و نیز
سوء نیّت و خبث سریرت و نفاق کردن و تاخیر انداختن
نمازهای واجبی از وقت آنها و فحش گفتن و ترک احسان
و انفاق و صدقه کردن و سخن چینی کردن باعث ردّ
دعاست و نیز ترک شکر باعث تغییر نعمتهای الهی است و
نیز قرض کردن بغیر نیّت ادا و اسراف کردن باعث دریدن
پرده است و نیز جور حکّام در حکم کردن و شهادت دروغ
دادن و کتمان شهادت و ندادن زکوة و ندادن قرض
و ندادن اسباب خانه را بعاریه بهمسایگان یا غیر آنها و ظلم
کردن بر یتیم و قساوت قلوب بر فقرا اینها باعث قطع
باران است **وبدانکه** انچه گفتیم عقوبت دنیائی این
اعمال است و چون بسیاری از این اعمال نیز حرام است
عقوبت اخرت آنها نیز جداگانه است و بسیاری از اعمال
دیگر هست که هر کدام باعث یک عقوبتی است در دنیا
غیر از عقوبت اخرت که آنها را ذکر نکردیم **وبدانکه**

هرگاه کسی عملی بکند که باعث کوتاه شدن عمر باشد مثلا
و عملی دیگر یا چند عمل دیگر بکند که باعث زیاد شدن
عمر باشد در این صورت ظاهر این است که خداوند عالم
عمر او را کوتاه نکند بلکه مقتضای ایات و احادیث این است
چنانچه این مطلب ظاهر میشود از حدیثی که در فصل اول
از حیوة القلوب نقل کردیم در خصوص آن شخصی که جوجهای
کبوتر را از اشیانه او بر میداشت و هم چنین است در
سایر اعمال پس باید انسان اعمال خیر را زیاد بکند و لکن
اگر آن عمل بد عقوبت اخروی هم داشته باشد آن بجای
خودش خواهد بود اگر توبه نکند و در اخرت اعمال خوب
و بد او را خواهند سنجید و اینجا جای تفصیل این مسئله
نیست بلکه تفصیل انرا در هدایة الشیعة و هدایة الطالبین
ذکر نموده ام **وبدانکه** خدا در سوره نحل حکایت مشرکین
و بت پرستان را میفرماید که قرار میدهند از برای خدا
شریک و نیز قرار میدهند از برای خدا شریک و نیز قرار

میدهند از برای خدا دختران و میگویند ملائکه دختران
خدایند و بعد از ان در حق انها میفرماید ولو یؤاخذ
الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابّة ولکن یؤخرهم
الی اجل مسمّی فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون
بدانکه مراد بناس در این ایه همه مردم نیستند و گناه از
انها صادر نمیشود که مستحق عذاب باشند بلکه مراد بناس
مشرکین اند که خدا پیش از این ایه ذکر انها را فرموده است
یا انکه مراد همه گناهکارانی هستند که مستحق عذاب اند و
جمعی از مفسرین گفته اند که مراد بدابّه نیز مشرکین اند چنانچه
از ابن عباس روایت شده و نیز دلیل است بر ان ولکن
یؤخرهم الی اجل مسمی و نیز دلیل است بر ان ایه شریفه انّ
شرّ الدوابّ عند الله الذین کفروا و معنی ایه این است
که خبر میدهد خدا باینکه هرگاه بود که مواخذه میکرد خدا
مشرکان و عاصیان را بسبب شرک و معاصی انها و تعجیل
میکرد در فرو فرستادن عذاب بر انها هر اینه باقی نمیماند

تا اگر تنها مراد انبیا و اوصیا شود بجز انکه انها طاهر باشند

بر روی

بر روی زمین هیچ جنبنده از اهل تکلیف که مباشر شرک و
عصیان شده باشند مراد انست که اگر خدا مردم را بسبب
کفر و شرک هلاک میکرد اولادی از برای انها باقی نمیماند و
نسل انها باطل میشد و بعضی گفته اند مراد بدابّه همه حیوانات
است از انس و جنّ و سایر حیوانات که بشوم معاصی بنی
ادم هلاک میشوند چنانچه در زمان نوح بشوم مشرکین
همه جانوران هلاک شدند مگر انچه در کشتی بودند و چون
منظور حقیر در این رساله تفسیر اجزای این ایه است از این
جهت تفسیر اول ایه را بر وجه اختصار ذکر نمودیم پس در
معنی باقی ایه میگوئیم ولکن یؤخرهم الی اجل مسمّی یعنی ولکن
مهلت میدهد خدا مشرکین را در نازل نکردن عذاب
بر انها تا وقت معلوم نام برده شده و ان روز قیامت است
چنانچه جمعی از مفسرین تصریح باین نموده اند زیرا که بزرگترین
عذابها ان برای مشرکین در ان روز است و تاخیر در
فرستادن عذاب بانها از راه تفضل است و اتمام حجت تا

اینکه نگویند اگر عذاب بر ما نازل نمیشد ما توبه میکردیم
و ایمان می‌آوردیم یا آنکه تاخیر بجهت مصلحتی دیگر است
و بعضی گفته‌اند مراد باجل مسمّی اینست که مهلت میدهد
خدا ایشان را تا وقتیکه میداند که در آن وقت در باقی بودن
ایشان مصلحتی نیست بجهت آنکه همگی اجتماع کرده‌اند بر کفر و
ضلالت و ایمان نخواهند آورد و نیز از نسل ایشان مؤمنی
بهم نخواهد رسید و بعضی دیگر گفته‌اند مراد باجل مسمّی
انتهای عمر مشرکین است بجهت آنکه مشرکین هر وقتی که
از دنیا بیرون روند عذاب میکنند ایشان را بسبب شرک
آوردن ایشان و بدانکه باقی آیه اینست که میفرماید فاذا
جاء اجلهم لا یستأخرون ساعةً و لا یستقدمون و ضمیر
اجلهم بمشرکین بر میگردد و مثل این آیه که در سوره اعراف
است پیش گفتیم و معنی آنرا بتفصیل پیش گفتیم پس معنی
این آیه مثل آن آیه است و دوباره لازم نیست بگوئیم
و بدانکه خدا در آیات بعد از این آیه باز مذمّت مشرکین

را میفرماید و نیز حقتعالی در آیه آخر سوره ملائکه نظیر این آیه
را میفرماید و لو یؤاخذ الله النّاس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من
دابّة و لکن یؤخّرهم الی اجل مسمّی فاذا جاء اجلهم فان الله کان بعباده
بصیرا و بدانکه خدا پیش از این آیه حکایت کفاری که تکذیب
پیغمبر را میکردند میفرماید و بعد از آن این آیه را میفرماید
و معنی این آیه مثل آیه ایست که پیش گفتیم و معنی فان الله
کان بعباده بصیرا این است که چون وقت عذاب و هلاکت
ایشان برسد پس بدرستیکه خدا بیناست به بندگان خود
و اعمال ایشان و جزای عمل هریک را موافق عمل خودش خواهد
داد و بدانکه در احادیث وارد شده است که تقدیر همه امور
مردم از عمر و مال و فرزند و عزّت و ذلّت و صحّت و مرض و
سایر امور همه در شب قدر میشود بلکه گاه است کسی اسم
او در دیوان اشقیا نوشته شده باشد در این شب
تغییر می‌یابد و در دیوان سعادتمندان نوشته میشود
چنانچه این مطلب در اکثر ادعیه و احادیث معتبره وارد

شده است و دعای شب بیست و یکم مضمون ان این است
که خدایا بگردان در انچه تقدیر میکنی در شب قدر از
برای من از حج کنندگان خانه کعبه که حج ایشان مقبول و
گناهان ایشان امرزیده شده است و بگردان مرا در انچه
تقدیر میکنی اینکه عمر مرا زیاد کنی و روزی مرا زیاد کنی
و تقدیر کنی از برای من در این شب در همه امور انچه
خیر دنیا و اخرت من در ان است و دعای شب بیست و
سیم مضمون ان این است که خدایا عمر مرا زیاد کن و روزی
مرا زیاد کن و مرا به آرزوی خود برسان و صحیح و سالم بدار
جسم مرا و اگر من از اهل شقاوت هستم پس محو بگردان
مرا از زمره اشقیا و بنویس از جمله سعادتمندان
بدرستیکه در قران که به پیغمبر خود نازل کرده فرموده
یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و همچنین در
ادعیه دیگر که در ماه رمضان و سایر اوقات سال از
ائمه طاهرین علیهم السلام وارد شده است نیز مشتمل

بر این مضمونها است و محمد بن مسلم از امام محمد باقر ع روایت
کرده است که فرمودند خدا در شب قدر ملائکه و کاتبان
را باسمان اول میفرستد پس موافق مشیت الهی مینویسند انچه
در ان سال واقع میشود از قسمت کردن نعمت و نقمت
و بعضی حوادث را بفرموده خدا محو میکنند و بعضی را اثبات
میکنند و حق تعالی در سوره انا انزلناه فی لیلة القدر می
فرماید تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر یعنی
فرود می ایند ملائکه و روح در این شب باذن پروردگار
ایشان بسبب تقدیر هر امری از این سال تا سال دیگر و در
احادیث بسیار وارد شده است که ملائکه و روح در این
شب نازل میشوند بر امام زمان صلوات الله علیه و انچه از
برای هر کس در این شب مقدر میشود بر امام زمان عرض می
نمایند و بدانکه مراد بروح جبرئیل است یا ملکی است که اعظم
از همه ملائکه است و روح اسم او است و از بعضی احادیث
ظاهر میشود که شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و

سیم هر سه شب قدر اند و در شب اول تقدیر امور میشود و
در شب دویم بکثرت دعا و عبادت ممکن است بعضی از انها تغییر
بیابد و در شب سیم حتم میشود که دیگر تغییر نمی یابد یا انکه بسیار
کم تغییر می یابد **و بدانکه** از انچه گفتیم معنی بدای الهی و معنی ایه
شریفه یمحو الله ما یشاء و یثبت و معنی ایه کل یوم هو فی شان
دانسته شد ولکن بجهت زیادتی وضوح میگوییم که معنی
ایه یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب این است که
محو و بر طرف میکند خدا انچه را که میخواهد یعنی مصلحت می
داند محو ان را و اثبات میکند انچه را که میخواهد یعنی مصلحت
میداند اثبات ان را و نزد اوست اصل کتاب که لوح محفوظ
است و باین جهت ان را ام الکتاب میگویند که همه امور عالم
در ان نوشته است و اظهر انست که در همه امور از مدت
عمر و رزق و عزت و ذلت و صحت و مرض و سایر امور
خدا محو میفرماید انچه را که میخواهد و اثبات میفرماید انچه
که میخواهد و در زاد المسیر اورده که نزد خدا دو کتاب است

غیر

غیر از ام الکتاب و محو و اثبات تعلق بان دو کتاب دارد و
اما تغییر بام الکتاب راه نیابد و از حضرت امیر المومنین ع
مرویست که فرموده هرگاه ایه شریفه یمحو الله ما یشاء و یثبت
نبوده هر اینه خبر میدادم من شما را بانچه شدنی است تا روز
قیامت و ابو درداء از پیغمبر ص روایت کرده است که فرمودند
چون سه ساعت از شب باقی بماند خدا نظر کند در کتابی که
غیر او هیچ کس در ان نظر نمیکند و هر چه خواهد از ان محو
کند و هر چه خواهد در ان ثبت نماید و مجاهد گفته است
که سبب نزول این ایه انست که چون در ایه پیش از این
ایه خدا فرموده است لکل اجل کتاب یعنی از برای هر وقتی
و مدتی حکمی است نوشته شده بر بندگان بر وفق انچه
صلاح مردم ان زمان بوده باشد و مراد احکام و فروع
شریعتها است یا انکه از برای هر اجلی از اجلهای خلق کتابی است
نزد خدا که بغیر از خدا هیچ کس بر اجلهای خلق اطلاع ندارد
مثل اجل عمر و غیر ان پس قریش گفتند ای محمد چون همه کارها

ساخته و پرداخته شده و موافق مراد خدا بعمل می‌آید پس
مبعوث شدن شما فایده ندارد پس خدا این آیه را فرستاد
که عقب آن آیه است یمحو الله ما یشاء و یثبت یعنی اگرچه همه
امور بقبضه قدرت الهی است و آنرا ضبط فرموده و بدون
اراده او بعمل نمی‌آید لکن تغییر و تبدیل دران راه دارد آنچه
را خدا میخواهد اثبات میکند و آنچه را میخواهد محو میکند و آنرا
بر پیغمبر خود میرساند که او به بندگان تبلیغ نماید و از ابن عباس
مرویست که خدا از یک دُرّ سفید لوحی آفریده است که آنرا
لوح محفوظ می‌گویند طول آن پانصد سال راه است هر روز
هزار و سیصد و شصت دفعه دران لوح نظر میفرماید و
آنچه خواهد محو میکند و آنچه نمیخواهد باقی میگذارد بحسب
مصلحت اشخاص مثل آنکه خدا مدت عمر بنده را نوشته است
و چون دعا کند یا صدقه بدهد یا طاعتی کند مصلحت او
مقتضی آنست که مدت عمران را زیادتر گرداند پس این مکتوبی
که نوشته شده بود آنرا محو میکند و بجای آن زیادتر مینویسد

و بروایت دیگر از او نقل کرده اند که گفت دران نظرهائی
که هر روز خدا دران لوح میکند کارهای همه مخلوقات را
درست فرماید پس هر کس دعا کند دعای او را اجابت فرماید
و سائل را عطا کند و درمانده را نجات بخشد و غمگین را
شادمان گرداند و مریض را صحت دهد و قومی را توفیق
توبه دهد و گروهی را بیامرزد و در کتاب کافی و کتاب توحید
صدوق از امام جعفر صادق ع روایت کرده اند که در تفسیر
این آیه یمحو الله ما یشاء فرمودند که محو و برطرف میکند خدا
آنچه را که میخواهد محو آنرا خواه از احکام شریعت باشد یا غیر
آنها و ثابت و احداث میکند آنچه را که میخواهد احداث آنرا
خواه احکام شریعت باشد یا غیر آنها و بعد از آن آنحضرت
فرمودند و آیا محو و برطرف کرده میشود مگر آنچیزی که پیشتر
ثابت بوده است و آیا احداث کرده میشود مگر آن چیزی که
پیشتر نبوده است **و بدانکه** چون معنی آیه یمحو الله ما یشاء دانسته
شد معنی آیه کل یوم هو فی شان از آنچه گفتیم نیز دانسته شد

ونیز میگوئیم که اول این ایه این است یسئله من فی السموات
والارض کل یوم هو فی شان یعنی سؤال میکنند خدا را یعنی
همه حاجات را ازاو وطلب میکنند هر کس در اسمانها و زمینها است
چرا اهل اسمانها و زمینها همه احتیاج بخداوند عالم دارند
پس اهل اسمانها ازاو طلب میکنند هر چیزی که تعلق بدین[۲]
و دنیا داشته باشد و خدا همه را بر وجه مصلحت و حکمت
اجابت میفرماید و هر روزی خدا در شانی است یعنی در هر
وقتی و زمانی خدا در احداث امری و کاری است و در سبب
نزول این ایه روایت کرده اند که طایفه یهود گفتند خدا در
روز شنبه هیچ کاری نمیکند این ایه نازل شد که خدا هر
روز در احداث شان و کاری است و پیش گفتیم که صدوق
در توحید گفته است و در قران نیز هست که یهود گفتند
خدا همه امور را در اول کرده است و دیگر کاری ندارد و
بیکار است و از ابو درداء مرویست که چون این ایه نازل
شد از پیغمبر صلعم پرسیدند که این شان چه چیز است فرمود این
شان

[۲] و رها عیسی با سلمین و اهل زمین ازاو طلب میکنند هر چیزی که تعلق بدین

شان و کار خدا در هر روز انست که گناه کار را بیامرزد
و کسیکه غمگین باشد او را شاد مان کرده اند و قومی را عزیز
و بلند مرتبه نماید و طایفه دیگر را پست کرداند و طایفه
دیگر را بخود شان واگذارد و از نظر رحمت خود بیندازد و در
تفسیر کشاف و تفسیر ثعلبی و سایر کتب معتبره نقل کرده
اند که عبدالله بن طاهر که پادشاه خراسان بود از حسین
بن فضل که یکی از علمای عصر بود سؤال نمود و گفت سه
ایه قران بر من مشکل شده است انهارا حل نمائید ایشان
جواب هر سه ایه را گفتند که یکی از انها آیه کل یوم هو فی
شان بود و چون ان دو ایه دیگر دخلی باین مقام و این
رساله ندارد انهارا ذکر نکردیم و اکتفا نمودیم بهمین ایه پس
میگوئیم که عبدالله گفت خدا فرموده است کل یوم هو فی
شان یعنی خدا هر روز در شان و کاری است و حضرت
رسول خدا صلعم فرموده است جف القلم بما هو کائن الی یوم
القیمة یعنی قلم نوشت انچه شدنی است تا روز قیامت و

خشکید و در حدیث دیگر انحضرت فرموده‌اند جفّ القلم و
طُوِیَتِ الصُّحُفُ یعنی قلم انچه باید بنویسد نوشت و خشکید
و صحیفها پیچیده شد که دیگر گنجایش تغییر و تبدیل ندارد
و بدانکه خشکیدن قلم کنایه است از انکه چون کاتب
فارغ شد از کتابت کردن از چیزیکه باید بنویسد قلم
ان میخشکد خلاصه عبدالله بحسین گفت که این حدیث منافات
دارد با ایه کل یوم هو فی شان پس حسین جواب گفت مراد
از شأن شُئُون و کارهائی است که خدا در ابتداء معلق
باسبابی چند فرموده و قلم بان رفته بر سبیل اجمال و در ان
بروز ظاهر میکند بر سبیل تفصیل نه انکه هر روز ابتدا
در کاری کند بلکه همان است که قلم بر او جاری شده تا
روز قیامت بر سبیل اراده نه بطریق حتم تا انکه بواسطه
اعمال ایشان تغییر ان ممکن باشد چنانچه خدا در قران فرموده
است ان الله لا یُغَیِّرُ ما بقوم حتی یغیّروا ما بانفسهم یعنی
بدرستیکه خدا تعالی تغییر نمیدهد انچه داده است بقومی تا

انکه

انکه تغییر دهند انها انچه در نفسهای خود شان است پس تغییر
اعمال بندگان سبب تغییر در نعمت و مسکنت و مرض و صحت
و عزت و ذلّت میشود و نیز خدا در قران فرموده است
یمحو الله ما یشاء و یُثبت یعنی خدا محو میکند هر چیز را که می
خواهد و ثابت میکند هر چیز را که میخواهد پس این تغییر دادن
و محو و اثبات کردن نیز در هر روز شان و کاری است
از برای خداوند عالم پس در این صورت این ایه منافاتی
با حدیث جفّ القلم ندارد زیرا که مراد بحدیث جفّ القلم ابتدای
همه امور است و مراد بر ایه کلّ یوم ابدای انچه قضای ان
فرموده است که در هر روزی انها را بظهور میرساند می
باشد پس عبدالله از این جواب خورسند شد و بر حسین
تحسین نمود و بوسه بر سر و روی او داد و محبت بسیار
در حق او کرد و بدانکه میر محمد باقر داماد اعلی الله مقامه
و بعضی دیگر نقل کرده‌اند و نیز صاحب تفسیر کشاف نقل کرده است
که یکی از پادشاهان از وزیر خود پرسید که معنی ایه کل

یوم هو فی شان چه چیز است وزیر یک روز مهلت خواست
و بخانه امد دلتنک و غمکین در میان غلامان خود نشسته
بود یکی از غلامان او که سیاه بود عرض کرد ای مولی سبب
محزون بودن شما چه چیز است وزیر بانک بر او زد که
تو را این قدر هوش و فهم نیست که سبب غمکین بودن
را بتوان بتو کفت غلام عرض کرد که هر کاه بفرمایند خدا
بدون تامل ان را اسان میکند وزیر کفت امروز پادشاه
از تفسیر ایه کل یوم هو فی شان از من سئوال نمود و من
نمیدانستم امروز را مهلت طلبیدم غلام عرض کرد که خدمت
پادشاه عرض کنید من غلام سیاهی دارم تفسیر این ایه را
خوب میداند وزیر خوشحال شده بعرض پادشاه رسانید
فرمود غلام را حاضر کن چون وزیر غلام را بحضور پادشاه
حاضر نمود پادشاه از او تفسیر این ایه را پرسید غلام عرض
کرد شأن و کار خدا در هر روز این است که شب را نقصان
میکند و بر روز می افزاید و روز را نقصان میکند و

بر شب

بر شب می افزاید و بیرون می اورد زنده را از مرده چون
مرغ از تخم مرغ و بیرون می اورد مرده را از زنده چون تخم از
مرغ و شفا میدهد بیمار را و بیمار میکند صحیح را و عزیز
میکند کسی را که ذلیل است و خوار و ذلیل میکند کسی را
که عزیز است و غنی میکرداند کسی را که فقیر و محتاج است
و فقیر و محتاج میکند کسی را که غنی است و لکن انچه می کند
از باب مصلحت است بلکه انچه اصلح بحال هر کسی باشد
از فقر و غنی و غیر اینها چنان میکند پس پادشاه کفت خوب
جواب کفتی پس فرمود تا خلعتی نیکو در غلام پوشانیدند
و مولای او را معزول نمود و غلام را بجای او وزیر خود
نمود پس غلام کفت این نیز از شان و کار خدا است که امروز
نمود و بدانکه از انکه کفتیم معلوم شد که ایه یمحو الله ما یشاء
و ایه کل یوم هو فی شان منافاتی با حدیث جف القلم ندارند
و نیز معنی بدا ظاهر شد که بدای الهی از روی پشیمانی و
جهل نیست بلکه ظهور امر است از خزانه غیب که بحسب علمها

مخلوقات مظهر آن بشود چنانچه در قرآن فرموده است
وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون یعنی ظاهر شد از
برای مردم از جانب خدا آنچه را که گمان نداشتند مثلا
بلا بر زید ثابت شده بود صدقه داد بلا محو شد و بجای
او صحّت ثابت شد و خدا در ازل علم داشت باینکه زید
صدقه خواهد داد و رفع بلا از او خواهد شد و این کار
نزد خدا ظاهر بود اگرچه از برای پیغمبران و اوصیای ایشان
و ملائکه عالم لوح محو و اثبات و سایر مخلوقات ظاهر
نبود چنانچه در احادیثیکه ذکر نمودیم فرمودند خدا را
دو علم میباشد یکی علمی است که او را تعلیم نمود ملائکه
و پیغمبران و اوصیای ایشان و یکی دیگر علمی است که هیچ کس را
بر او مطلّع نکردانید میخواهد مقدّم میدارد و میخواهد
تاخیر میاندازد و آنچه میفرماید از محو و اثبات از روی حکمت
و مصلحت است پس اینکه خدا هر روز در شان و کاری است
این شان شان اِبداء است نه شان اِبتداء یعنی ظاهر نمودن

از پس

از پس پرده عالم غیب است نه اینکه خدا محلّ رأیهای مختلفه
واقع شود که مستلزم جهل و نقص است پس اختلاف در
علم الهی حاصل نمیشود بلکه محو چیزهائیکه محو خواهد فرمود
در هر وقتی و اثبات چیزهائیکه اثبات خواهد فرمود در
هر وقتی همه آنها در نزد خدا محفوظ است اگر بیماری را
که بصدقه دادن صحّت یابد و اگر صدقه ندهد هلاک
شود در دفتر محو و اثبات اجل او را معلّق بصدقه ندادن
و شرط صحت را صدقه دادن نوشته باشند آن تردّد را
خدا ندارد که نداند آیا خواهد داد صدقه را یا نه معاذ الله
بلکه این تردّد را ملائکه عالم لوح محو و اثبات دارند و نمیدانند
که خواهد داد یا نه و خدا میداند که صدقه خواهد داد و فوت
نخواهد شد و ملائکه پیش از صدقه دادن علم ندارند بلکه
این علم را خدا دارد و هیچ کس دیگر ندارد و در فصل اول
ذکر نمودیم تفصیل آن پادشاهی را که بیکی از پیغمبران بنی اسرائیل
وحی رسید که باو بگو عمر تو باخر رسیده است چون پیغمبر باو

کفت وخود را از روی تخت بروی خاک انداخت و تضرع
وزاری کرد خدا پانزده سال عمر او را زیاد کردانید و هم
چنین ذکر نمودیم حکایت کسانی را که پیغمبر ما و عیسی ع
خبر دادند که انها فوت میشوند بعد نمردند معلوم شد
که صدقه داده بودند وخدا اجل انها را تاخیر انداخت

فصل چهارم در بیان جواب از سؤال چهارم است

بدانکه سبب اینکه بندکان در وقت دعا کردن دست
و روی خود را بجانب اسمان میکنند نه بجانب زمین انست
که میکوئیم دست برداشتن باسمان و روی خود را بجانب
اسمان کردن در وقت دعا کردن محض فرمان برداری
امر پروردکار است چنانچه حضرت امام جعفر صادق ع
در اخر حدیثی میفرمایند ولکنه تعالی امر اولیائه وعباده
برفع ایدیهم الی السماء نحو العرش لانه جعله معدن الرزق
یعنی خدای تعالی امر کرده است دوستان و بندکان خود
را بر داشتن دستهای خود شان بسوی اسمان بجانب

عرش بجهت اینکه معدن روزی انها در عرش است هم
چنانکه در حدیث دیکر وارد شده است که حملهٔ عرش
چهار ملک میباشند یکی بصورت انسانست وان از
همه صورتها نزد خدا عظیم تر است و پیوسته در تسبیح
وتمجید وتقدیس پروردکار است ومیخواند خدا را و
تضرع میکند وطلب میکند شفاعت وروزی را بجهت
فرزندان ادم ع و در حدیث دیکر است که میکائیل
رئیس ملائکه ایست که موکل اند بر روزیهای خلایق و
ملک دویم بصورت ثور است که کاو نر باشد وان بزرک
چهار پایان است و پیوسته در تضرع وزاری است و
طلب روزی چهار پایان را میکند وملک سیم بصورت
نسر است که کرکس باشد وان بزرک طیور و پرندکان است
و پیوسته تضرع وزاری میکند وطلب روزی از برای
طیور میکند وملک چهارم بصورت اسد است که
شیر باشد وان بزرک درندکان است و پیوسته تضرع

میکند وطلب روزی از برای بندگان میکند ونیز خدا
در قران فرموده است وفی السّماء رزقکم وما توعدون
یعنی روزی شما وانچه وعده داده ایم بشما در اسمان است
پس میگوئیم بزرگترین شتاب انسان بر روزی خود حصول
کردن بمکان روزی خود وتوجّه وروی کردن بان مکان
است پس باین جهت روی دست خود را بسوی اسمان
بجانب عرش بلند میکند ونیز جواب دیگر میگوئیم که در
وارد شده است که عبادت بر چند قسم است ودعا
کردن نیز مثل نماز یکقسم از عبادت است وهم چنانکه
خدا خانه کعبه را قبله نماز قرار فرموده است۲ بر بسط
کردن دستهای خود بجانب اسمان وبلند کردن انها
بسوی ان در وقت دعا وطلب تضرّع بجهت علامت
عبودیّت وخضوع وذلّت ونیز جواب دیگر میگوئیم که
هر لطیفی بجانب علو میل میکند زیرا که هر چیزی بمحل اصلی
خود رجوع ومیل میکند پس نفس ناطقه انسانی چون

لطیف

احادیث

۲ یعنی آسمان را قبلهٔ دعا کردن قرار فرموده است پس از این جهت امر فرموده است

لطیف است واز عالم علوی است که بنزول باین تودهٔ خاک
نموده از این جهت همیشه توجّه او بعالم علوی است
پس در وقت دعا نیز که مقتضی توجّه بمبدأ اعلی است
میل بعالم خود مینماید وبجانب اسمان متوجّه میشود
بدون فکر وتامّل وبدون اندیشه وتخیّل بلکه بتوجّه
طبیعی که تامّل وتکلّفی دران نیست ونیز جواب دیگر می
گوئیم که خداوند عالم عالمی برپا کرده است پاره علل وپاره
معلولات وپاره اسباب وپاره مسبّبات وعالم علوی
را مسکن ملائکه وحمله عرش قرار فرموده است بعضی از
ملائکه را متوجّه حفظ وحراست مخلوقات قرار فرموده است
وبعضی از ملائکه را موکّل ببالا بردن اعمال وعبادات بندگان
قرار فرموده است وبعضی را متوجّه رسانیدن روزیهای
بندگان قرار فرموده است وبعضی را موکّل قبض روحهای
بدنها قرار فرموده است وبعضی را موکّل ابرها وبرفها
وبارانها وبادها مقرّر فرموده است وبعضی را موکّل فرو

افتادن بلاها وبعضی را موکل ثبت کردن اعمال بندکان
از عبادات وکناهان قرار فرموده است وهم چنین پس
چون بنده در وقت دعا کردن دست خود را بجانب اسمان
که عالم اسباب است بتضرع وزاری وکریه وبیقراری
بلند میکند اسباب عالم علوی وملائکه از حفظه اعمال
وغیر ایشان مشاهده حال او نموده از کریه وانابه او ترحم
بحال او نموده پس واسطه اجابت دعای او در درکاه الهی
میکردند وطلب امرزش میکنند از برای او وهم چنانکه در
ایات قران واحادیث وارد شده است که ملائکه شفاعت
واستغفار میکنند از برای اهل زمین از انجمله این ایه
شریفه است وتری الملائکة حافین من حول العرش یسبحون
بحمد ربهم ویستغفرون لمن فی الارض یعنی ومیبینی تو ملائکه
را که دور عرش میکردند وتسبیح پروردکار خود را می
کنند وطلب امرزش میکنند از برای هرکسی که در زمین
است خدا صد پس نظر بقرب ملائکه بقرب معنوی نه تقرب

مکانی بدرکاه الهی از جانب فیاض علی الاطلاق فاضه فیض بان
بنده میشود پس شاید جهت دست برداشتن باسمان فایده
ان این باشد وفائده خوبی است وشاید این دو وجه اخر
نیز از حکمتهائی باشد که بملاحظه انها امر شده است بر داشتن
دست در وقت دعا بجانب اسمان وچون بنا بر اختصار است
بیش از این ایمطلب را طول نمیدهیم ونیز مسئول از معراج
رفتن حضرت رسول خدا صلعم شده بود که چون مکانی از
برای خدا نیست پس سبب عروج انحضرت باسمانها وفایده
ان چه چیز است پس جواب میکوئیم که عروج وبالا رفتن انحضرت
باسمانها با همین جسم بجهت ان بود که اراده الهی بر ان قرار کرفته
بود که انحضرت بچشم ظاهری ایات کبری را مشاهده نماید و
اطلاع بر سرادقات جلال وجمال وحجابهای نور وکرسی و
عرش وکارکنان وساکنین در اسمانها از اصناف واقسام
ملائکه بهم رساند وهمه سیرها را به بیند واطلاع بر مقامات
انها حاصل نماید تا انکه از دیدن انها اطلاع بر ملکوت

اسمانها و زمینها هر دو بهم رساندهم چنانکه خدایتعالی ملکوت
اسمانها و زمینها را بحضرت ابراهیم خلیل ع نمود چنانچه
در قران میفرماید و کذلک نُری ابرهیم ملکوت السموات
والارض ولیکون من الموقنین یعنی و همچنین بنمودیم
ما ابرهیم را ربوبیت و پادشاهی و عجایب و بدایع اسمانها
و زمینها را از فوق عرش تا تحت زمین یعنی همه را براو منکشف
ساختیم تا استدلال کند بدان بر قدرت کامله ما تا انکه
بوده باشد از بی کمانان در وحدانیت من پس بر حضرت
ابرهیم منکشف نمودند و پیغمبر را عَ بهمین جسم بردند تا
بچشم ظاهر همه را ملاحظه نمود پس ملاحظه ایات کبری
سبب زیادتی قرب انحضرت شد و مقرب درکاه الوهیت
کشت بمکانت و منزلت نه بمنزل و مکان و خدایتعالی
در قران در سوره بنی اسرائیل در ایه اول که حکایت معراج
انحضرت را بیان میفرماید در ان ایه میفرماید لنریه من
ایاتنا یعنی ببنیم او را با سمانها تا ایات و عجایب و دلایل

توحید

توحید و قدرت خودمان را باو بنمائیم و واضح است که
ملاحظه اینها باعث زیادتی قرب معنوی انحضرت شد بخدا
یتعالی نه قرب مکانی و سبب زیادتی مرتبه ان بزرکوار
کردید پس معراج انحضرت از جهت ملاحظه ایات کبری
بوده نه انکه از برای خدا در عرش یا در اسمانها مکانی بوده
باشد و بدلیل و برهان عقلی و نقلی در کتاب هدایة الطالبین
ثابت کرده ایم که خدا جسم نیست و مکانی از برای او نیست
و نیز سؤال از معنی الله اکبر شده بود پس در جواب میکوئیم
که ذات الهی را بچیزی نسبت نمیتوان داد و او را با هیچ چیز قیاس
نتوان نمود و ظاهر معنی الله اکبر این است که خدا بزرکتر
است پس بوهم ناقصان عقول در می اید که باید ملاحظه
عالم بخیال در اورد مثل جسمی که از جسمی دیکر بزرکتر بوده باشد
پس اکر کسی این وَهم و خیال را در معنی الله اکبر بکند باطل
است و اکر کسی خدا را باین طور فهمیده باشد و باین طور
شناخته باشد پس چنین کسی خدا را نشناخته است و

۲ از ان بزرکتر مثلا همانه میشود بخود لیفهل بزرکتر از عالم

بندکی خدا را نکرده است و چگونه میشود که از برای خدا
مقدار و عظمی بوده باشد و حال آنکه هرچه مقدار داشته باشد
قابل قسمت خواهد بود و هرچه قابل قسمت باشد مرکب خواهد
بود و هرچه مرکب باشد جزء خواهد داشت و هرچه جزء
دارد محتاج خواهد بود و هرچه محتاج است حادث خواهد بود
و هرچه حادث است مُحدِث خواهد داشت و هرچه محتاج
بمحدث است فقیر و ممکن خواهد بود پس چنین کسی شایسته
خدائی نخواهد بود پس این نیست معنی الله اکبر بلکه معنی آن
اینست که خدا بزرگتر است از اینکه وصف کرده شود یا
آنکه در آید بخیالی و ممثّل شود یا ادراک شود بفهمی حتّی اینکه
همه ملائکه اسمانها از جمله عرش و کرسی و کرّوبیان همگی
حیران بلکه سیّد و اشرف و خاتم همه پیغمبران فرموده است
ما عرفناک حقّ معرفتک یعنی نشناخته ایم ترا چنانچه سزاوار
شناختن تست پس هرچه در ذهن یا در خیال و وهم
در آید چنان مپندار که این داخل شد خدای تست بلکه

آنچه

آنچه داخل شد محدود بحدّ است و حدّی از برای خدا نیست
و شیخ صدوق اعلی الله مقامه در کتاب معانی الاخبار
و کتاب توحید و غیر ایشان در کتب خودشان چند حدیث
روایت کرده اند از امام جعفر صادق ع که فرموده اند معنی الله
اکبر این است که الله اکبر من ان یوصف یعنی خدا بزرگتر
است از اینکه وصف کرده بشود یا بوصف در آید تمام

شد تصنیف این رساله در شب دوشنبه

دویم شهر جمادی الاولی سنه

هزار و سیصد

۱۳۰۰

هجری سنه

هو

بسم الله تعالی شأنه

هذا فرس نامه

اما بعد حکایت است در فرس و اسب چون موضع این فن اسب و آلات
جنگ است چنانچه قسمت شد و اقسام مقرر شده این نسخه تقریر مقدمه
و مرحله که بمنزلت قلب و جناحین و خاتمه که بجای ساقه است اشتمال
یافت در زمان دولت ابد مدت مهر آسمان معدلت سلطان سلاطین
عالم فرمان فرمای طوایف امم فلک دربار ملکت حشم السلطان العادل
والملک المقتدر الکامل السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان
ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و ادام الله ظلاله بسعی و اهتمام
عالیجاه اسدالله خان خوانساری غلام پیشخدمت دولت ابد مدت خدمت جمع
انجام پذیرفت و مخفی نماناد که کتاب فرسنامه کمیاب اگر بندرت یافت می شد
صحیح و معتبر نبود و بعضی معالجات و دواهای قدیم بکار این زمان نمی خورد و
عالیجاه مشار الیه نسخه معتبری داشت و خود هم بسیار تجربه بکار برده

افتاده است و در شناختن اسب و آداب و رسومات سواری از همه فنی
کامل و ماهر بود سعی نموده که نسخه فرسنامه شایع شود که از برای صاحبان
اصطبل وغیره در ناخوشی اسب و استر و سواری کردن و گرفتن شاخ زیاد باربابان
اسب و خاص هر یک بدون معطلی بر آنها آسان باشد و رجوع باشخاص بی وقوف
نکنند خصوص در ناخوشی و معالجه وغیره در بیان آفرینش اسب و ابتدای رام
شدن اسب است بدانکه اول اسبی که در میان عرب پیدا شده از نسبت
عماریار باب و نسل پوشیده نماناد که اگر بعضی حکمت بر روی کمند سهولت
بزرگون صعاب و دواب فلک افکندی بقدم تدبیران پی این راه دشوار
چگونه و چه سان بمنزل رسیدی و کی شهسوار خردمند بکمال این قدرت و
نعمت پی بردی که آدمیزاد ضعیف نهاد را بر حیوانات توانا فیروز و مسلط داده است
و دیگر انواع را از خشکاه خود راهی معموره انقیاد کشیده و از فواید بکار
ایشان بنی انسان منت نهاده است چنانچه در مقام امتنان می فرماید
والخیل والبغال والحمیر لترکبوها یعنی که آفریدیم اسبان و استران و الاغها
را از برای اینکه سوار شوید و زینت بوده باشد شما را و در شکل غیبت آیه
کریمه دلالت میکند که در ... در نامه ازلی که محل سرگشتی هیبت مقرر شده
است که منافع وجود این حیوان با انسان راجع کرده و بقیه تعلقی است بسعید کائنات

روایت شده است که چون حق تعالی اراده آفرینش اسب را نموده
باد جنوب را فرموده که میخواهم از تو خلقی بیافرینم که او را عزت دوستان و دولت
دشمنان و زینت بندگان فرمان بردار گردانم پس باد آفرینش اسب را
مسئلت نموده پس حضرت حق سبحانه و تعالی بید قدرت قبضه ای از باد
گرفته اسبی آفرید و خطاب باو رسید که ترا عربی و نجیب آفریدم و خیر و برکت
در موی دکاکل تو بستم تا روز قیامت و غنیمت ترا مجموع در پشت تو قرار
دادم و توانگری را با تو پیوستم پس هر جا که بوده باشد مهربان کردم بر تو دل
خداوند ترا و چنان کردم ترا که بی پر و بال پرواز کنی و گوی سبقت از سایر
حیوانات ربایی تا رسیدن به بربری پس طلب بدان هر چیزی شایسته خواهی بود و
باشد که بر پشت تو متمکن بسازم مردانیکه تسبیح و تحمید گویند مرا و جهاد نمایند
با دشمنان من چون ملائکه صفت اسب را شنیدند و خلقت اسب را دیدند
گفتند بار خدایا ما فرشتگانیم و تسبیح میکنیم ترا از چه چیز از برای ما نیافریدی
پس خداوند عالم اسب ابلق را آفریده که گردن آنها مثل گردن شتر بوده
حق تعالی اسب را بر زمین قرار داد و اسب شیهه کشید و خداوند را ستود
پس ندا آمد که مبارک باش ای اسب که خوار می گردانم بسبب آواز تو
کافران را و شکسته می گردانم دلهای ایشان را و پر میسازم گوشهای ایشان را

و پر میسازم دلهای ایشان را و در کتاب من لا یحضره الفقیه از منبع معارف
و حقایق امام جعفر الصادق مرویست که اسبان وحشی بودند در بلاد
عرب و هیچکس را دست تصرف بر ایشان نبود پس حضرت ابراهیم
خلیل و اسمعیل ذبیح بر کوه ابو قبیس بر آمدند و آواز دادند که آگاه باشید
و رام شوید اسبها رام شدند پس نماند اسبی مگر آنکه داد با اطاعت خود را
و در بعضی از روایات مذکور است که اسبان در دریا بودند و هفت شرط کرده
و رام شدند اول زن زانیه و جنب سوار نشود دوم آنها را بار نکنند
سیم از خورش دادن و خدمت کردن و جای پاکیزه بستن تغافل نکنند
چهارم دست و پای او را از نعلبند رنجانند پنجم موی و کاکل آنها را نبرند ششم
کسانیکه غیر خدا را می پرستند سوار نشوند هفتم سر و کله آنها را مجروح نسازند
و آنها را چندان ضرب نزنند که بی قدرت و قوت شوند بدانکه اول
اسبی که در میان عرب یافت شد طایفه ای از عربان عمان نزد حضرت سلیمان
آمدند و مسئله چند از امور دین پرسیدند و جواب شنیدند چون کار ایشان
ساخته و اراده بازگشتن نمودند خدمت آن حضرت عرض نمودند که بلاد
ما دور است الفقد زاد و توشه نداریم که بدیار خود برسیم پس آنحضرت سه راس اسب
دیان بانها عطا فرمود یکی کمیت که اسم او زنه بود یکی کبود که اسم او

اسپان بود یکی گرند که اسم او جلفه بود و فرمود که اینها توشه شما را
خواهند داد تا به بلاد خود برسید پس هر جا که آهو دیدید عقب او بتازید و شکار
کنید بعد از آنکه عربان رفتند با او و منزل شکاری نکردند با هم قرار دادند
که مادیان ها را بتازند هر کدام عقب ماندند او را بکشند و بخورند چون
تاختند مادیان کمیت که ورزنه بود کم دوید و عقب افتاد او را کشیدند تا
بکشند در این بین گله آهوئی پیدا شد صاحب مادیان گفت
شکاری پیدا شده بهتر سوار می شویم و می تازیم عقب شکار اگر
شکار کردیم فبها و الا مادیان را می کشیم سوار شدند و عقب شکار
تاختند اول مادیان کمیت ورزنه بود شکار نمود این است که در میان اسب عربی
هر کدام ورزنه باشد بهتر از سایری باشد بجهت آنکه در وقت کشتن خود فرصت
نقضا داد که آنها را نکشند و در وقت شکار نمودن هنر خود را
نمود و در میان اعراب مادیان ورزنه و اسب ورزنه بهترین جمیع اسبان است
و یک روز شخصی خدمت حضرت رسول ص شکایت کرد که شبها سنگ
بخانه من می اندازند و معلوم نیست که سنگ انداز کیست حضرت
فرمودند که اسب سفید عربی در خانه ات ببند که از بودن اسب عربی
در خانه شیاطین و اجنه در خانه نخواهد داخل شد و خیر و برکت از این

از آن خانه بریده نخواهد شد و روزی اسب صاحب بیشتر می شود و از کتاب
محاسن و مفاخر از امام محمد باقر ع مرویست که مجموع انواع خیر و برکت
در موی اسب بسته است تا روز قیامت از آن جهت که خیر و برکت دنیا
آماده است و نگاه داشتن اسب باعث زینت و خیر و برکت دنیا و
آخرت و ثواب اخرویست و هیچ شبهه نیست که تمام اشتغالات این اسب
متمشی می شود قلم ول و سیله جهاد که عمده عبادتست می گردد و همچنین مشاهد
اماکن مشرفه و برادران دینی باسانی صورت می پذیرد و دیدن سایر
عموم لذات حاصل می شود چون خوردن گوشت و پوشیدن پوست
و ملاحظه صورت و جمال و سرعت و حرکت و اشتغال و تسلط بر دشمنان
و خلاصی از مخاوف و مهالک و امور خرید و فروخت و تاختن و گرو بستن
گرفتن از کثرت منافع و خیرات اطلاق لفظ خیر بر اسب در کلام
شایع و متعارف شده و قرآن مجید و قصه فوت شدن نماز
حضرت سلیمان بجهت اسبان این بود که اسبان عربی بر سم هدیه
از برای آن حضرت آورده بودند و از بسکه اسبان بسیار خوب و خوش
بودند آن حضرت به تماشای اسبان تشریف برده بودند تا اینکه آفتاب
بمحل غروب رسید و ایستادن اسبان عربیه دائم بر سر پا است

وازپای دیگر گوشه‌شمر را بر زمین میکند اند و گوشهای شتر مثل گوش آهو
دم‌افشان میکند مرویست از حضرت رضا ع که هرکه ببندد اسب عربی
محو می شود هر روز از نامه عمل او سه بدی نوشته می شود بجهت او ده از
خوبی باز می فرماید که هرکه ببندد اسب نجیب عربی بالقصد زینت یا بقصد
قضاء حاجت یا بقصد دشمنی محو می شود هر روز از او یک بدی و نوشته
می شود از برای او شش خوبی بدانکه اسب عربی چندین خواص
دارد اگر بخواهم جمیع خواص اسب عربی را بیان کنیم باعث طول کلام
می شود لیکن چیزی که مناسب این رساله است بیان می شود اسب عربی
صاحب خود را میان میدان نخواهد گذارد و اگر چند تیر گلوله بردارد
چنانچه مکرر دیده و از اشخاص درست شنیده ام چنانچه وقتی در عربستان
میان اعراب نزاعی واقع شد بعد از آنکه یکی از مشایخ که شیخ مسلط نام
داشت مغلوب شد مادیان عربی داشت پنج شش زخم برداشته بود
سوار شد و از میان دشمن بیرون رفت وقتی شیخ عجیل نامی
که یکی از مشایخ عربستان است از حاکم عربستان روگردان بود
آدم بسیار را تعیین نمود که او را بگیرند در کنار آب فلاحیه منزل
داشت آب فلاحیه هم مثل دریاست سواران تا نزدیکی میرسند بر سر

شیخ نوکر

شیخ بنوکر و شیخ هم بسیار با جثه بود فرصت میکند و سوار می شود
با دیان و میرود کنار آب سوار مطلع میشوند که شیخ کنار آب است
عقب شیخ میروند شیخ نیزه‌ای هم داشت عقب خود سوار کرده بود
میرود میان آب سواران از کنار آب چند تفنگ با او می اندازند
کاری نمیشود که مادیان میان آب میرود تا آن طرف و اینها
آب جستن میکند میان خشکی شیخ و نوکرش پیاده میشوند از مادیان
آتشی افتد پسرش یک تنه بوده است از آب بیرون میرود
و شیخ در میان آب میماند مادیان ملاحظه مینماید صاحب خود را
در میان آب و شرف هلاکت از خشکی بمیان آب میاید و شیخ میداند بشیخ نزدیک
شیخ سوار می شود از آب بیرون میرود و این حکایت در اول دولت ابدمدت
اتفاق می افتد که سلیمان خان سهام الدوله حاکم بوده است دیگر از خواص
اسب عربی در عهد حکومت مرحوم محمد علی میرزا شیخ عربی را گرفته بودند
در میان قلعه سلاسل شوشتر محبوس نموده بودند و این قلعه در
کنار آب واقع است و ایوانی دارد بسیار بزرگ که در کنار آب افتاده
است و ارتفاع از ایوان قلعه تا میان آب دو هزار ذرع است
شیخ عرب استدعا مینماید که من آرزو دارم که یکمرتبه دیگر مادیان

سوار شوم میان ایوان بکردم حاکم شوشتر از انجائیکه اینهم جمله را محال
عقل تصور مینمود که مادیان از میان آب ببرد مادیان او را داده بود
شیخ زره و شمشیر و نیزه خود را هم خواسته بود حاکم بدون مضایقه داده
شیخ اسباب خود را می پوشید سوار مادیان می شود میان ایوان قدری
مادیان را کرمی کند و خداحافظی کرده مادیان را نهیب داده بیک
از میان ایوان میان آب می برد و بقدر ربع ساعت زیر آب بوده
است بعد بیرون می آید و از میان آب بیرون میرود و بعد از چندی
مرحوم محمد علی میرزا او را اطمینان میدهد و می آورد و خوشحالی دیگر
میکند شیخ هم قسم مخورد که اگر بند از بندم را جدا کنی مادیان را نخواهم
داد دیگر اینکه الله یار خان نامی بختیاری اسبی داشت عربی و
از وقت در میان کوهستان بختیاری شب طایفه خود بوده است
دشمنان او شب بر سر او میریزند خان مذکور فرصت همه خود را
باسب میرساند و سوار می شود از کوه سرازیری شود تا جائیکه راه
نبوده می شود عقب او را میگیرند نهیب باسب میکند اسب از بالای
کوه بیست و پنج ذرع پائین می پرد و فرار می کند دیگر شکرهای
از طوایف بختیاری که در بیلاقی منزل نموده بود و اموال مردم را

بسرقت

بسرقت می برد در عهد خاقان مغفور چندین مرتبه حکم بگرفتن او شد
تا دفعه او در سر بلندی یافتند که اطرافش بسیاری سرازیری بود
بلندیکه بجز مرغ بند نمی شد و از بالا تا زیر مسافتی و هشت سوار اطراف
او را احاطه نمود شکر نام عرصه را تنگ دید سوار شد و از بالای
آن بلندی از هر طرفی راه فرار جست هر جا که مظنه فرار کردن او را
می گیرند سوار احاطه نموده بغیر از راهی که محال عقل تصور می کردند
که اسب بتواند برود شکر نام نهیب باسب خود داده از بالای آن
مکان سرازیر کرده بزیر آمده فرار نمود خلاصه اگر بخواهم شرح خاص آن
عربی را بنویسم این رساله گنجایش ندارد و این چه قسم بسیار است اکنون قدم

خاص عم

فصل در شناختن اسبهای عربی است

شناختن اسب و مادیان عربی
اسبان عربی بر دو قسم است یک قسم آنها اینست که در میان ایلات
بختیاری بهم میرسند و دایم ایلات ییلاق و قشلاق دارند بعضی در
فصل بهار از عربستان میکوچند می آیند سردسیرات و همه راه
آنها کوهستان و سنگلاخ است و اول عقرب باز میکوچند میروند
دگرمسیرات اینها کمتر اسب عربی میباشد که اصل آنها از عربستان
بوده است ولیکن در کوهستانات هم نشو و نما کرده اند و هم نتاج کرده

از ترکیب و رویت بهسان عرب تفاوت دارند اگرچه اصلشان
یکی است و یک قسم دیگر آنها اسبان عربستان هست که کوه و کمر و سنگلاخ
ندیده اند و در زمین هموار با کرهای آن محال نشو و نما کرده اند پر کیفیت
و رویت تفاوت باهم دارند و ما هر دو را انشاء الله بیان می کنیم
که بر طالبان آسان باشد شناختن اینها در تعریف اسبان
عربستان اند آنکه اسبان که در عربستان نشو و نما کرده اند و عمل آمده
اند بسیار نازک و رنگین قلم اینها مثل قلم آهو گوشها مثل خنجر و بهمه
بسیار مدور و رنگین سرین گر چشمهای آنها مثل چشم اهو و دایم [illegible]
مثل آدم مست پوست اینها بسیار نازک موی آنها مثل مخمل کوتاه نازک
و بسیار نرم یال و کاکل بسیار نازک و بلند دم بسیار نرم مثل ابریشم
از زیر چشم تا دهن آنها بسیار نازک و بی گوشت مثل کله آهو استخوان
شانه و کمر از اینها بسیار ضخمت در کمر بسیار باطاقت فاصله میان کو
شهای اینها چهار انگشت بلکه بیشتر جای رسنگاه کاکل قوی بر آمده
از سم تا زانو بلند و بی گوشت و بسیار نازک که در وقت ایستادن
در آفتاب پشت با فتاب و سر را برابر اند و بر روی سینه دست می
ایستند یکبار الب سم را بر زمین می گذارند و سر را بالا نگاه دارند و افشان

می کنند بسیار فقیرانه و محجوب می ایستند و لبهای و ماغ بسیار فراخ
و کشیده زیر بلندتر از لب بالا و آویزان از دندان رو می شود
وقت سواری و حرکت سر و گردن را بلند نگاه میدارند و سر را مثل [illegible]
خبر می سازند و گوشها را مثل گوآهو نگاه میدارد و دم را بیرق میکنند
و بسیار تیز رو شد حرکت می نماید حاجت تازیانه و رکاب ندارد و دایم
مستعد تاخت و تاز هست در تعریف اسبان عربی که در کوهستان اما اسبان
عربی که در کوهستان پرورش نموده اند گوش و کله و گردن و دم
تفاوت ندارد ولیکن دست و پای اینها بر خلاف دست و پای اینها
درشت و کلفت تر و سم اینها ضخیم تر چنانچه وقت تراشیدن بسیار سده
دارد پوست اینها بر خلاف آنها ضخیم موی اینها بیشتر بلند تر یال و دم
کلفت تر گردن چندان بلند نیست در کوه سنگلاخ طاقتشان بیشتر است
بسرما خوردن طاقت زیاده دارند کمرشان بسیار کوتاه چندان
درشت نمی شوند که از حد اعتدال بگذرند گرده سرین شکیل محبوب القلوب
چنانچه شاعر گفته است مصرع کلفت و دم تنگ یال و فرد در تعریف اسبان ترکی
اما اسبان ترکی که از سمت فارس می آورند که ایلات قشقائی و غیره
ترکیب اینها بعربی شباهت ندارد ولیکن از برای تاخت و تاز چند

هست باری عرق ندارد اما اسبان ترکی سمت غره داغ اسبان
ترکی سمت فارس بهتر و خوش ترکیب تر می باشند در تاخت و تاز
از ترکی فارس بهتر صفات اسب نجیب اینکه اگر صاحب او در شب تا جاده
را مفقود نماید عنان را بگردن اسب اندازد بجاده رساند خواهد
نمود مکرر تجربه شده است باز هم بیان می شود گوش اسب باید راست
و شد چون گوش آهو بلند و از یکدیگر دور تر باشد و اندرون گوش پر موی
نباشد و سرش مایل بچپ و راست نباشد بلندی استخوان میان دو
گوش که محل رستن کاکل است بلند باشد و پیشانی بلند و بی گوشت
نه برآمده نه چون پیشانی گاو فرو رفته و استخوان بالای چشم زیاده
بلند نباشد و چشم هر چند گشاده و کشیده و سیاه و صاف باشد
بهتر مانند چشم آهو و در وقت نظر کردن باید نظر را بلند و تند گشاده
دارد و باید نور نظرش ضعیف و شب کور نباشد و استخوان بینی
راست و بی گوشت و هیچ چه برآمدگی و فرو رفتگی نداشته باشد و
سوراخ های دماغ هر چند نزدیک بیکدیگر باشد بهتر است لبهای
باریک و بلند بخصوص لب زیر بلند تر باید باشد دهن فراخ موضع بر
آمدن دندانهای آخرین قوی و همین مجموع سر و بی گوشت و نازک

پوست و بلند و افراخته و فرجه میان دو استخوان زیر گلو باید فراخ
باشد چنانچه دو انگشت سراسر گذرد و از گردن جائیکه بسر پیوسته
است که عرب آنجا را فایق گوید بلند باشد که اگر آنجا بلند باشد تمام
گردن بلند می باشد گوشت پاره که در دو طرف گردن است تا آنجا
که موضع برآمدن نازکی یال است هر چند قوی تر باشد بهتر است
دلیل قوت گردن اسب است و گردن بلند و پهن باید گردن
کوتاه بد است و مجموع گردن از پشت افراخته تر باید و اگر اصل گردن
یا میلش افتاده باشد بد است و برآمدگی که آخر یال اسب باید بلند
و از شانه دور باشد و شانه بلند نباشد چندان و پشت کوتاه
و کمر کوتاه و ران و کفل پهن و پر گوشت چنانکه رانها از هم دور باشد
و دو طرف کفل یکسان باشد بمرتبه که هیچیک از دیگری بلند تر نباشد
و تهیگاه تنگ و پر باید و استخوان دم کوتاه و موی دم بلند و بیخ دم قوی
و دم شل نباشد و محکم باید و زیر گردن آنجا که سینه بند گذرد قوی
و سینه فراخ باید و دو گوشت پاره گرد دو طرف سینه برآمده هست هر
چند قوی تر بهتر و برآمدگی هر دو یکسان باید و استخوان های پهلو قوی
و بیکدیگر پیوسته و تنگ گشاده و بر کشیده خاصه مادیان و خصیه کوچک

وچندان اوبزان نباشد واستخوان بازو که میان شانه و ساعد است
کوتاه و قوی باید و استخوان ساعد و مابین ترا از بازو است که آن را
ذراع و حلم نیز گویند باریک بلند و بیگوشت چون ذراع تازی
و باریکی که میان ذراعست کوتاه و استخوان ساق باید چنانچه وسط
ساق پا را اگر از پس ملاحظه نمایند باریک باشد و اگر از پهلو ملاحظه
نمایند و اگر از عقب ملاحظه کنند متوسط باشد و بزرگی و کوچکی
زانوها یکسان باید و موی آخر ساق سیاه و نرم و خوب و کان دست و
پا که عربان آنرا رسغ و ترکان بخولق گویند کوتاه باید و دست باید
باشد چنانچه سُم بطرف میان کمی کج باشد که شیر دست گویند و از
طرف بیرون کج نباید که سکدت باشد و سُم پهن و سیاه و مدور و
میان چندان تهی نباشد و چراغ سُم و مثل سُم گاو نباشد و از
انوشیروان منقول است که بهترین اسبان آنست که سه عضوش دراز
و سه کوتاه و سه پهن غلیظ و سه وسیع و سه صاف و سه سیاه باشد اما آن
سه عضو دراز گوش و گردن و رانست و سه عضو کوتاه استخوان دم
و خوردکان و پشت است سه عضو پهن پیشانی و سینه گردن سه عضو
غلیظ موی کاکل و عصب دست و پا در آنها است و سه عضو وسیع سوراخ

بینی

بینی و زیر گردن و شکمست و سه عضو باقی موی یال و پوست کفل
و اصل سیب و سه عضو سیاه چشم و لب و سُم است و دیگر از نشانهای خوش
اسب نجیب آنست که بلندی رو از میان هر دو سوراخ بینی تا میان
هر دو چشم مساوی باشد با استخوان بازو و بلندی گردن هم باید
که از محل رستن کاکل تا سر دوش و از آنجا تا محل برآمدن دم
مثل یکدیگر باشد و فراخ بینی باشد هرچند فراخ بینی باشد بهتر است و
در وقت دویدن باید دم را بیرق کند و در دویدن و راه رفتن
باید دست را شدید بردارد و سُم را بالقوت بر زمین گذارد و سُم را
چنان بردارد که زانو خم شود و بر زمین گذارد مثل اینکه با زمین
جدال کند چنان گویند که عبدالرحمن ابن الحکم وقتی هزار اسب را
در موضع دوانیدن آورد و ابن قیصر هندی که باسب شناسی
مشهور بود طلبیده سؤال نمود که از این هزار اسب کدام سبقت
از دیگری میگیرند ابن قیصر اشاره بمادیان کمیت کرده گفت
این از همه پیشتر میدود ولیکن همانساعت خواهم دوید وقتی که
دوانیدند چنین شد که ابن قیصر گفته بود از او سؤال نمودند
که بچه سبب این حکم را کردی گفت دیدم که رفتار مادیان از بزرگی

و شدی و بر داشتن دست و پا و بسرعت بزمین زدن و دست را
بطریقی بر میداشت که بموضع گذاشتن شک نزدیک می شد انهما علامت
شدی و دیده است پس پرسید که چون دانستی که خواهد مرد گفت
دیدم و بدم سوراخ بینی او بسیار تنگ بود و از نفس زدن بسیار عاجز
بود دانستم که خواهد مرد و دیگر در وقت سواری باید اسب سر خود را بمقابل
سوار نگاه دارد خاصه در وقت دویدن که سر و دم را بلند نگاه دارد
و اسبیکه در دویدن سر و گردن را بزیر بیندازد اگرچه بد رو باشد در او عیب
اصل باشند سواری او خطا است **فصل در پیچهای موی** اما در پیچهای موی اسب
که انها را هم علم می نامند و هم دایره میگویند انچه از برای اسب بد است
بیان می شود اما دو طرف صورت اگر پیچ داشته باشد انرا الفتا
می نامند و بسیار بد است سینه چاک و پیچه دریده دو قسم است
اگر دایره بگردن اسب باشد و از میان سینه که دو گوشت بر امدگی
دارد هر دوی انها دو دایره پیچ باشد و از میان سینه که بر دو ران
را نیز دریده گویند و بسیار بد است و در بغل های اسب نزدیک تنگ
دایره باشد از دو طرف یا از یک طرف انرا پیچ بغل میگویند بد است
و در ردی شکم پهلوی کمر اسب اگر دایره گردد انرا نشان دو

و خطا است
اسمان و این اسب سیاه باشد او را سوق سیاه میگویند
ترین نحوسها است اسب چیرا در فرسنامه میگویند که هر گاه در
وقت بیرون امدن از مکان دست چپ را جلو گذارد چپ است
و اگر دست راست را جلو گذارد راست است ولیکن انچه گفته است
و عیب میدانند این است که اگر دست راست سفید باشد با سم یا
مو و دست چپ نه سم و نه مو سفید نباشد او را چپ میدانند
چنانچه شاعر گفته **شعر** دو پای سفید و یکی دست راست * سوار
بان اسب کردن خطا است * برخلاف انکه اگر دو پای سفید
و دست چپ هم سفید باشد بسیار خوش نشان است چنانچه گفته
اند **شعر** دو پای سفید و یکی دست چپ * سزاوار شاهان
عالی نسب ولیکن اگر دست راست سفید باشد و بقدر پهنا
باد موی سفید در دست چپ یا در شاخ مو باشد یا انکه بقدر
خط سفیدی در سم داشته باشد عیب ندارد و خالهای سفید یا سفید
در اطراف شاخ مو که بالای سمست باشد بد است و اسبیکه در وقت
سواری پیوسته دم را حرکت دهد بسیار بد است و این اسب را
می شود که ادم بتوقف سواری کرده است و اسبی که در دویدن

دم اندازد و میان شلوارش کند بسیار بد است و شکوهی ندارد
و این می‌شود مگر آنکه آدم بی‌توقف در وقت دوانیدن یا راه
رفتن تازیانه زیاد بزند بر وی و دم اندازد بسیار و اسبیکه حرونی بکند
یا خیرگی بکند یا لگدگیری کند یا سرکشی کند یا خلف باشد یا بد نعل باشد
یا آدم کم باشد یا سرد و یا سبد خاصه وقت دویدن اینها از جمیع
بی‌توقفی سواری می‌شود که با وقوف نبوده و از اول کره را ضایع
کرده و معالجه هر یک دیگر خواهد شد و اسبی که پیشانی و دایره دارد
یعنی دو پیچ بهم بچیده باشد انرا فسته میگویند و بسیار بد میدانند

در فصل کشیدن مادیان

و آن چنان است که هرگاه مادیان داخل رمه نباشد
و عادی بر رمه نباشد و دایم بسته باشد و از او نتاج گرفته باشند
باید بهمان باید بهمان قسم از او نتاج بگیرند و کره مادیان تا چهار
چهار ساله نشود خوب نیست که اسب باو بندازند بعلت آنکه
کره کوچک میماند باید در چهار سالگی فحل بگیرد و عرب دیار او
چهار سالگی یکدست اسب می‌اندازد اگر آبستن شد فبها والا در
پنج سالگی می‌کشند و وقت کشیدن مادیان اول بهار است
که علف دیده شود بعد از آنکه مادیان هوای فحل را دارد باید

[illegible]

او سیاه می‌شود و فرج او غنچه مثل بادام و بی رطوبت در
زیر شکم او برجسته میشود و رنگ دوری او نرم و رنگین می‌شود
باید در راه رفتن سنگین و با وقار و آرام راه میرود و از کود
و چوب آهسته رد میشود و باید تا سه ماه ملاحظه سواری را نمود که
کره هنوز نبسته نشده است در سواری و ضرب زدن یا کشیدن
مادیان دفعه دیگر در مدت سه ماه کره را بر طرف می سازد و دیگر
نر دو نزد آبستن نخواهد شد بعد از سه ماه آشکار و مشخص می‌شود
آبستنی مادیان صبح که مادیانرا آب میدهند برهنه کرده در آفتاب
گرم یکساعت نگاه دارند بعد دست را بگذارند زیر شکم او کره حرکت
خواهد کرد معلوم می‌شود و بسیار است که مادیان بسیار شوخ است تا سه
ماه بلکه چهار ماه محل دارد اسبرا که می‌بیند آب می‌اندازد اگر عادت
اوست منات و اعتباری نیست و اگر عادت او نیست و ظهیبان
به آبستنی مادیان ندارند مجدداً او را بکشند بسا مادیان هست
که از اسب ترسیده است آبستن ولیکن اسب را که نشان او
میدهند از ترس آب می‌اندازد ولیکن مضطرب میشود اضطراب
او نشان آبستنی است و در وقت کشیدن مادیان اگر اسب بسیار

مقدم

سه چهار روز او را اگر دانند و نمک بدهند بعد عقب او را از عادت
کمتر آب و علف بدهند و صبح بسیار زود که خنک باشد اسب لحظه
نوده بگذارند تا براق کند و جلو مادیان را محکم دارد اسب که بر پشت
مادیان میرود دم مادیان را بالعقب بکشند در پرسیه تا مادیان بایستد
تا اسب کارش را تمام کند بعد که فارغ شد قدری آب سرد بریزند به
ذکر اسب و فرج مادیان اگر بعد از آنکه اسب فارغ شد و زیر آمد
یقینا آبستن می شود دیگر لازم نیست که دو مرتبه بیندازند
مگر بجهت احتیاط عصر یکدفعه بکشند و چون مادیان تا چهل روز که یک
اربعین باشد هوای حمل دارد او را از اسب پنهان کنند و در جائی به
بندند که صدای شیهه اسب نشنود و متوجه باشند که بی باد نشنید
قاعده عرب اینست که بعد از آنکه مادیان را کشیدند فرج او را حلقه
میزنند که اسب دیگر نتوانند با و بکشند و اگر مادیان عادتش که پهلوی
اسب باشد باکی نیست چنانکه اکثر اعراب اسب و مادیان را پهلوی
هم ببندند و اما مادیان که داخل گله باشد که الجی باشد باکی نیست
و هر وقت حمل بگیرد خواهد گرفت

در شناختن آبستنی مادیان تا سه ماه اینست که اول سر پستان

او سیاه می شود و فرج او غنچه میشود و مثل مادام و بی رطوبت در
کهای زیر شکم او برجسته میشود و رنگ دنی او نرم و رنگین میشود
و باید در راه رفتن سنگین و با وقار و آرام راه میرود و از گودال
و جوب آهسته رد میشود و باید تا سه ماه ملاحظه سواری را نمود
که کره هنوز بسته نشده است در سواری و ضرب زدن یا
کشیدن مادیان دیگر در مدت سه ماه کره را بر طرف می سازد
و دیگر زود نزود آبستن نخواهد شد بعد از ماه شکار و مشخص می
شود آبستنی مادیان صبح که مادیان را آب میدهند برهنه کرده در
آفتاب گرم یکساعت نگاه دارند بعد دست را بگذارند زیر شکم
او کره حرکت خواهد کرد معلوم می شود و بسیار است که مادیان بسیار
شوخ است تا سه ماه بلکه چهار ماه حمل دارد و اسب را که می بینند آب می
اندازد اگر عادت اوست منافات نیست و اگر عادت او نیست و
اطمینان به آبستنی مادیان ندارد مجددا او را بکشند بسا مادیانها هست
که از اسب ترسیده است آبستن است ولیکن اسب را که نشان
او میدهند از ترس آب می اندازد ولیکن مضطرب میشود اضطراب
او نشان آبستنی است و در وقت کشیدن مادیان اگر اسب بسیار

خوب خوش ترکیب بنظر مادیان بدارند کره بهمان قسم می شود اگر اسب
بد ترکیب در نظر او بدارند کره بد ترکیب می شود چنانچه وقتی مادیان
را باسب کشیدند و اسبی سینه چاک در نظر مادیان بود کره سینه چاک
شد تجربه شد چنانچه مکرر تجربه شده است که آدمی هنگام جماع اگر آدم
خوش کل در نظرش قیاس نگهدارند طفل خوش کل خواهد شد چنانچه
شهرستان از طفل و مات خوش صورت نرمی شود بلکه کتابچه ها
صورت تماشای نقش در او طاق دارند وقت نطفه بستن آن صورت
در مد نظر آنها جلوه دارد و طفل خوش صورت می شود بدانکه مادیان
حکم بقچه دارد چنانچه در میان بقچه اگر شال ترمه باشد همان شال
ترمه است اگر کرباس باشد همان کرباس است مادیان هم همین حکم را
دارد اسب نجیب خوب جهیدانند کره او خوب میشود اگر اسب بد
جهیدانند کره او بد میشود **در باب زائیدن مادیان** بدانکه مادیان ده ماه و
و یا ده ماه و میزاید هرچند کره بیشتر در شکم بماند بهتر خواهد بود ده
روز مانده باشد که مادیان بزاید باید شب و روز آدم متوجه باشد
که مادیان وقت زائیدن تلف نشود یا کره را هلاک نکند وقتیکه
کسر کره از فرج مادیان بیرون بیاید بهتر این است

که چادر شبی

که چادر شبی زیر کره نگاهدارد که کره بر زمین نباشد تا تمام کره که بیرون
آمد اگر در پرده است پرده را پاره کنند و کره را با چادر شب بلند کنند
که بروی دست و پا بایستند و سر پستان مادیان را قدری بدوشند
بعد کره را بیندازند زیر مادیان و پرده که از فرج مادیان بیرون می
آید نگهدارند تا خود بخود بیفتد بردارند و در آب روان بیندازند که مادیان
او را نخورد و کره چند روز متوجه شوند که خوب محکم شود زود میتواند
عقب مادر بگردد و شیر بخورد و آنگاه بعد از آنکه کم کم شیر دستی عادت
عادت دهند بدانکه شیر گاو میش از برای کره بهترین شیرها است
استخوان را قوی میکند و محکم میکند و شیر شتر پر قوت و قدرت
میکند و شیر گاو و پرهیز میکند شیر گوسفند پر دو میکند بعد از یک
هفته الی ده روز بعد از زائیدن باید مادیان را باسب بکشند
در وقت کشیدن کره را نگاه دارند که اسب کره را نکشد بهتر آن است
که بعد از آنکه مادیان زاید در کوه الچی کنند که میان سنگلاخ پرورش نماید
که سم و ستون او قوی و محکم میشود که از سر ماه گرما ترس عادت کند
بعد از ماه شیر مادرش را خورد و از عقب مادرش بگیرند اگرچه عرب
بعد از آنگاه کره را میگیرند و لیکن انجیر هائی که عرب بکره میدهد

از برای بعضی دست نخواهد داد و مثلا عرب یک گاومیش ماده و
شتر مخصوص کره نگاه میدارد که صبح و عصر شیر آنها را میدهد و
و علف زرت و خرما میدهد بعد که استخوان را محکم نمود جو
میدهد کم کم جو میدهد تا آنکه میز پنج من جو استخوان کره را قوی
و محکم میکند چنانچه زرت سبز هم این خواص را دارد کره را شیر
باید داد و تا آنکه در سال تمام شیر نخورد و بعد از دو سال باید
سواری نمود و در این مدت ایام باید کره را گلافه بگردش کنند و به
بندند تا یکسال که شد آن وقت افسار کنند و تیمار کنند که خوب
رام شود و بعد از آنکه دو سال شد سواری کنند اما طریقه سواری

کره کیفیت ان اما طریقه سواری و عمل آوردن کره این است که اول باید
کره را چند روز زین کنند و دست کشند بعد طفل ده ساله را چند
روز سوار کنند و چوبی در دست آن شخص باشد و میان چوب بریده باشد که صدا کند
بزنند بگردن کره و آدمی مواظب باشد تا آنکه پشت کره محکم شود
بعد دهنه آب خوری سر او کرده افسار هم بر سرش باشد
زیر دستش را میندازند تا یکسال و آدم صاحب سررشته
که عرب از آن رایض میگویند سوار شود و بگرداند و چون که بر

گردان

نزنند و کره را بگردانند تا شش ماه باید کره را براه ببرند صحراهای
خیلی زود سوار شود و مسافت را دور تر کنند و بنهر آب ببرند
که میرسند کره را نهیب کنند که جستن کند اگر بدچشمی از سنگ یا
چیزی دیگر خیرگی نماید باید او را نهیب کنند که خیرگی نکند که خیره
که خیرگی باعث کری کره می شود اگر کره آرام است و در سواری خیره
گی نمی کند بعد از پنج شش ماه دستهای او را نعل کنند و باید
آدم صاحب وقوف نعل کند که میخ نخورد اگر کره میخ بخورد دیر شفا یابد
و بدنعل خواهد شد و جلو دهنه را باید بلند نگاه دارد و متوسط نگاه
تا خوب براه رفتن عادت کند و بدچشمی و خیرگی نکند گاهی شبها
سوار شوند که خیرگی و بدچشمی و خیرگی او رفع خواهد شد گاهی
میان سنگلاخ بگردانند که سم او محکم نماید و وقت مراجعت
که بمنزل میرسد قدری دست گردان کنند دست و پا را از
قلم تا زانو با آب سرد و نمک بشویند که دست و پا را محکم
کند تا مدت شش ماه باید برابر ببرد و بعد از شش ماه باید کره
و ترات کنند که گت و فارس آنرا ابرته میگویند و عرب ترات
میگو باید کره را ترات بفاصله کم و بعض اشاره باید کره باشند

تا پنج شش روز با این روش راست ترات کند و بمحض اشاره
دهند کره را نگاه دارند تا خوب آرام شود و بعد بهمین قاعده ترات باید
کرد و گردش و پیچ و خم بدهند که آداب سوار است در جنگ و جدال
و بازی و نگذارند از قاعده دویدن ترات تخلف نماید تا مدت یکسال
باید بدین شعار ند و با این روش که ذکر شد علم نمایند بعد شبها شبگرد
بدهند باین قسم که یکساعت یا دو ساعت بصبح مانده سوار شوند
و مسافتی طی کنند و مراجعت ترات کنند تا منزل و هر روز
قدری بمسافت بیفزایند تا اینکه قسمی شود که مثلا چهار فرسنگ
براه رفتن و مراجعت این چهار فرسنگ ترات کنند تا منزل
و میان ترات بطرف چپ و راست با ران و جلو کره را
بگردانند که خوب از عمل بازی و جنگ ماهر شود و قاعده ترات آنکه
کره باید چهار نعل بدواند و دوانیدن هموار و خوب و با این دویدن
هموار عادت دهند بعد پای او را نعل کنند و بعد با
سوار و جمعیت سوار شوند و براه بروند و نگذارند کره از راه
باز ماند و هرزه گی کند و جلو سوار کره را بترات گردش دهند و
آداب سواری از چپ است روش در ترات و تفنگ کشیدن

و نعل اسب روش خوب و را عادت بدهند که باقی نماید چیزی
از علم سواری بعد از یکسال که کره خوب از علم سواری ماهر شد آنوقت
باید تتاری باین قسم که مسافت بسیار کم یکمرتبه بتازند و جلو را
یکموافق بکشند و نگاه دارند تا خوب آرام شود بعد قدری براه
میروند و باز ترات کنند بدانکه باعث سرکشی اسب از امنیت
که آدم بیوقوف می تازد و میدان او را خیلی می کند در وقت
نگاه داشتن بیک قاعده جلو را نمی کشد کره سرکشی می کند و
باعث هرزه گی اسب که براه نمیرود و خاصه در میان سوار امنیت
که آدم بیوقوف سوار می شود کره قدری کم راه است میخواهد با
سوار برود و نمیرسد بهر قسم کره حرکت کند متحمل نمیشود و سوار امنیت
که قالاجان می شود بعضی دیگر صاحب اسب خوش دارد که
بگویند اسب فلانکس چنین و چنان است خودش محض اسب را
قالاجان میکند و بعضی دیگر اینکه هر روزی یکنفر آدم سوار
می شود و بحال خود نمیگذارند اسب را که بپرورش و رفتار
خود برود و هم سرکش می شود و هم قالاجان اما باعث خیره گی
و گه گیری کردن اسب دو باعث دارد یکی آنکه اسب با کره در

جائی میرود و از سنگ یا چیزی دیگر میترسد خیرگی می کند سوار
او را بر میگرداند یا اسپی جلو می اندازند یا پیاده می شود و اسپ
می برد کم کم اسپ عادت میکند و که گیری میکند و چاره ندارد
و روز بروز بدتر خواهد شد و وقتیکه عادت کرد نخواهد بتازند باز
خیرگی و بدچشمی رفع کنند سر دو پا راست می ایستد یکی دیگر آنکه
اسپ را با مادیان زیاد انداخته اند و هوای مادیان بر سر دارد
جائیکه مادیان همراه باشد و هم که گیری میکند و هم آدم میگیرد و
هم اسپ میگیرد و دایم شیهه میکشد بدانکه کسانیکه مادیان
دارند و اسپ دارند اسپ تخمی را علاحده دارند و اسپ یک سالگی
خود را هرگز بردی نمی کشند که ضایع می شود کره را باید در سه سالگی
از علم سواری آنچنانچه لازم است یاد دهش داد که ناتمام نماند و در سال
چهارم بعضی اوقات بتازند و راست بتازند و در تاخت و تاز
پیچ و خم ندهند گاهی اسپ که زیاد میدود جلو میندازند و کره را از عقب
او بتازند که در تاختن آنچه هنر دارد آشکار کند و بمحض اشاره جلو
کشیدن بایستد در سال چهارم کره سست میشود و قاعده این است
چنانچه شاعر گفته است شعر سه سالش بتاز و بچارش بدار

که در سال پنجم بیاید بکار فصل در نعلبندی کره و اسپ باید
همیشه اوقات ملاحظه نمود که نعل بندد وقت تراشیدن سم ملاحظه
کنند که یک قاعده سم را تراشد که از این طرف و آن طرف سم زیاد و کم
تراشد پست و بلند خواهد شد بلکه دایم ملاحظه کنند که سم را از طرف
میان بیشتر تراشد بلکه از طرف بیرون بیشتر تراشد که سم اسپ درشت
شیر دست شود اگر از طرف بیرون کم تراشند و از طرف میان
بیشتر تراشد اسپ سکدست میشود بدانکه قاعده است که اسپ تا
عمرش ۳ شد هر وقت از اوقات که دو سه ماه بسته شد باید بجوان
در سواری تعلیم داد برخلاف مادیان که آنچه را در کرگی تعلیم داد
دیگر امکان ندارد که تغییر کند مگر خلق آدم با حوصله که اوقات را
صرف کند و بغیر خود کس دیگر سوار نشود و برای تنهائی چند عادت
ها را از مادیان دور کنند فصل در خدمت کردن و
نگاه داشتن اسپ بدانکه کسانیکه بخواهند اسپ خوب نگاه
بدارند و اسپ ضایع نشود باید در سالی دو دفعه لامحاله اسپ را
چاق و لاغر کنند که اسپ جگرش بزرگ نشود و پیه زیاد بگیرد دیگر به
وقت علف دادن که باید اسپ را لاغر کنند و صدمه خورده

باشد و یکمرتبه هم وقت انداختن طویله که اول قوس باشد این
دو دفعه باید اسب را لاغر کنند بدانکه چاق گوشت کهنه داشته
باشد و گوشت تازه هم بگیرد اگر پنج فرسخ مسافت طی کند یا هلاک میشود و
یا دست و پای او خراب میشود و گاهی یکسال تا یکسال و نیم اسبهای
تازه را زین نمی بندند منتهای منزل و مسافت اینها از سیر
تا دیوانخانهٔ مبارکه یا در شمیران یا بالا پنج فرسخ و اگر اتفاقی چند آن
اسبها بجای الاغی بکار برده خواهند خورد و تنگ نفس خواهند گرفت
اسب که زیاده چاق باشد منتهای سفر او یا دو فرسخ باشد اگر هم
از اینکه صبح تا شام زیر زین یا میان شهر این خانه آن خانه برد و یا
اگر چهار فرسخ یا دو فرسخ کرگ دو ترات یا تاخت و تاز کنند
جگرش عیب میکند و پیه آب می کند و هلاک میشود پس اسب نباید
خیلی چاق و خام باشد و باید اسب روغن و پیه بگیرد و دائم هم
گوشت باشد که از برای مسافت بعیده یا اتفاقی که بدو پیش آید بکند
بدانکه در وقت علف دادن اسب را نباید تاخت شد خصوص
در فصل تابستان و آفتاب گرم و نباید او را تاخت و تاز کرد
که زود هلاک میشود با آنکه زرد آب و جگرکت میاید و جگرش کرچاق

نمی شود و
و طرفی نمی کنند و دایم رنجور است تا هلاک شود بسیار باشد که تا خوشی های
مهلک میگیرد و باید اسب را لامحاله سه ماه تمام علف بقاعده بدهند
و با وضرب نزنند تا احوال خودش باشد و در آفتاب گرم جل
نیندازند و سرش کنند تا اثر آفتاب چندان اذیت نکند اول
علف شبدر را اگر بدهند خیلی خوب است و پاک میکند اسب را اگر شبدر
نباشد خصیل جو بدهند بعد از نگاه آنوقت یونجه بدهند بسیار خوب است
بعد یونجه تر بدهند با این قسم که یونجه را خورد کنند و داخل کاه کرده
بدهند صبح و شام یال و دست و پای او را با آب سرد بشویند اگر در
وقت علف دادن سوار شود هرجا آب برسند و ماغ اسب را با آب
سرد بشویند [illegible] خیلی مفید است و [illegible]
که اسب علف [illegible] شوند و مسافت بعیده طی کنند اگر ممکن باشد
منزل بمنزل [illegible] بدهند یعنی علف با کاه و جو را آنچه باشد بدهند
و الا کاه بدهند و زیر پای اسب خواه علف خواه کاه نگذارد باید دایم
خشک باشد و پهین خشک [illegible] زنند و جایش متعفن نباشد و باز
باشد که آدم میل کند پهلوی اسب بماند و باید که شب و روز لامحال
اسب دو ساعت گرسنه باشد که میل و رغبت علف یا کاه بخورد

و حتماً باشد که وقت دادن علف اسب شیهه بکشد و رغبت داشته
باشد بخوراک بعضی در وقت کاه دادن یا علف دادن انقدر سر بزنند
نزد اسب که بو زده میکند و پس رغبت نمی خورد و این نامربوط است
و در وقت جو دادن باید یکساعت قبل از اینکه جو دهند یا کاه یا علف
هرچه بخور باز دارد و دهنه بر سر او بزنند تا وقت جو دادن که میل
و رغبت جو را بخورد و بشکند و هضم کند و در وقت خوردن علف سه
روز یکمرتبه نمک بدهند و در وقت کاه لامحاله هست روز یکمرتبه
باید نمک بدهند و آخر یا توبره او را پاک کنند که خاک نداشته
باشد که خاک بخورد یا اگر از بی نمکی خاک بخورد اصلاحات را باید کرد
در باب است اینکه دل خوش باشد که من اسب دارم و خبر از او
نداشته و بدست مهتر یا جلودار واگذارد که خیلی آدم حلالزاده که
دلسوزی بحال ارباب بکند لامحاله روزی یکدفعه از امورات
طویله مطلع باشد و خود شخص سرکشی بکند باسب یا استر یا جوان
دیگرش و از کار مهتر و جلودار باخبر باشد که آنچه لازم خدمت
است بعمل می آورد یا خبری در او دارند اینکه مثل شخصیکه
سفر می رفت غلام سپاهی داشت وقتیکه بمنزل رسید

اسب خود را بان سپاه واگذار میکرد و از پی کار خود میرفت یکدفعه
احوال از غلام پرسید که اسب را آب دادی جو دادی تیمار
کردی غلام می گفت بلی تا اینکه شبی آن شخص خوابیده دید که غلام
با بخت خود جنگ میکند گفت ای غلام چه میکنی غلام گفت فکری
میکنم گفت چه فکر می کنی گفت فکر میکنم که این یراق را آقا بردارد و
خورجین را من گفت اسب مرده است گفت سرپشت اسب مرد
خاصه از برای که باید مسافر که باید تا مال سواری خود را متوجه
شود و آرام بگردد و مسافر باید وقتیکه بمنزل می رسد اسبش را
خوب بگرداند و عرق او را خشک کند و او را ببندد و بمحض
منزل رسیدن آب و جو ندهد اول زین یا پالان او را
بردارد ملاحظه نمایند اگر پشت اسب زخم شده یا ورم کرده است
آب سرد بزنند یا روغن گاو چرب کنند و تیمار کرده سرکش کنند
و ببندد تا قدری اسب استراحت کند بعد از دو ساعت اسب را
آب بدهد و دست و پای او را با آب سرد بشوید و پشت او
نیز با آب سرد شسته و جو را پاک کرده بدون خاک و
ریگ بدهند و آخر شب باز متوجه شود و صبح او را با وقت

بده کم و زیاد و بی موقوف ندهید که باعث شقاق می‌شود و بسا وقتها
روغن و دنبه که عادتست با چاوشیر میکوبند و فیان که ترکیب
باشد همراه داشته باشد که اگر اسبش در سفر ملیخ خورد و یا از رفتار
باز ماند و احتیاج شد معطل نماند و این دواها را هر یک در مقام خود
ذکر خواهیم کرد مسافر باید همیشه اوقات ملاحظه اسب خود را بکند
در هر تله و گردنه و سربالا و سرازیر پیاده شود و اسب را در سواری
زیاد اذیت نکند و ضرب نزند و از خدمت و خوراک کوتاهی نکنند
تا آنکه اسب او همیشه با قوت و قدرت باشد که از چنگال خصم رها شود
بسا آدمها که از روی بی مبالاتی و نادانی در بیابانها سرگردان
مانده اند که اسبشان هلاک شده است یا از دست خصم بهلاکت
رسیده اند مسافر باید همیشه اوقات ملاحظه جان خود را بکند و
ملاحظه این امورات را هم بکند تا آنکه اسب او همیشه اوقات
با قوت و قدرت باشد که در بیابان سرگردان نگردد و هلاک نشود
و دایم اسب را از جان و استراحت خودش بیشتر بخواهد تا آنکه او
سالم بماند و بمنزل برسد والا نه خودش و نه مالش بمنزل
نخواهد رسید بدانکه اسب عربی در ولایت ایران پیشتر

بسیار

بسیار کمیاب بود و اگر کسی اسب عربی داشته بسیار شهرت داد
و کسی هم در جستجوی اسب عربی نبود تا اینکه کم کم شیوع بهم رسانید
و از هنرهای اسبهای عربی مطلع شدند و از محال عربستان
و النصفیات اسب عربی تحصیل کردند و آوردند و در عهد این
دولت ابد مدت اسبهای عربی بسیار خوب در ولایت ایران
بسیار است که در ولایت عمل آورده اند و کسی که بتواند مالداری بکند
البته بغیر اسبان عربی اسبی دیگر نگاه داری نخواهد کرد بلکه
اسبهای عربی را ترکمان برده اند و نتاج از آنها گرفته اند و بیشتر اسبان
ولایت ترکستان و ایران که سمت آذربایجان و ایلات
شاهی سون قشقائی باشد اسبهای عربی و مادیانهای عربی
تحصیل کرده اند با اسبهای ترکی بهم انداخته اند و نتاج از
آنها گرفته اند و بسیار خوب هنر میکنند و خیلی زیبا و محبوب
هستند خاصه اسبان عربی که در کوهستان و سرحدات عمل
می آیند از برای تاخت و تاز بسیار هنر دارند فصل
در شناختن سال اسب و مادیان بدانکه اسب نجیب از روز
پنج تولدش تا پنجم شروع در برآمدن دندانها میکند و نیشش

وشش بالا بیرون می آورد و چهار از انجمله که درمیان واقع است
دو از بالا و دو از پائین که در لغت عرب اینها را ثنایا گویند و بلغت
اهل ایران پیش میگویند و چهار دیگر را اوسطات و چهار دیگر را
رباعیات که اهل ایران تیشره میگویند در سال اول مجموع دندانها
کوچک و نرم و سفید است برنگ صدف در سال دوم تمامش
می شود برنگ برنز و در اواسط سال سیم دندانهای پیش از بالا
و زیر می افتد که انها را پیش میگویند و میگویند پیش کنده است
و در سال چهارم دندانهای اوسطات که تیشره باشد یکی از
بالا و یکی از زیر می اندازد که در بعضی چهار تا باشد و یک تیشره دیگر
از بالا و زیر میماند و در سال پنجم تمام تیشرها را می اندازد که میگویند
پاک تیشره شده است انوقت پنجساله است و بجای تیشره آخری دندان
بیرون می آورد و میان آن دندان کود است تا ریشه از طرف
دهن اسب و دندانی هم بیرون می آورد که او را نیش میگویند
در سال ششم کودی دندان سیاه می شود و کودی دندان
که جودان باشد بالاتر می اید در سال هشت کودی جودان
خیلی بالا می آید و سیاه تر می شود و در نه سالگی کودی که جودان باشد

بقدر با

بقدری بالا می اید که بتوان فهمید که جودان با قسمت نیش و نیش کلفت
و بزرگ و زرد رنگ می شود و در ده سالگی آثار کمی از جودان
باقی میماند و استخوان جونه نازک می شود و در یازده سالگی آثار کمی
سیاهی در جودان ملاحظه میشود و در دوازده سالگی آثاری
از جودان باقی نخواهد ماند که باصطلاح ایران میگویند تخته است
و سال اسب بعد از آنکه تخته شد و اثری از جودان نبود و ان
دندان نماند از استخوان زیر جونه شناخت که هر چند نازک تر است
اسب پیرتر است و از صورت اسب هم می شود شناخت و از
بجاهائی که بلب زیر اسب است که مثل ماه نو چین چین است از آخر
لب تا هرجا که چین داشته باشد می شمارند هر چینی یکسال است و
اما از مادیان هم جودان بر این قیاس است لیکن تفاوتی که دارد
اینست که اسب نر در چهار سالگی بلکه چهار سالگی نیش میزند و مادیان
در هشت سالگی نیش بیرون می آورد و در نه سالگی نیش را فرو می
برد و در سیزده بیرون می آورد و سال مادیان هم تا هفت سالگی
باید از نیش شناخت بعد از آن ترکیب سال اسب و بدانکه قوت
و قدرت و هنر اسب تا دوازده سالگی است از این سن به بعد

در شتر دل است چنانچه شاعر گفت دو ده ساله اسب و سه ده ساله
مرد هنرها نماید بروز نبرد و منظور از دو ده ساله اسب دو و
ده ساله است که دوازده ساله باشد و مرد سی ساله که سرد و گرم
دنیا را چشیده است و تجربه ها حاصل نموده است جاهل نیست که تجربه
حاصل نکرده باشد اگرچه مشهور است میان عوام که میگویند تا عاقل
فکر کند ازو راه ابرا میکند دیوانه از آب گذشته است ولیکن همه وقت
دیوانه از آب نمی شود گذشت و بسا دیوانه ها که غرق گشته و عاقلان
از آب سالم گذشته اما رنگهای اسب **فصل در رنگ اسب** ۱. چهره پردازان
حقایق گوناگون چنین تصویر کرده اند که الوان را دو طرف باشد
یکی سیاهی محض که از آن تیره تر نباشد و دیگری سفیدی خالص
که هیچ شایبه از رنگ دیگر نداشته میان این دو طرف رنگها
بسیط و مرکب متصور است که بعضی از آنها در بعضی از لغات مسمی
باسم معین شده اند مانند منقش و سبز و بعضی را چون نامی معلوم
معلوم نیست هنگام تقریر تحریر بکه شبیه باشند نسبت دهند مانند عسلی و جوزی
بزعم محرر این حروف اصل رنگها باینها باز میگردد و اینها مرکب میشوند
چنانچه از ملاحظه تفصیل او معلوم می شود اما سیاهی که عرب آنرا

ادهم میگویند و ایرانی او را شب رنگ میگویند چنانچه خسرو پرویز اسبی
سیاه داشت باین اسم مشهور بود آنچه در کمال تیرگی باشد و همچنین آنکه
برنگ فیل و گاومیش باشد خوب میدانند و بعضی که سرخی در
چشم داشته باشد و از رنگهای سرخ آنچه مایل بسیاهی باشد
و یال و دم آن سیاه باشد عرب کمیت میگوید ایرانی کهر میگوید بسیار
خوب است و از همه رنگها بهتر است و مرغوب تر و در سرما و گرما و قوت
و قدرت تواناتر است چندانکه تعریف کرده اند کمیت کمیل کرده و از ابو
سیاه کدارا پیدا نکند پادشاه و اگر سرخ رنگ مایل بسفید
باشد آنرا اشقر گویند و بهترین رنگهای اشقر آنست که بکلی ارمنی
شبیه باشد و تشنگی ندارند و بهای کمیت که برنگ خرما باشد خوب است
در سرما و گرما و گرسنگی و تشنگی و زنبور و پشه و کنیک و مگس و مرض و
سختی از همه صبور تر باید باشد چنانچه شاعر میگوید کمیتی که رنگش چو خرما
بود بسرما و گرما توانا بود و از رنگهای زرد که سمند می گویند
آنچه بزردی تخم مرغ ماند و کلها از اصل بدن بقدر درهم کم رنگ
تر داشته باشد و آنچه برنگ صندل باشد و زانو و سم و یال و دم سیاه
باشد و بر پشت از یال تا دم خطی سیاه کشیده باشد بسیار خوب است

وانها را ساری کر میگویند یعنی اسب سمت ترکستان با این صفت
و رنگ بسیار خوب است و اسپیکه سبزه و سیاه باشد آنرا خنک گویند
و ایران نیله سیاه تیز گویند و رنگ آن فی الحقیقه مرکب از سیاهی و سفیدی است
یعنی بعضی از تار موهای آن سیاه و بعضی سفید است خوب است خصوصا که
کلهای مایل بسرخی بقدر درهم داشته باشد کبود و خاکستری که هر تار
مویش برنگ خاکستر باشد بد است و این قسمها است که از جمله
اصول خمسه الوان شمرده‌اند و از اسبان سفید که اشهب گویند بعضی
که دهن و پیشانی و دست و پای و سُم و چشم و یال و دم سیاه باشد
بسیار خوب است و اگر دست و سُم آن سفید باشد ضعیف دست می باشد
و از رنگهای آنچه ابرش باشد یعنی نقطه‌های سیاه کوچک و کشیده
و سرخ داشته باشد چندان تعریف ندارد و آنچه برنگ نارنجی است
و قدری سیاه تر آنرا اگرند میگویند و عرب بور میگوید و اگر دست و پا
او سفید باشد خوش نشان است و خوب است و این رنگ اسب خوبش
خیلی خوب است و بدش بسیار بد است و اکثر بسیار تند و تیز اتفاق می افتد
ترک میگوید الّه گرند سیاه تر گرند یعنی مخزنه گرند شنطور پیش گرند آبدست
و مغز پشیده گرند یعنی خوش نام و راست لیکن میان رنگها از رنگ کهر

که کمیت باشد بهتر میمنت اسب اگر ستاره پیشانی باشد بد است
یعنی بقدر ستاره میان پیشانی او سفید باشد بهتر این است که سفیدی
کشیده باشد و لب زیرین اگر سفید باشد خوب میمنت در کتاب اقوال
کافیه چنین روایت کرده‌اند که شیبان ابن عبدالعزیز بعد از آنکه با
مروان حمار جنگ کرد و اکثر لشکرش کشته شد قرار را بر فرار داد و
لشکر مروان از پی او میرفتند در اثنای راه بغلام خود گفت ملاحظه
کن از لشکر مروان کسی جدا شده است و یا نزدیک رسیده است یا نه
غلام بعد از ملاحظه گفت شخصی بر اسب سفیدی سوار است و با ما
نزدیک است شیبان متوجه آفتاب شد و غلام را گفت اسب سفید
تاب مقابله آفتاب را ندارد و بعد از ساعتی باز بغلام اشاره نموده
گفت ملاحظه کن غلام بعد از ملاحظه گفت مردی بر اسب سیاه سوار است
و نزدیک است فرمود که میان گل و زمین سست بران که اسب سیاه
در گل و زمین سست توانائی ندارد و بعد از زمانی باز اشاره بغلام
نموده گفت که ملاحظه کن غلام بعد از ملاحظه گفت سواری بر اسب اشقر
سوار است و با ما نزدیک است فرمود میان سنگلاخ و زمین سخت
بران که اسب اشقر توانائی سنگلاخ و زمین سخت ندارد و بعد از لحظه با

پرسید غلام گفت شخصی بر اسب کمیت سوار است و نزدیک است
چون شبهان میدانست که گریختن از اسب کمیت میسر نیست و هیچ جهة
عاجز نیست بسوی دشمن حمله ور گشته و آن مرد را بقتل رسانیده
و باز شروع کرده بگریختن تا هنگامی که از بیم دشمن نجات یافت و لیکن
چون این ایام کسی این و قتها را نمیگیرد و اسبیکه نجیب شده و خوب
و مرغوب و محجوب شد کسی برنگ و چهره و نشان نمی بیند و لیکن
چیزیکه بدی دارد و خوب نیست نگاهداشتن آنها اعم از اینکه اسب
بهزار تومان خرید و فروش داشته باشد اول سینه چاک دویم بچه دیده
سیم هیچ بغل چهارم قشقه دار پنجم چپ ششم سق سیاه هفتم لثه دار
هشتم خالهای دست و پا چنانچه مذکور شد این عیوبات بد است
لیکن از برای قاطر و الاغ عیب نیست بیان رنگهای اسبان و لیکن
رنگ ابلق بسیار کم و نادر است بدانکه در میان اسبان عربی
آنچه تجربه شده است اسبهای عرب عنیزه بهترین اسبهای
عربستان است و اسبی که در سمت جعب عمل می آید و هر کس
این گونه اسبها را داشته باشد نخواهد فروخت خاصه مادیان
و کره مادیان که اگر قتل شوند نخواهند فروخت لیکن بعضی مشایخ جهة

تعارف حکام و آدم های دیوان بخصوصه مادیان ترکی بگیرند و
نگاه میدارند و از اسب عربی می گشنند و کره او را بشیر گاومیش
پرورش میدهند و تعارف می کنند خیلی هم خوب است و خوب اتفاق
می افتد و بعضی دیگر شغلشان و کسبشان اینست که میروند میان
ایلات کره میگیرند نگاه میدارند و شیر میدهند و دو ساله که
میکنند میفروشند باسم عربی و بعضی آنها خوب اتفاق می افتد در
میان اعراب و ایلات همچنین نیست که هر کس مادیان یا اسب دارد
تمام خوب باشند باز بد و خوب خیلی است و لیکن بدیهی است که هر
کس مادیان یا اسب دارد اعم از اینکه مادیان او خوب باید باشد
البته با اسب خوب میرساند که کره او خوب بشود و کسانیکه مشایخ
بازرگان بادیه نشین می باشند اسب نجیبی را تا هفت پشت او را از نتایج
هرگز با مادیان خوب نمی اندازند و هرگز در نجابت پدر را حساب
نمی کنند و از پشت مادر می شمارند و قباله دارند بعضی کره میان
اعراب بشود خرید که اصیل و خیلی خوب و نجیب باشد کسانیکه نجیب
هر دو نهند همدیگر را غارت میکنند کره می آورند پدر و مادر او را نمی شناسند
و در بند هم نیستند مفت هم نمی فروشند چنانچه بسیاری اتفاق

افتاده است که از سمت کربلای معلا و نجف اشرف کره آورده اند
و بمفت خریده اند و اسبی از میان درآمده است که نظیر ندارد
و برعکس بسیاری هم کره آورده اند و خیلی خریده اند بسیار هم بالعرف
بوده است خوب شده است و این از انجمله ها است که مادرش تری بوده است
همچنین از سمت حب و رامهرمز و کرسیرات لیکن عربی نجد از جمیع
عربی ها نجیب تر است و بهتر است و بسیار پرهنر و درشت اتفاق می
افتد اینکه مذکور است که اسب عربی کوچک می شود حرف بیهوده
و لغو است بعضی کره ها که پدر و مادرشان معلوم نیست می آورند چندان
توجه نمی کنند کوچک می ماند بعضی یا پدرشان کوچک بوده است
و یا مادرشان کوچک بوده است هر کس بسمت کربلای معلا رفته است
و اسبهای عربی را در بغداد دیده است که از اسبهای ترکمانی بهتر
و بزرگ تر است از انجمله در شوشتر و دزفول و کسانیکه بمکه معظمه مشرف
که اسبهای نجد را دیده اند میدانند که این حروف بیهوده و لغو است
اسب عربی کوچک میشود یعنی چه فصل در شناختن عیوبات اسب
چون معرفت این عیوبات ضروریست مجملی در این باب ذکر می شود
اول کری و کوری اسبست کر باینطریق معلوم می شود که از صدا

رسیده نشود و بصدا کردن متحمل نشود و هرچند آوازهای مهیب
داشته باشد متاثر نشود پس معلوم می شود آن اسب کر است و
چاره ندارد و اما کوری اسب اگر شب کور باشد در شب چیزی را نمی
بیند مثل گودال یا چیزی بزرگ که پیش رویش باشد نمی بیند آن هم
چاره پذیر نیست و یکی دیگر کنگ بودن اسبست که صدا نکند و صدا
نکردن او دو علت دارد یکی آنکه او را زده اند و ترسیده است
صدا نمی کند و یکی اینکه از اصل گنگ است اما آنکه از زدن صدا نمی کند
دو سه مرتبه که ماده یا نر دید اگر صدا کرد کنگ نیست و اگر بالمره صدا
نکرد کنگ است و چاره ندارد و لیکن چندان عیب نیست و دیگر از
انواع بدی یکی آنکه آدم گیر باشد مثلاً در جائی بایستد هرچند
او را بزنند نرود و حقه بزند از دیا سوار بخواهد تا بازد سر بار است آنست
یکی دیگر آنکه میان سوار آرام نگیرد و به اسب پیرو و لگد بزند از دو
یکی دیگر آنکه هرزه باشد در سواری یعنی جلف که فلان میگویند
یکی دیگر آنکه سکندری بخورد خواه در تاختن و خواه در راه رفتن و این
بر دو قسم است یکی آنکه از انو شست است و رگی دارد در لب
بالای اسب میان هر دو داغ که او را موریانه میگویند باید آن

رگ را قطع کرد علت دیگر از تنگی سینه است که دستها بهم میخورد
و طپوق میزند هر کدام از این علتها چاره دارد و در مقام خود ذکر
خواهد شد یکی از آنکه در دویدن بهر طرف که میل خودش باشد
بدود و عنان اختیار در دست سوار نباشد و لیبا باشد که
که دهنه را بدندان گیرد و بدراهی کند یا سرکشی کند و یکی دیگر
آنکه بدنعلی کند که نگذارد نعل بدست و پای او بزنند یکی دیگر بد لجام
بودن که نگذارد لجام بر سرش کنند یکی دیگر حلق زدن چو نگذارد
حلق بزنند و باین واسطه هرگز فربه نشود بلکه کم او سست میشود
و هر یک در مقام خود ذکر خواهد شد فصل در بیان عیوبات چشم اسب

اول در امراض چشم اسب اما ناخونه که پرده سفیدی است
بر اطراف چشم که بسبب هوا زده کی بر حدقه می آید و می پوشاند
و خون از گوشه چشم ظاهر می شود قبل از آنکه بحدقه برسد علاج
باید کرد معالجه ناخنه علاج اسب را در زمین نرم بخوابانند و دم
صاحب وقوف سوزن در زیر آن کرده با ابریشم ببندند بلند نماید و
با تیغ ببرند و آن موضع را با روغن چرب کنند و دستمال بر چشم
ببندند یک دو روز تا محفوظ باشد و بعضی بعد از بریدن نمک

کوبیده می پاشند علاج دیگر که محتاج بریدن نباشد زعفران و
مشک و صبر و نیل و انزروت از هر یک بقدر دانگ و پوست هلیله زرد
دو دانگ مجموع را نرم صلایه کرده با عسل صاف معجون سازد
و دیگر با پر یا میل در چشم و این معالجه آب سفید و سیاه را
نیز دفع میکند و اگر ناخونه سرخ رنگ باشد گزدم را خشک نموده
صلایه نموده چون سرمه در چشم کشند و اگر از حرارت باشد یا علفی
که او را خون گویند شبیه بگامی باشد خورده باشد همه روزه با دو دو
زرش با ماست به پاشند میان چشم و اگر بسبب سرخی چشم از افتادن
یا خوردن بجای سخت باشد باید از رگهای زیر چشم خون بگیرند
و بعد از خون گرفتن آرد جو و تخم مرغ مرهم کنند و بر چشم ببندند و اگر
آشفتگی چشم از گرمی هوا باشد پوست هلیله زرد و کف دریا و
زردچوبه و نبات مساوی کوفته و بیخته چون سرمه در چشم کشند
اما علاج سفیدی لکه چشم اسب استخوان سر آدم را بسایند سه روز
در چشم کشند علاج دیگر موی سر آدم را در کوزه سفالین کرده
سر کوزه را بگل محکم کرده یکشبانه روز در میان تنور گرم یا تون
حمام تا بسوزد آنگاه چون سرمه در چشم کشند علاج دیگر پوست

تخم شترمرغ و پوست تخم مرغ آبی از هر یک مثقال و استخوان کرد
ران خرگوش و صدف سوخته و کف دریا از هر یک یکدرم با یکدرم
فلفل صلایه نموده در کشند علاج دیگر پیه خرچنگ و آب کند تا گزه
باشد با بول آدم آمیخته در چشم کشند علاج دیگر صبر و زعفران و کف
دریا همه را مساوی کوفته صلایه کرده و فتیله از پنبه بعسل آلوده
کرده دواها را بر آن فتیله پاشند و در چشم کنند در معالجه جراحت آب
سیاه پوست جو بریان با روغن گاومیش یا گاه بسرشند و بر خرقه
مالیده بر چشم بندند تا پنج روز بگذارند بعد از آن زنجبیل و نبات و فانید
از هر یک نیم مثقال با یکدانگ زعفران و دو جو مشک معجون سازد
پنج روز دیگر به بندند و در این ایام گوشت اسپرا بیرون و اندرون آنرا
بروغن گاو چرب کنند و اسپرا در میان آب روان داشتن آب
سیار نافع است فصل دوم در معالجه شکوهی خون آب جگر گوسفند و خون
کبوتر و روغن کنجد با هم آمیخته در حوالی چشم مالد و در چشم چند قطره
بچکانند اما امراض بر چند قسمت اول آنکه خلط فاسد در دماغ آن جانب
بهم رسد علامتش آن است که بدن خشک و بهم کشد و با آب خوردن
چندان رغبت نکند و اینهم از اثر مسموم می باشد که گاه اسب سناق

سرما خورده

در بیان خلط فاسد دماغ است

سرما خورده باشد و ماده کرده و غلیظ فاسد شده است علاج آن ۞
زعفران و نشادر از هر یک دو درم کوفته با چند درم شکر معجون سازند و
بخوردش دهند و خربق سیاه و بسباسه و نمک پارسی از هر یک
دو درم صلایه کرده و در میان نی کرده در بینی اسب کشند و سرش را
بالا نگاه دارد تا اثر دارو بدماغ و کله رسیده آب در حیثیتش ظاهر شود
بعد از سه روز زرده تخم مرغ با روغن تازه در گلویش ریزند اگر در خلط
سودا بهم رسد علامتش آنست که چون آدم وسواسی سر می‌جنباند و چشم
تیره و تار میشود علاج آن شاهتره و زردچوبه و شکر سفید از هر یک
دو درم مجموع را در ده رطل آب بجوشانند تا نصف آن بماند رطلی و
هشت درم بوزن شاه است پس سه قسمت نموده هر روزی یک
قسمت در گلویش بریزند علاج دیگر هفت روز هر روز چهار رطل شیر با
یک رطل شکر آمیخته بدهند بخورد و اگر بحد دیوانگی رسیده باشد
که بیهوده دندان گیرد و لگد اندازد هر دو شقیقه او را خون بگیرند و سر
خروس را در شراب کهنه جوشانیده حقنه کنند و پنبه بر گوش را
با گلاب و کافور و بول الاغ آمیخته بگلوی اسب بریزند و تمر هندی
و پوست هلیله سیاه را در آب جوشانیده بگلویش بریزند ۞

وهمه بیرا نافع است واگر پوسته چرک از دماغ اید ودر رفتار دست و
پا را در زمین کشد علاج آن قسط سفید را با لبان در روغن جوشانیده
قدری بگوش و دماغش ریزند تتمه را بسر و سایر اعضایش بمالند
واگر بحالت سابق چشم ورم داشته باشد برگ نارنج و روغن حنظل از هر یک
بگیر با قدری سیر و پشکل گوسفند بجوشانند و تمام بدنرا بمالند و دو طرف شانه را
بشکل صلیب داغ کنند و اگر خون از بینی اید نخ دم را محکم ببندند تا خون باز ایستد
و دو چوب گز بدماغش رسانند و روغن در بینی ریزند و زرده تخم مرغ
با روغن امیخته در گلویش ریزند و گاهی اسب را با هوای سرد باعث
آن می شود که بر دو طرف لب زیر سوراخهای بینی و برامدگی
مانند استخوان بهم میرسد و نفس تنگ میشود و میخواهد اگر زود علاج نکنند
هلاک میشود باید آن دو موضع را بشکافند و برآمدگی را بیرون اورند
و با نمک پر کنند **فصل در امراض حلق و سینه و جرام** که یکی از علامات مشهوری
باشد اما جرام علامتش اینست که زبان سیاه میشود و چشمها بگودی
می افتد و آب از چشم او آید علاج دو دانه سیر در سی درم روغن جوشانیده
در حلقش ریزند و آب نیم گرم دهند و کمتر از عادت دهند و جو ندهند
بلکه بجای جو یکی رک گندم نهاره دهند و اگر زبان سرخ و اماسیده باشد

مویز دانه بیرون کرده و حلبه و ترشیر با زرده تخم بدو دهند و اگر هوا
زدگی باعث باشد و سرفه کند و آب از بینی آید علاج هفت دانه تخم
مرغ را در سرکه گذارده تا پوست آنها نرم شود در وقتیکه گرسنه باشد
یک یک در گلوی اسب اندازند عوض تخم مرغ چند دانه پیاز هم در گلوی اسب
اندازند مفید است و چون تخفیف یابد مویز را دانه بیرون کرده باز با
عسل و روغن و شیر پخته معجون ساخته بدهند و اگر سبب سرفه حرارت
باشد در روز هوای گرم زیاد می شود علاج سه رطل شیر و یک رطل
شکر و سه درم کتیرا با یکدیگر مخلوط نموده بگلویش ریزند و اگر باعث
سرفه چیزی باشد مانند پر مرغ یا چیزی دیگر گلوی اسب را باز کنند اگر ممکن باشد
بیرون آورند و الا چند روز برگ نی و علف تازه دهند تا رفع شود و
اگر هوا زدگی باعث شده باشد و کنو کرده باشد باید زود علاج کنند
و الا هلاک خواهد شد **در ناخوشی منقو** و این ناخوشی چهار قسمت اول
کنو اگر رفع نشد منقو اگر رفع نشد سقو میشود و اگر رفع نشد مشمشه میشود
و اسب را هلاک می سازد اما علاج کنو اول سر و سینه و گلو را چرب کنند
و گاهی انجیر پخته بسر اسب بزنند تا ماده پخته شود یا بسیل بیرون کند جو هم
ندهند و آب کمتر از عادت دهند و آب نیم گرم دهند و اسب را گرم نگاهدارند

وکله اسب را نمد بکشند و بیخ گوشها را با زیر گلوی اسب تمغه داغ کنند
باین قسم که قدری نمد بیاورند و قدری نمک میان او بریزند و
چوبی میان نمد گذارند نمد را جمع کنند که خوب داغ شود نمد را میان
روغن داغ بزنند و بیخ گوشها و زیر گلو و سر هر دو رگها بیخ گوش که
اول گردن است داغ کنند و این ناخوشی از سرما خورده و عرق
جو دادن یا آنکه در فصل سرما اسب را بشویند یا آنکه آب سرد بصورت
اسب بریزند حادث میشود و علامتش آنست که بدن کشیده و چشمها
از جای بدر رفته و پر آب و دهن اسب بسیار گرم و دهن را نمیتواند
باز کند چون این ناخوشی شده و ضعف دارد گاهی سرفه میکند و نفس
نمیزند و بسا باشد دست و پای اسب ورم کند و در راه رفتن
بسیار سست و دست و پا بهم بپیچد و آب خوردن چندان رغبت
ندارد و بسا باشد که رگهای گلو هم برآمده باشد سر و کله هم ورم کند
علاج اول اگر بطریق مذکور با نمد و نمک و روغن کتان داغ کنند
و سر و کله اسب را گرم نگاه دارند و جو ندهند علف تر بدهند
و اطراف در را آتش روشن کنند که بواسطه گرما خوب عرق
کنند و قدری روغن کنجد میان گوشها بریزند قدری کهنه کبود

آب بدیده و دود کنند میان توبره که دود بدماغ اسب برسد و دود
گردو با پوست با قدری سنبل بکوبند و با هم مخمر نموده مخلوط کرده در میان
در میان ظرف کنند و آتش تندی بر روی آن بگذارند که دود
کنند و دود آن بدماغ اسب بخورد که بسیار مفید است و دود چوب
گز هم بسیار مفید است خاصه دود گردو و سنبل و گردن و بیخ
گوشها و زیر گلو را چرب کنند اگر بخواهند که زیر گلو و بیخ گوشها را
بطریق مذکور با نمد داغ نکنند بیاورند چوب بید تر بر روی آتش
بگذارند تا خوب داغ شود با چوب مذکور داغ کنند و بیخ گوشها
و زیر گلو و سر رگهای بیخ گوشها را که ماده بر طرف شود قدری
اشنان کوبیده بدماغ اسب بکشند و از جو و آب بسیار سرد احتراز
کنند و جای او بسیار گرم و نرم باشد تا آنکه چاق و فربه شود و
مبدل بمنقوع نشود و این ناخوشی مثل نزله و زکام است بعد از آنکه
علاج نشد ماده می شود و علاج آن مشکل می شود بجهة آنکه باید در
معالجه بهیچوجه دریغ ننمایند ماده یا از طرف بیرون میزند یا از میان
کله اگر از طرف کله بیرون ظاهر شود باکی نیست لیکن از میان کله اسب
ماده شود علاج اول آسان است از قرار معالجات مذکوره اگر

اگر پهلو فوقانی معالجه شد سقط می شود و مشمشه و باعث هلاکت اسب است
بعلت اینکه آب فاسد که در کله جمع می شود اگر بطریق مذکور علاج
نکردند آب فاسد در کله اسب بماند و باعث ماده میشود و علاج آب
فاسد بطریق مذکور که بیان شد باید علاج نمود و اگر دست و پا
ورم کند با روغن گاو مدام چرب کنند بسیار باشد که نحولی اسب
زخم شود و از ورم ناخوشی با آب حمام بشویند زخم را با لفت سیاه و
بول آدم بمالند که زخم چاق شود و هر چه سر و کله اسب را گرم نگاه دارند
و جای او هم گرم باشد بسیار مفید است در رفع آب فاسد را و
دود چوب گز دود و دود کهنه کبود و آب ندیده میکنند و اگر سرفه شدید باشد
چند دانه تخم مرغ میان سرکه گذارند تا پوست او نرم شود و در وقت صبح
ملک گلوی اسب بیندازند بیانه هم دو سه دانه نشکنند گلوی اسب
بیندازند مفید است و اگر چند روز شیر بدهند بسیار مفید است زود
رفع ناخوشی کم خواهد شد و اگر ماده میل بیرون کرد باید دو سه روز
خیک روغن به بندند اگر نرم شد فبها و الا این ضماد را ببندند
ریشه خطمی و شاه دانج و تخم خطمی با شیر گاو جوشانیده مکرر ببندند تا ماده
برساند اگر خوب نشود سرد اگرد فبها و الا نشتر بزنند اما زدن نشتر

باید ماده رسیده باشد و اگر ماده از بیرون ظاهر نشد و از اندرون رفت
باید مکرر پوست حنگت روغن و پوست میش بکله اسب بکشند و از
دواهای مذکور بدماغ او بکشند و از معجونات که ذکر شد بدهند
و جای بسیار گرم اسب را ببندند و نمد بسر و کله اسب بکشند و از سرما
و آب سرد محافظت نمایند و بجای آب صبح شیر گاو بدهند و او را
از جای خود حرکت ندهند تا ماده از میان بلند از دماغ اسب جاری
شود و اگر ماده بگلوی اسب بریزد و چنان باشد که نفس کشیدن
بر او دشوار شود و دایم نفس کشد بدشواری بلکه خرخر کند
معلوم میشود این ضماد را ببندند بگلوی اسب تخم خطمی شاه دانج با شیر گاو
پخته ببندند مکرر و پوست هم بکشند و بخور راست بدهند تا ماده
از گلو بجای دیگر عود کند با میل ماده به بیرون بروز کند و
مکرر با روغن دنبه و خرمای سیاه هر چه زیر گلو را چرب کنند
و جای اسب باید بسیار گرم باشد و باید پوست را مکرر ببندند
بگلوی اسب و مکرر هم با روغن چرب کنند تا ماده میل بیرون
کند و آب نیم گرم یک وقت دهند و یک وقت هم شیر گاو دهند اگر
ماده از بیرون ظاهر شد عیب ندارد و الا اسب را هلاک میکند

در شمشه اسب اما شمشه علامتش آنست که بعد از آنکه منقو شد
و رفع ماده نشد و بجهة هوای سرد و گرم ماده بحال خود پخته نشد
که از دماغ اسب بیاید ماده در کله اسب میماند گنده میشود و متعفن
میشود و بوی بدی از دماغ اسب بیرون می آید ولیکن چاره ندارد
و دوا هم ندارد و این ناخوشی بعد از آنکه کنو و سقو و منقو شود اول وقت
شمشه میشود و باعث علاج نکردن اول است که کنو شد اگر کنو را
بطریق مذکور علاج کردند رفع ماده میشود والا منقو میشود و باز هم
اگر علاج کردند بطریق مذکور رفع ماده والا سقو میشود علاج سقو و شمشه
بسیار مشکل است مسری هم می باشد بود ارد این ناخوشی
بسا باشد که دو سال هم بکشد تا اینکه مغز کله که گندیده شده
اسب را هلاک میکند آنچه تجربه شده است از برای این ناخوشی دوا و علاج
بود که ذکر شد خصوص نمد داغ که بسیار بسیار مفید است و زیاد
تجربه شده است که بمحض آثار کنو یا منقو یا خناق نمد داغ که مذکور
کردند رفع شد فصل سیم در خناق و این بادی اسب که یکدفعه
بگلوی اسب میگیرد و اگر زود علاج نکنند هلاک می شود و
علاج آن همان ساعت باید بزغاله را بکشند و خون گرم او را

قدرا بخورد

قدری اسب بخورد و قدری بگلوی اسب بمالند با سرکه تند
و پوست بزغاله را بگلوی اسب ببندند علاج دیگر سرکه بسیار کهنه
تند و پوست بزغاله را بگلوی علاج دیگر سرکه بسیار کهنه شده را با روغن
گاو داخل نموده بگلوی اسب بریزند و سرکه را با روغن بعلاوه
گل ارمنی از بیرون بگلوی اسب بمالند علاج دیگر زبان اسب را بیرون
آورده رگ زیر زبان او را بزنند تا خون او را بخورد بسیار مفید است
علاج دیگر خروس را بکشند و شکم او را پاک کرده با پر بکوبند و
بجوشانند و آب او را بخورد بسیار مفید است علاج دیگر شیر را
با سرکه و عسل بجوشانند و در گلوی اسب بریزند نافع است علاج
دیگر آب تره و عرق شاه تره و سرکه بجوشانند در گلویش
بریزند فصل چهارم در قصر کردن علامتش اینست که چشم چون کاسه خون
میشود و خشکی و گرفتگی در گوش و گردن و سینه میشود و سر را بزمین
نمیتواند بگذارد و چشم را بر هم نمیتواند گذارد و چشم و گوش را بسوی
دم مایل دارد و بعقب نگاه کند علاج آنکه سر و گوشها با پشت کله
از هر دو طرف هشت جا را الف داغ بکنند و سر دوش و میان
دوش و پشت شانه و میان و سر استخوان دم را نیز با آهن داغ

اسب بند مدیح

برسانند و در خانه گرم تاریک باید بست و سیر را در روغن جوشانیده
تمام سر و بدن مالند و نمک هندی و حلتیت و زیره کرمانی و کافور
از هر یک دو دانگ و حلیله سیاه بیجه رم کوفته با موم گداخته بیامیزند
و بخورش دهند و چند روز عوض علف رزدک را ریزه کرده بروی
زمین ریزند تا گردن را دراز کرده بخورد و گاه باشد که در وقت عرق
آب دهند و باعث گرفتگی سینه خواهد شد چنانکه چشم و گوش بحال
خود باقیست صداگرفتگی سینه اسب اما چون بینی او را بگیرند و لحظه رها کنند
نفس تند بزند و پره های بینی بلرزد و بدن خشک شود چنانچه
بچپ و راست گردیدن دشوار باشد علاج آنکه دو رگ میان
کله اسب و شاخهای میان دو ران است با نشتر بزنند و بقدر
دو رطل خون بگیرند و دو رگ دستهای اسب را هم نشتر بزنند و گل
گوسفند را با آب حل کرده بجوشانند و تمام اعضای اسب بمالند
و چهار رطل پیاز را کوفته قدری آب بر آن پاشند پس بفشرند
و آب او را بحلقش ریزند و جو ندهند و اگر این حالت از جو خوردن
بسیار بوقت بهم رسد علامتش آنست که سست و سنگین می‌شود
و اگر حرکت دهند و فرمانند و سکندری خورد و بی اختیار بر زمین

خورد و آب از چشمش آید علاج آنکه دو رگ در سینه است بگشایند
دو رطل خون بگیرند و چهار رطل شیره پیاز را با یک رطل روغن آمیخته
بحلقش ریزند و آب سرد بر تمام بدن پاشیده اگر در این
حالت چنین باشد که دست و پا راشواند خم کند و بر جهت تمام
سر را بر زمین رساند و قدرت بر حرکت نداشته باشد
و در سرگین افکندن ناله میکند این بدتر از همه امراض است علاج
آنکه پره های بینی را سوراخ کرده تا چند قطره خون آید بعد از آن
سمهای چهار دست و پای را بتراشد تا بجدیکه خون ظاهر شود و چند
عدد آجر را گرم کرده شیره تازه و سرکه کهنه بر آن آجر پاشند و بر خرقه
پیچید و بر بدن اسب گذارند و شیره و سرکه بر زمینی که با آتش گرم
شده باشد بپاشند و اسب را چهار میخ کرده بدارند تا بخار آن بر شکم
اسب برسد و سیل ماده بدست و پا شود و این عمل را مکرر کنند
تا سه روز بعد از آن دو رگ که بالای سم دست است یک رطل خون
بگیرند پس دستها میان خاکستر گرم گذارند تا خون بایستد آنگاه
زاج و مازو و قطران آمیخته نیم گرم بر سمها بندند هر روز تازه
کنند تا حرکت آن قطع شود و این مدت علف دهند فصل پنجم

در قولنج اسب

اما قولنج و سایر بادها که اکثر امراض از این مقوله باشد از خشکی
طبیعت و پیچیده گی روده و خوردن خاک و از منزل رسیدن
و آب دادن و بعد از جو خوردن بلا فاصله آب دادن حادث میشود
علامتش آنست که بسیار بخوابد و نفس تند زند و ناله کند
علاج آنکه لواری بگردانند و کمر اسب ببندند و ساعت بساعت تنگ
بکشند که نفس به تندی بزند و پیوسته حرکت دهند و خار در زیر دم
و شکم او زنند که بجهد و جفته اندازد و باین وسیله عرق کند و ماده
دفع شود و مقعد را چرب کنند با پیاز یا سیر یا صابون یا چیزی
دیگر که تندی داشته باشد شاف کنند و بعد از آن نی یا چوب
میان سوراخ مقعدش کرده که اگر نفخی باشد زایل گردد
و اگر آن خشکی باعث حبس سرگین باشد دست را چرب کنند و بمقعد اندرون
کنند سرگین را بیرون آورند اگر میسر شود آب رازیانه و شیر
و عسل نیم گرم شده بحلقش بریزند با شراب و عسل نیم گرم حقنه
کنند و شکم را بروغن و زهرهٔ گاو چرب کنند و دو مثقال
تخم هلیون رصلایه نموده بآبی در سوراخ بینی بدمند و بآب نیم گرم و نمک
حقنه کنند علاج دیگر اسب را سوار شوند و اینقدر بگردانند و

گرگ دو کنند که عرق کند و خار زیر دمش بزنند که بجهد و
جفته اندازد و نگذارد اسب آرام باشد و بخوابد علاج دیگر نیم رطل
حلبه زرد را با نصف آن مویز و قدری محمودة در دو رطل آب جوشانیده
صاف نموده بخوردش دهند یا حقنه کنند اگر بعلامات سابق
شکم پر آن باشد و پیوسته نظر بپهلوهای خود کند سه رطل شراب
کهنه و یک رطل پیه گوسفند و دو رطل آب و یک مثقال حلتیت در یک
رطل آب جوشانیده و صاف نموده حقنه کنند و نیم مثقال
زهره گاو در آب گشنیز حل نموده بحلقش بریزند و دیگر در علف ندهند
علاج دیگر قدری مویز دانه بیرون کرده و بادیان و پستان مجموع را
کوبیده با عسل معجون کرده بخوردش دهند و اگر پیه خوک را نیز
داخل نمایند مفید است و علاج این علتها که خود بخود عرق کند بدون
حرکت دو رطل بول آدم و یک رطل آب کاسنی و نیم رطل آب برگ
ترب و نیم رطل آب خیار مجموع را در ظرفی کرده یک رطل پیاز در آن افکنده
و تخم رازیانه و حلتیت هر یک دو مثقال اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده
در حلقش بریزند و بعد از ساعتی دو رگ که میان پاهاست بگشایند
و با نمک و آب نیم گرم حقنه کنند و اگر بعلامات قولنج از چشم

وبینی آب و بلغم آید و بر زبان او ورم باشد پنج گوش او را داغ کوچک کنند و رگ زیر زبان را بزنند و نیم رطل حب الخضرا کوبیده با یک رطل روغن آمیخته در حلقش بریزند علاج دیگر بادیان رومی و شکر سرخ را صلایه کرده با روغن کنجد آمیخته بخوردش دهند و گاهی قولنج از هوای سرد بهم رسد علامتش آنست که گشادن دهان دشوار میشود و موهای بدن راست می ایستد و آب از چشم او می آید علاج آنکه بیست مثقال سفید با بیست دانه انجیر کوبیده با روغن زیت جوشانیده بر تمام بدن مالند و اگر سبب قولنج حبس البول باشد علامتش آنست که هر دو پا را میکشاید چنانکه بول کند و بسیار عرق کند و بول نکند و می افتد و بر میخیزد علاج آن میل را بمشک خالص آلوده کنند و در سوراخ ذکرش کنند و دست را گل آلوده بگرد لحظه لحظه از سر دوش تا کفل بمالند علاج دیگر سوار شوند و بگردانند زیاد و آب گرم کرده بروی چهار بندش بریزند و این طلسم را در زیر شکمش بروی زمین با انگشت بکشند

۱	۱۴:	۵:	٧	۴:	۴	٧
۲۰:	۲۰:	۲	۶	۲	۱	م

در حبس بول

در بول ... اسب

واگر مادیان چنین شود دست را چرب کرده بمشک و نمک آلوده باندرون فرجش کنند و دست دیگر نیز چرب کنند و باندرون مقعدش

کرده نافع است و اگر مثانه هم از وضع خود گردیده باشد درست می شود و اگر بول اسب قطره قطره آید بجای آب شیر و دوغ دهند

فصل ششم در افر اسب

اما بدانکه افر دردی است که از ضرب حادث می شود و میان قاب های اسب می افتد از طرف میان و طرف بیرون اگر تازه باشد و آثار ورم تازه ظاهر شده باشد علاج چند دانه لفک بری و افرزده اگر ورم زایل شد فبها و الا باید برنج داغ کنند باین قسم قدری برنج میان کرباس ریخته چوبی میان کرباس گذارند

ط

باین ترکیب و قاتمه بدور کرباس و چوب بسته قدری روغن کاو را خوب داغ کرده چو براکه برنج و کرباس دارد میان روغن داغ زنند و بگذارند در روی افر که از طرف میان و بیرون را خوب داغ کنند و این علاج آدم صاحب وقوف میخواهد بعلت آنکه افر طرف میان بروی رگ می افتد اگر آدم بی وقوف داغ کند رگ را داغ میکند اسب چاق می شود علاج دیگر دیشی داغ کنند از طرف میان زیرا افر بزنند و روغن او را خوب خالی کنند بعد دکمه داغ کنند علاج دیگر رگ میان ران اسب را از کمر با رشته محکمی به بندند و زیر قلم پای اسب آن که بالای مچ باشد همان رگ اسب بعد چهار پنج رطل خون

بگیرند از رگ که قطع شده فوراً چاق می شود و لیکن در بستن رگ باید
متوجه شوند که از سرما و گرما و آب کشیدن محافظت نمایند در
خروسک اما خروسک که می‌زند بر روی پای اسب و ورم میکند باید روی
ورم را داغ نمود باین ترکیب ✗ و آب نمک بجای داغ بمالند
فصل هشتم در قرنوش اما قرنوش و آن چیزی است بقدر بادام در دست اسب
می افتد و بعضی روی قلم می افتد و بعضی بغل پی را میگیرد علاج اگر نرم باشد
و تازه باشد باید قلوه را با دنبه داغ نموده چند روز ببندند اگر
رفع شد فبها و الا علاج دیگر قدری کرچک خطائی بکوبند بگیرد و ریزه بی بندند
تا عصاره او را آب می کند و زخم می شود بعد مرهم بگذارند تا زخم چاق شود
فصل نهم در سراتون اما سراتون که آن مهره ایست که پشت پا و دست اسب
می افتد علاج بغیر از داغ کردن نیست باید الف داغ کنند اطراف
پشت دست را تا انکه داغها چاق شود اسب و دستش چاق می شود از برای
سواری باکی نیست لیکن دست بزرگ میماند و بکار سواری نمی آید باید
بفروشند فصل دهم در ورم آوردن دست و پای اسب علاج اسب را آنجا ببندند
و باد و قش تیز ورم را سوراخ کنند روغن را تمام بگیرند بعد دکمه داغ
بروی ورم گذارند عیب نخواهد کرد فصل یازدهم در پیچ کردن اسب اما آنچه

گردن اسب که از ضرب زدن یا مسافت بعیده حادث میشود و گاهی این
ورم از زیر زانوی اسب تا میخ اسب را میگیرد و بعضی میخ می گیرد علاج
اگر ورم تازه باشد و انگشت بروی ورم بگذارند ورم فرو میرود و
باز پر می شود اگر زالو باشد باید سی چهل زالو بیندازند باین قسم که
اول با تیغ تمام ورم را بتراشند که مو نداشته باشد بعد زالو بیندازند
که بسیار مفید است علاج دیگر خاکستر گرم و نمک را به بندند و دیگر بول گفتند
که خاکستر خشک نشود علاج دیگر ریوند ناس را کوبیده با عسل خمیر کنند
و ببندند علاج دیگر آب اصل السوس را بجوشانند تا قوام بیاید
و بروی کرباس بریزند و بدست اسب ببندند اگر باین معالجات
ورم خالی نشد باید داغ کرد یا قازی داغ نکشند با کهنه داغ کنند
طریقه کشیدن داغ این است که چوبی بتراشند باین ترکیب

که سینه چوب مثل خنجر باشد و کهنه کبود بدوزند و روغن را با عسل
داغ کنند و سینه چوب را بزنند میان روغن و عسل داغ
و مثل قازی داغ داغ کنند این قسم قازی داغ بهتر است از
قازی داغی آهن اگر ورم خلقتاً بچه جراحه گوسفند دو روزی
بروی داغها ببندند تا جراحت بهتر شود خوب جراحت از داغهای

از داغها او بگیرند بعد نفت سیاه بزنند تا جای داغها چاق شود
طریقه قازی داغ
اما طریقه قازی داغ که با آهن داغ میکنند باین
طریق نشتر از آهن بسازند متعدد و میان آتش گذارند
ترکیب داغ
تا خوب داغ شود و قازی داغی بکشند بسیار نازک تر کثیف بخیه کلا
اگر حاجت بگرفتن جراحت نیست گل رُست را بگیرند بدست اسب
تا اینکه جای داغها خوب شود بعد نفت سیاه بزنند تا چاق کند
و باید وقتیکه داغ کردند آب نمک بزنند

فصل یازدهم در خام باد کردن پای اسب

اما این ورم هم علاجی ندارد وقتی که اسب بسته است
زیاد می شود و وقتیکه راه میرود کمتر می شود آنچه بتجربه فایده بخشد
آن است که زانوی بسیار بندازند و بعد کف رگ او را بزنند
بسیار فایده دارد

فصل دوازدهم در سراجه

اما سراجه و آن ناخوشی است
که پای اسب میگیرد و سوراخ می شود و این جوش نیز قسمی از شقاق
علاج آنکه قدری خاکستر و آب گرم ریخته زخم و پای او را خوب بشویند
و هر روز و هر شب مرهم زنگار و روغن زیت و موم بمالند
طریقه ساختن مرهم زنگار
زنگار را بکوبند و خوب صلایه نموده با موم گداخته داخل
نموده میان روغن زیت مرهم کنند و بسرکه بشویند و نگذارند پا را

برا

به آب گذارد و یکمثقال ریوند را در دوغ که با یخ سرد کرده باشند
ریخته بخورد دهند علاج دیگر مرداسنگ و اندروت را
صلایه کرده با روغن گل سرخ بمالند علاج دیگر هم گره زبان اسب را
بریده قطع سازند بسیار مفید است و اگر در زیر خصیه جوشش
ظاهر شود مایل بسفیدی باشد آن دانه‌ها را بموی دم اسب ببندند
ده روز بگذارند آنگاه اندروت و جوز بوا بر روی آتش گذاشته دود
زیر آن دانه‌ها بگذارند که دود بآن دانه‌ها برسد و شیر و شکر
و روغن زیت باهم مخلوط نموده بگلوش بریزند فایده بخشد اما
هر قسم جوشش که گوشت در حوالی او خورده باشد و اصل جوشش
بگودی افتاده باشد چون دانه‌های ریزه چیزی در آن ظاهر
باشد علاج آنکه زرنیخ سرخ و زرد از هر یک ده درم و آهک
نشسته چهل درم مجموع را صلایه کرده در سرکه شد چهار مرتبه
بخیسانند و در هر مرتبه زخم را با سرکه تر کرده قدری از آن دارو
بپاشند و اگر مغز بیخ بخیه اصلایه کرده بر آنها بپاشند نافع است

فصل سیزدهم در شیرک اسب

اما در شیرک اسب و آن چنان است
که تمام بدن اسب گر شود و موها از بدن تمام بریزد و جود اندام

[illegible]

بخار و علاج اول خون بگیرند و علف تازه بدهند و فرو خاکستر
بر موضع خارش بمالند انقدر که زخم شود پس فلفل دانه و نمک
واشنان کوفته با روغن زیت بمالند علاج دیگر بگیر زرنیخ و برف
بشویند و دوغ بعوض آب دهند اگر نخورد دیگر روز او را تشنگی
بدهند تا بخورد و آرد جو را و دوغ آب کرده بدهند اسب بخورد
مفید است **فصل چهاردهم در امراض ناظرهم** اگر در سینهٔ اسب زخمی بهم رسد
علامتش آنست که در سینه چنان گرفتگی بهم میرسد که هرگاه
از آخورش باز کنند در راه رفتن بر او دشوار باشد که
دست و پا بهم در آید چون چند قدم برانند آن حالت برطرف شود
اما علاج آنکه خون بگیرند از رگهای اسب و نمک بر گوشت خوک
پاشیده بر آتش نهند تا جوش برآورد و آنگاه بسینهٔ اسب
بمالند و در آب عمیق افکنده آشنا کنند و باید چیز نخورده باشد
فصل پانزدهم در تب گرفتن اسب علامتش آنست که سر فرو افکند
و تمام اعضایش سست شود و چشم را خوابیده دارد و دست
و پا را مضطرب گرداند و بسی گاه گرم و گاه سرد شود و علف
کمتر بخورد یا باشد که هیچ خوراک نکند و دل زدن شدید

باشد

باشد علاج آنکه نعل از چهار دست و پای باز گیرند و نفط سیاه
با سفید و نمک بمالند و خون از رگهای اسب بگیرند و دیگر روز آب
ندهند آنگاه چهار رطل مویز و پنج عدد خیار و نیم رطل گشنیز و
نیم رطل شاهتره را در ده رطل آب بجوشانند تا بدو رطل شود
پس صاف کنند و در حلقش ریزند اگر خشکی بر اسب غالب شد
علامتش آنست که باریک و نزار شود و سینه بیاماسد و منی اسب
خشک شود و علاج آنکه یکشب از خورش باز گیرند پس روغن گاو
نیم رطل با نان داخل نموده بحلقش ریزند و موی سر بز را
سوخته بسایند و با آرد گندم بپاره خمیر کرده بخوردش داده چند
روز علف تازه بدهند و این ناخوشی نیز مهلکست اگر باین مداوا
نشد علاج از تصدق کنند که رفع میشود **فصل شانزدهم در**
کم خوراکی اسب اگر بی سبب اسب کم خوراک کند و دو کاغذ بدماغش
برسانند و روغن بگلویش ریزند و پیه خرس در شراب کهنه
حل کنند و شکر سرخ و زنجبیل از هر یک شش مثقال حلتیت و
یکمثقال هلیله زرد و سپند دانه سرخ و زیره کرمانی و نانخواه
و سقز از هر یک دو مثقال مجموع را کوفته با شراب کهنه جوشانیده

صاف نموده بحلقش ریزند و این دوا راسته روز بکار برند
آنچه ناخوشی اندرونی دارد رفع خواهد شد فصل هفدهم در
سکته اسب علامتش آنست که در محلیکه خوابیده است در
وقت برخواستن دستها و سر و سینه با نصف بدن از زمین
برخیزد و رانها از زمین افتاده برنمی خیزد و مثل سگی که برو
دو پا نشسته باشد و دور خود میگردد و این مرض را سکته باد
میگویند و اگر از ضرب زدن و سختی است یا از جائی پریده است
یا از سختی افتاده است بادی است بکمر می پیچد علاج چند روز
علف با دیان بدهند و سگ بچه را شکم پاره کرده بر پشت بچسبانند
او ببندند و یکشبانه روز بسته باشد اگر علاج نشد از اینطرف آنطرف
پشت راستش جا از هر طرف راست تمد بگیرد که داغ کنند
فصل هیجدهم در کرم شکم اسب اگر کرم در شکم اسب بهم رسد
علامتش آنست که پوست و بدن خشک می شود و موها
راست و گردن بدیوار کشد و علف بسیار خورد اما فایده
آن ظاهر نشود علاج آنکه یکرطل خرما و یکمثقال صبر را در شراب
کهنه بجوشانند و صاف نموده نیم رطل روغن اضافه نموده

بحلقش

بحلقش ریزند و یکرطل سپند با جو و گندم که در شراب جوشیده
باشد شبانه روز بدهند علاج دیگر یکرطل مویز را دانه بیرون
کرده یکرطل حلبه با آب گرم شسته خشک کنند و زیره کرمانی و بادیان
و گشنیز خشک نانخواه و خردل از هر یک پنجمثقال مجموع را کوفته
با دو رطل آرد جو خمیر نموده بخورش دهند در وقتیکه تشنه
باشد و آبی که از گل در او پخته باشند سرد کرده بحلقاو ریزند
و اگر از هوای گرم بسیار از حرارت مزاج ضعیف شده باشد باید
جو و ریوند چینی را با دوغ تازه بیامیزند و بدان حقنه کنند و
قدری کافور با گلاب حل کرده بدماغش زنند تا سرد شود و پیاپی
هر روز یکمثقال ریوند در آب کرده بحلقش ریزند تسکین
حرارت میکند اما اگر ریوند خراسانی باشد دو مثقال باید داد
ریوند زیاد اسب را نشوان داد و اسبی که کره بار شد باشد
اصلا نشوان داد که باعث افلیج می شود چون ریوند در مزاج
آدمی باعث حرارت است در مزاج اسب باعث برودت
است و اگر هوای سرد باعث ناتوانی اسب میشود در جائی گرم
ببندند و یکدور روغن نیم گرم و آب را از بانه دهند و جو

برشته با علف سبز دهند علاج دیگر یک دسته اسفناج با روغن
جوشانیده و صاف نموده بحلقش ریزند و فرنیق سفید و نوشادر
را از هر یک دو مثقال با پنج مثقال شکر معجون کرده هفت حصه
نموده هر روزی یک حصه بخوردش دهند و اگر بسبب ضعیفی از
دندان زیادی یا بلندی دندانست که بدان سبب علف و جو را
نتوان خورد و هضم کند و هضم نشده از مقعدش بیرون می آید
علاج آنکه دندان را بشکنند و روغن گرم بمالند و چند روز
از آب سرد و علف احتراز نمایند فصل نوزدهم در خوردن
بول گربه اگر اسبی علف آلوده ببول گربه خورده باشد علامتش
آن است که دندان و زبان زرد و دست و پایش مضطرب
می گردد و از رفتار می افتد علاج آنکه دو رگ شقیقه را بشکافند
خون مایل بزردی ظاهر میشود آن مقدار خون بگیرند تا خون سرخ شود
و تریاق اربعه را نیم مثقال در سرکه حل کرده بحلقش ریزند
و اگر آن رگها ظاهر نشود سر اسب را بزیر آورده بدست راستش
ببندند باعث ظهور رگها میشود فصل بیستم در معالجه اورام
اما اورام سر و چشم اگر از خوردن خرزهره با علف دیگر که

ورم از

ورم او بسبب سمیت وارد حاصل میشود علاج آنکه از دو رگ
شقیقه بگیرند طلب خون کم کنند و گل را در گلاب حل کرده بدنش
زنند و بیخ مهدر را در شراب جوشانیده بگلویش ریزند و
و آبی که تمرهندی در او جوشیده باشد سرد کرده بخوردش
دهند و اگر اندرون گلو ورم کرده باشد آرد جو را با سماق و
سرکه و ناردان ترش خمیر کرده بعوض جو بدهند فصل
بیست و یکم در ورم علاج آنکه در میان آب بسیار عمیق روی بالا
برانند و زیره و باقلای خشک را کوبیده با موی زردانه پرون کرده
با عسل و روغن زیت معجون کرده ببندند فصل بیست و دویم در
ورم ذکر علاج بیضه مرغ را با روغن گرچکت هم عیب ندارد جوب
است فصل بیست و سیم در استسقا در استسقا علامتش آنست که شکم
و سایر اعضا آماس کند چون انگشت بان آماس نهند فرو
رود علاج آنکه در آفتاب گرم ببندند و جلهای متعدد بپوشانند
چنانکه سراپا عرق کند پس زیر ناف را مقدار دو انگشت
سوراخ کرده بقدری که فتیله گنجایش داشته باشد تا زرداب که
زیر پوست جمع شده باشد بیرون آید و بعد از آن حرکت

بسیار دهند که تمامه ماده تمام شود و آنگاه نفط سیاه در موضع
زخم بمالند و در آن ایام بعوض علف برگ ترب و برگ کرفس
بدهند و اگر یافت نشود نخود را در آب جوشانیده بعوض جو دهند
و آب نخود را سرد کرده در وقت تشنگی بدهند فصل بیست
چهارم در درمان کردن اگر اسپی را مار گزیده باشد ورم کند سیر را
کوبیده با سرکه و آب لیمو بمالند و روغن بدماغش بزنند و
یک رطل خون بگیرند و خون را باید از حوالی مار گزیده گرفت فرضاً
اگر خصیه را مار گزیده است باید از نزدیک ران و خصیه خون
بگیرند با این قسم و سیر و سرکه و خاکباران و بیده بر تمام اعضایش
بمالند فصل در سراطون که سابقا ذکر شد چون
بعضی دواها لازم بود باز نوشته شد بدانکه سراطون اگر
تازه باشد و کهنه نشده باشد بدون داغ کردن رفع
می شود و اگرچه باز عود می کند لیکن بعد از آنکه رفع شد
آنوقت داغ بکنند بهتر خواهد شد و اسب چندان معیوب
نمی شود اگر رفع نشد دو حصه پیاز نرگس و یک حصه کوهان شتر
بکوبند و مرهم سازند پس حلقه آهن درست کنند که دور

ورم را فرا گیرد و آن حلقه را بدور ورم بگذارند و آن مرهم را میان
حلقه گذارده ببندند تا وقتیکه نرم شود آنگاه بشکافند و بفشرند
و با نمک جای آنرا پر سازند فصل بیست و پنجم در جراحات پشت اسب
که از سواری حادث میشود و جراحت سر دوش اگر قابل
علاج نیست و اگر سعی تمام چاق کنند باز در سواری عود
خواهد کرد طریقه معالجه آن است که پایین زخم را سوراخ کنند بنشتر
آهنک که داغ کرده باشد تا ماده میل بطرف زیر کند و مرهم
بالای زخم گذارند اما اول باید چند روز شیردان گوسفند ببندند
و همه روزه با آب حمام بشویند تا آنکه ماده خوب پخته شود اگر
چنانچه ماده بسیار باشد باید زخم را سر شکاف نموده و الا چند جا
سوراخ کنند تا آنکه ماده بیاید بعد از آنکه خاطر شدند جمع صح
که دیگر ماده ندارد آنوقت مرهم کنجیده را دو سه روز بگذارند
تا چاق شود طریقه مرهم کنجیده این است که بگیرند کنجیده را بکوبند و زرده
تخم مرغ داخل نموده با قدری نفط سیاه مرهم سازند
و لیکن قبل از این مرهم سقر بگذارند بعد از مرهم سقر مرهم کنجیده
بگذارند طریقه ساختن مرهم سقر این است که بگیرند سقر را با زرده تخم مرغ ::

داخل نموده اینقدر بزنند که سقر میان زرده حل شود بعد
نفط سیاه داخل نموده بگذارند تا آنکه زخم چاق شود آنوقت
قدری آهک بر بریزند تا خشک نماید و چند روز کتان با خایه چنبر
نموده بگذارند تا پوست را محکم کند ولیکن بهتر آنست که زخم
سر دوش و زخم تا نجای اسب را داغ کنند که هرگز عود نخواهد کرد
واما جراحات دیگر لازم داغ نیست و این مرهم را که ذکر شد
بسیار مفید است اما زخمی که اطرافش گوشت فاسد داشته
باشد باید برگ پنجه خشک و زنگار را اصلایه نموده و با روغن
گاو مرهم نموده بگذارند یک شبانه روز که گوشت مرده را زایل کند
واگر سرگین اسب را خشک نموده بسوزانند و با روغن آمیخته بر زخم
بندند نیز مفید است واگر با اینها زایل نشد تخم پنبه دانه و مغز تخم
هندوانه را گرفته کوبیده به بندند علاج دیگر چوب بید تر را
با پوست خربزه بسوزانند و خاکستر آنرا به آب نمک بر زخم
مالند و نصف روز بیشتر نگذارند که استخوان را نیز میخورد
تا گوشت فاسد را بخورد و بعد از مرهم مذکور بگذارند تا اصلاح
بیاورد واگر زخم اسب کرم پیدا شود اول با آب تره که گندنا

گندنا
باشد بشویند

که گندنا باشد بشویند و آهک آب ندیده و زاج را اصلایه نموده
بپاشند علاج دیگر آب برگ هلو را گرفته بر بریزند علاج دیگر
یکدو روز جو بدهند و خشخاش را با روغن بهم آمیخته بحلقش بریزند
و چون شروع در جو دادن کنند مقداری از عادت کم کرده
عوض آن گشنیز خشک داخل کنند و پیه را در کرباس
پیچیده بر ساق اسب بندند که از آنجا قطره قطره بسم می آمده
باشد و صبر و زاج و پوست انار و مغز بادام تلخ را اصلایه نموده
با شیره عنب الثعلب با روغن آمیخته هم گرم بر سم و بحلقش مالند
و مرداسنگ سوده با روغن گل نیز نافع است واگر از نعلی
سم کوفته شده باشد قطران و نفط سفید را جوشانیده بر میان
سم ریزند و آرد گندم را با پیه گوسفند و آب تره خمیر کرده
سه روز به بندند و زیر پای اسب را سرگین خشک بریزند

فصل بیست و سیم در معالجه جوشش

اما جوشش و خارش و لکه اگر چه
ذکر شد لیکن بعضی از معالجات آنها باقی ماند اما خیار زیر .... و دانه
است بقدر نخود یا بزرگتر که در گردن اسب پیدا می شود
و اگر زود علاج نکنند تمام بدن را فرو می گیرد و باعث

هلاکت اسب میشود و اگر از خوردن سوسمار کوچک می شود
که میان علف یا کاه بوده باشد علاج آنکه انموضع را بشکافند
و آن دانه را بیرون آورده جای او را با برگ کُنار کوفته
پر کنند و اگر در زیر دم چنین دانها بیرون آورد و اگر در
اسبان سفید می باشند علاج آنکه بشکافند و آن دانه را بیرون
آورده آب لیمو و نمک مکرر بمالند اما اگر بسیار جوششها که
تمام بدن را گرفته باشد علاج یک رطل خون بگیرند و همان
خون را با لعاب خطمی سفید آمیخته بر تمام بدن بمالند و اگر
هوالی تمام جوشش گشاده باشد و آن متعفن از او بیرون
آید زنگار و نشادر و قلیاب را صلایه کرده بپاشند و صبر
و زرنیخ و گل ارمنی از هر یک دو مثقال با دو جو امیخته بخوردش
دهند و پنج درم کوگرد فارسی و پنج درم نمک در یک رطل
روغن کنجد حل نموده بر بدن اسب مالند و با آب صابون
و نارنج بشویند و اگر جوشش زردی بر ساق یا بخولق دود
دست و پای حاصل شود این نیز قسمی است از شقاق
علاج اول قدری خاکستر در آب گرم ریخته ساق دست

و پای اسب را بشویند و هر روز دو مرتبه مرهمی از زنگار و
روغن زیت و موم بمالند و بعد که بشویند و نگذارند دست
دست و پا را با آب یا گل گذارد و یک مثقال ریوند را در دوغ
که با یخ سرد کرده باشند ریخته بخوردش دهند علاج دیگر
مرداسنگ و انزروت را صلایه نموده با روغن گل سرخ بمالند
و اگر در زیر خصیه جوشش ظاهر شود مایل بسفیدی آن دانها را
بموی دم اسب ببندند و ده روز نگذارند آنگاه انزروت و جوز
بقسمیکه سابقا ذکر شد و اما چون شقاق اقسام دارد لهذا اگر
نوشته شد که معالجه فرمایند و اگر موی ساق اسب بریزد این
نیز از اقسام شقاق است بعد از آنکه مکرر با آب صابون شسته باشد
مغز ساق گاو و روغن کوهان شتر و پیه خوک را با یکدیگر داخل
نموده نیم گرم چند روز بمالند و اگر این دارو نایافت شود
روغن پاچه شیر نافع است و اگر در بخولق اسب یا دست یا پا
خشکی بهم رسد مثل سر آدم کچل او نیز از اقسام شقاق است اول
با آب گرم خوب بشویند بحدیکه آنچه خشکه دارد بریزد و بعد نفط سیاه
با بول آدم را مخلوط نموده بمالند این دو سه روز معالجه را نموده

وجو هم از عادت کمتر دهند بدانکه اگر شقاق از زیادی و آب
گل شوره زار حادث می شود و اگر زخم باشد و زخم آن زیاد
نباشد اگر لابدیست در مسافرت چند روز اسب را به بندند
و جو کمتر از عادت دهند و مکرر با آب گرم و صابون بشویند و
بعد از شستن آب انار ترش و باروت داخل نموده بمالند
علاج دیگر نارنج باروت و نفط سیاه و بول آدم را ممزوج
نموده بمالند و باید زیر پای اسب خشک باشد و به آب و گل
نرسد و اگر لابد باید مسافر برود این معالجه را که مذکور شد
نموده و کرباسی شمع نموده بدور بخولق بسته که زخم شقاق از آب
و گل و گرد و خاک محفوظ ماند و بمنزل که میرسند باز بطریق
سابق عمل کنند تا آنکه باصلاح آید بدانکه از برای اکثر شقاق
آنچه تجربه شده است اگرچه زیاد هم مجروح باشد شستن با
همه روزه و مالیدن باروط و نفط سیا و بول آدم تأثیر
زیاد دارد فصل در معالجه افتادن دست و پا اما لنگیدن اسب اگر
سببش این باشد که از جائی افتاده باشد یا در اثنای راه
رفتن دست یا پا بسوراخ رفته در بیرون آوردن رگی از

جایش

و سیر

جایش گردیده باید از ساق تا دوش و کفل و دست و پا
همه جا دست بمالند تا معلوم کنند که کجا درد میکند پس
آن موضع را بر روغن نیم گرم که پوست نارنج و سرگین گوسفند در
آن جوشیده باشد چرب کنند و اگر با آن زایل نشد زفت
و موم که داخته بر روی کرباس انداخته بر آن موضع بندند و چند روز
بگذارند اگر باز زایل نشد بشکل شبکه داغ کنند اما درد و ورم که
بدست یا پا حادث می شود یا از ضرب سنگ یا صدمه تاخت و تاز
علاج نمک را حل کرده چند روز پیاپی بمالند و بعد از آن تا به
گرم نرم کرده بدارد و اگر هنوز ورم باقی باشد آنچه خشک
را در سرکه جوشانده یا خیسانیده چند روز مکرر ببندند اگر
باین تدبیر ها زایل نشود رگی که بطرف بخولق است نزدیک
مچ پهلوی عصب پی آن رگ را بگشایند و خون از او بگیرند چنانکه
نیشتر به پی و عصب نخورد و پی را ضایع کند پس اسب را حرکت
دهند تا آنچه ماده آنجا جمع شده است دفع شود بعد از آن چند دانه
نمک سنگ را در قطران و روغن جوشانیده بر کرباسی اندوده
بر آن موضع بندند و هر روز با آب سرد بشویند تا ماده باز بطریق

دفع شود و آهن پاره گرم کرده باندرون زخم برند که سبب حرارت
چرب رطوبت کشد و در آن ایام نگذارند که دست و پا را بزمین
بچرند و نکنند و در جائی بمالد که باعث زیادتی حرارت میشود
علاج دیگر آن موضع را داغ کنند چنانکه بعصب نرسد و پوست
برکند و طریق داغ کردن آن است که اول قدری قطران بمالند
و آلت داغ را گرم کرده بر بالای قطران گذارند آنقدر که قطران
در جوش باشد باین طریق که داغ کنند بعد از آن پیه خوک
را با روغن و نمک آمیخته چند روز بر روی داغ بندند و هر روز
باب سرد بشویند و اگر این مرض را علاج نکنند آن ورم
سخت شود و اسب را ضایع و چلاق کند و اگر دست و پای
اسب از ایستادن ورم کرده باشد از پاشنه خون بگیرند
و سبوس گندم و جو با شیر جوشانیده بر آن موضع بندند
و اگر باعث لنگیدن اسب عرق النسا باشد و آن رگیست
مخفی در اندرون ران که در اسبان لاغر ظاهر میشود علامتش
آنست که از درد پا بزمین نمیتواند گذارد و چون دست بر آن
رگ گذارند اسب بیتاب شود علاج آنکه دو جای آن را

محاذی از رگ باشد با آهن بقدر دو انگشت داغ کنند و
از میان همان موضع بقدر یک رطل خون بگیرند آنگاه محکم
کرباسی بآن بندند تا خون بایستد و اگر سم اسب آب آورده
باشد علامتش آنست که از درد بزمین نتواند گذارد و چون
دست بر آنجا گذارد گرمی محسوس شود علاج آنکه نعل را
بگیرند و سرکه تند بر ریزند و بتراشند تا وقتی که حرکت آید پس
سیر را کوفته با سبوس ارد جو در روغن بجوشانند با گرمای
چهار پنج مرتبه بر اصل سم بندند و نفط سفید ریخته کمال منفعت
دارد

فصل در ناخوشی خونیان

و این ناخوشی اگر بیشتر از سرما میشود
علامتش آنست که ورم میکند و آن ورم شدت و ضعف
دارد و اگر ورم میان دو کمر و کفل اسب بگیرد علاج آنکه آدم
صاحب وقوف خون بگیرند و از جو باز گیرند و بند نهند و اطراف
اسب آتش بسوزانند و اسب را خوب گرم نگاه دارند و سرکه
و گل ارمنی بمالند یا روغن چرب کنند تا ماده بر طرف میشود
یا منفجر میشود و اگر بزیر شکم یا دست و پا یا گردن بیرزند که
ورم میکند علاج آنکه جایش را باید بمالند باین قسم که سر یمان که

که سر ورم باشد و هر جا باشد مثل سر مار است و حرکت میکند
و از زیر دست آدم بیرون میرود و باید آنقدر بمالند که سر ورم
آب شود و کشته شود آنوقت با روغن خوب مالش بدهند
و اسب را خیلی گرم نگاه دارند و ورم برطرف گردد باید گلوی
اسب را با روغن و گل ارمنی و سرکه و خطمی بکشند که ورم
بگلوی اسب نرسد که اسب را خفه خواهد کرد همچنین خصیه اسب را
هم باینطریق چرب کنند که بخصیه نرسد این دو جا مهلک است
و اگر ورم بجا نرا باین و معالجه نکردند ماده می شود باید پوست
خیک روغن بست تا ماده منفجر شود آنوقت اگر خودش سوراخ
شد فبها و الا نشتر بزنند تا جراحتش کشیده شود و مرهم
بگذارند تا خوب شود فصل اگر اسب دکل بیرون اورد وکیل و سولوک
یکی است اما بر دو قسم است خونی و خشک آنکه خونیست دایم از او
خون جاریست و بزرگ میشود و اذیت میکند و آنکه خشک
است چندان اذیت ندارد علاج باید ابریشم بدور او محکم
به بندند تا اینکه خودش بیفتد بکدام که بزرگتر است که آلت
زده است بعد که افتاد مرهم گنجیده که ذکرش شد زخم جا ق

کنند

کنند علاج دیگر قدری سم الفار بکوبند بر روی آن بپاشند
تا او را بخورد و بعد با مرهم مذکور چاق کنند و اگر سم اسب
در وقت نعلبندی میخ بخورد اگر همان ساعت مطلع شوند پیه
روغن داغ بریزند جای آن میخ را که داغ کنند باکی نیست
و عیب نمیکند و اگر ملتفت نشدند و اسب میخ خورد و بعد
از چند روز که آب دوید معلوم شد علاج باید نعل را از
دست او بکنند و جای آن میخ را جستجو نمایند که کدام یک
از جاهای میخهاست پس آنجا را با کاردی گودی بکنند
تا بجراحت و آب خوش او را بگیرند بعد سه چهار مرتبه رو تات
بریزند میان گودی آتش بزنند تا خوب که خاطر جمع
شدند که دیگر اثری از آب یا جراحتش باقی نیست قدری عاج
بگذارند میان گودی و آتش بروی او بگذارند تا آنکه عاج
خوب جوش بیاید بعد قدری پوست انبان که ترکها اقا بر حق
میگویند بگذارند و نعل کنند اگر مسافر است باکی نیست برود
و الا چند روز اسب را بگذارند تا خوب شود و اگر سم اسب
طبقه کنند باید سم را تراشند تا آنجا که جراحت نمایان شود

جراحتش را خوب بگیرند و حاشیه بطریق مذکور بگذارند و قدری
آرد جو را با روغن کتان خمیر نموده بر سُم ببندند و قدری نفط
سفید بر ریزند و سرگین خشک زیر سُم اسب بریزند چند روز
یکدفعه این طریق معالجه را مکرر کنند و باید در این مدت سُم
اسب با بول خودش بریزند و زیر سُم خشک باشد تا آنکه
حاق شود فصل در سینه گیری اسب اما در گرفتن سینه اسب گاه یک دست
اسب گرفته می شود گاه هر دو دست و باعث این مرض این است
که اسب عرق دار از سفری یا از منزلی می آورند و عرق دار تنگ
بندند عرق خشک میشود و سینه او گرفته می شود علاج آنکه
اگر تازه است سینه او را بسیار گرم نگاهدارند و روغن
بمالند و خوب چرب کنند و رگی میان دست اسب است
آن را بگشایند و چهار رطل خون بگیرند اگر از دو دست خون
از دو دست بگیرند و چند روز جو ندهند و اگر آفتاب گرم باشد
فصل زمستان نباشد در میان آفتاب جل بسیار در دوش
اسب افکنند تا در آفتاب بسیار عرق کند و روغن مکرر بمالند
سینه و دست و رگ گردن اسب تا خوب نرم شود و رفع میشود

و اگر زمستان است بعد از آنکه روغن مالیدند و خون گرفتند
اسب را میان حمام گرم ببرند القدر نگاه دارند تا خوب عرق
عرق کند و رگهای سینه را خوب مالش بدهند و بیاورند میان
حمام سر را جل و سرکش کنند تا عرق بحال خود گم شود و
بیاورند بیرون حمام سوار شوند قدری راه ببرند و جای
بسیار گرمی ببندند و اگر سینه گیری کهنه باشد علاج اول
خون از رگهای مذکور بگیرند بعد یک رطل سیر بکوبند و یک رطل
روغن گاو بجوشانند تا آنکه سیر در میان روغن محترق شود و
و قدری برگ اصل السوس و سیر مساوی باشد بعد سینه
و رگهای اسب را با روغن و سیر مذکور بسیار مالش دهند که
اسب از مالش سینه و رگهای گردن عرق کنند و جو ندهند نگاه
را بخته میان توبره یا شلوار بسینه اسب ببندند که رگها گرم
و نرم کنند و دو سه روز با این قسم عمل کنند رفع سینه گیری
می شود فصل در رگ برگشتن اسب و آن چنان است که اسب وقت
راه رفتن رگ شانه اسب سوار می شود بر روی رگ دیگر و
باعث لنگیدن اسب میشود علاج آن است که اسب را در جایی ببندند

دیگر پیه روغن دنبه بگیرند و از سر دوش است تا زیر گرده با
روغن دنبه چرب کنند تا پنج شش روز اگر علاج شد فبها و
الّا اگر تفاوت نکرد علاج دیگر سر دوش اسب را سوراخ
کنند پوست او را و نی بگذارند میان زخم و باد کنند
تا باد بزیر پوست رود امّا نه چندان باد کنند که باد برود تا بعلم
دست اسب بعد قدری نفط سفید را میان سوراخ زخم بریزند
هر علت و ناخوشی که دارد رفع می شود و باید اسب بسته باشد
تا چاق شود او را حرکت ندهند فصل سکندری خوردن اسب اگر علت
سکندری اسب از سستی زانوها است و این حالت را …
دارد معلوم می شود که موریانه دارد و آن رگیست کبود در توی
دماغ اسب کشیده است سه شاخه یک شاخه او زیر چشم و دیگری
زیر آن چشم و شاخه زیر رگ کشیده است تا زیر لب بالا از طرف
میان و بسا باشد که این شاخهای رگ باعث آشفتگی چشم
میشود و بسا باشد که این سر رگ از زیر لب ظاهر شود
علاج باید روی دماغ اسب را بشکافند تا رگ ظاهر شود و در
زیر رگ گرده بکشند تا هر قدر که بیرون آمد از دو طرف

قطع

قطع کنند و جای او را با نمک پر کنند تا چاق شود رفع
سکندری خوردن اسب می شود و اگر سکندری خوردن
از سستی زانو و داشتن موریانه نیست گاهی اسب سکندری
می خورد او را ابتر سازند و در وقت سکندری خوردن او را
کتک بزنند و دیگر ابتر سازند تا آنکه رفع شود فصل در ترک
اسب و آن چنان است که قفل بند سر شانه اسب از جای
خود بیرون میرود و علامتش آنست که دست اسب بلندتر
از دست دیگرش میشود و در وقت راه رفتن دست را میکشد
و لب سم بزمین کشیده می شود علاج باید آدم با وقوف
ترک او را به بندد و دو قسم می بندند قسم اول آنکه بر
سر دوش اسب را به قدر چهار انگشت فاصله سه دانه چوب
با این ترکیب /// زیر پوست سید وانند و سه چوب را باید
بفاصله دو انگشت زیر پوست کنند بعد با قاتمه چوبها را
نزدیک هم یکدیگر بکشند و قاتمه را بدور آنها به بندند و اسب را
در جائی بسته ریسمان بکمر اسب می بندند و بسقف طویله بسته که
اسب چهار پنج روز نتواند بخوابد تا آنکه محکم شود علاج دیگر

که احتیاج باین قسم نباشد رگی در بنا گوش اسب است که از رگ
را بگشایند و یک طشت خون بگیرند و بیخ گوش اسب را سوراخ
کنند و چوبی باین ترکیب بیخ گوش اسب بدوانند فاتیله
یا موی دم خودش بدور چوب محکم ببندند و باید هر دو
بیخ گوش چوب گذارند اگر آدم صاحب وقوف باشد باین
قسم ترک نشستن بهتر است فصل در اینکه زالو برداشته باشد اما اینکه زالو
برداشته باشد از دهن اسب خون می آید دهن اسب را
بگشایند و زالو را بیرون بیاورند اگر دست نرسد با منقاش
بلند بیرون بیاورند و اگر ممکن نشد مکرر با سرکه تند بریزند
تا بکشد فصل در علاج سم کشیدن اما بدانکه که سم کشید یا از آفتاب جراحیکه
یا از سرما یا از آب علاج اول اینکه جگر سفید گوسفند بروی آتش
بگذارند تا لق نزند بردارند مکرر بروی زخم بگذارند بسیار
مفید است علاج دیگر قدری روغن بروی آتش داغ کنند
و قدری ماست داخل روغن کرده جوش کمی بخورد و
از روی آتش بردارند قدری آرد جو یا گندم میان آنها
بریزند و خمیر کنند قدری قدری خنک کرده بروی زخم بهبندند

یکروز و یک شب فردا با آب حمام بشویند و یکروز هم پوست انار بهبندند
بعد مرهم گنجیده بگذارند تا اصلاح آید و اگر زخم دست یا پا
چاق شود و ورم باقی بماند قدری کاکل کهنه بجوشانند و
دو مرتبه ببندند رفع ورم را میکند فصل در قاپی شدن اسب
علامتش آنست یکبار البته سم بر زمین میگذارد و راه میرود
بی علتی هم حاصل میشود علاج قاپ کاوزی میان بخولوق
اسب میگذارند و دو دستی میش نمرا میگیرند و زور می
که بواسطه قاپ که میان بخولوق است قاپ اسب بجای
خود می افتد بعد قدری نمد را میان آب نمک بمالند و ببندند
باطراف بخولوق اسب تا پنج شش روز آنگاه باز کنند
فصل در خام انداختن اسب بدانکه اگر اسب چند وقت بسته باشد و
لابد اسوار شوند باید اول باید چادر شبی با آب تر کرده
زیر زین بیندازند و عرق تشکن او را هم با آب تر کنند و
منزل که میرسند بسیار او را گردش دهند و آب و جو
ندهند طلوع صبح قدری آب بدهند و باز نمد عرق تشکن را
تر کرده اسب را سوار شوند میان منزل آب بدهند

و تا دو سه روز منزل ها را با این قسم مدارا کنند تا آنکه
از خام افتادن فارغ شود و اما اگر اسب خام افتد علامتش
آنست که از دست و پا درست راه نمیرود و دست و پای
پیش نمیرود و علاج آنست که اول از رگهای چهار دست و پا
و شقیقه و رگهای زیر چشم بقدر دو من خون بگیرند و با روغن
تمام اعضای اسب را چرب کنند و مالش دهند خاصه
رگهای میان سینه و گردن اسب جل سرکش کنند و جای گرم
ببندند و جو ندهند و آب نیم گرم بدهند تا پنج شش روز
و مکرر با روغن همه روزه دو مرتبه مالش نماید تا خوب شود فصل
در آله اسب علامتش آنست که خالهای سفید زیر چشم و دهن و زیر
خصیه و میان شلوار و زیر دم اسب میریزد و علاج آنکه
خوک را بکشند و با آلات اندرون در کوزه کرده و سر
کوزه را بگل بگیرند و در تنور گرم گذارند تا بسوزد آنگاه خاکستر
آنرا با روغنی که از بریان چکیده باشد ممزوج کنند و
مکرر بمالند و سیاه تخمه را کوبیده با روغن زیت نیز مالیدن
نفع دارد و علاج دیگر آنکه ذکر [illegible] اسب را بیرون بیاورند

کله دیگر طوقی دارد و دیگر آن طوق رگی دارد کبود است
باید درفشی زیر رگ کنند و دیگر رگ را قطع سازند و زیر لب
بالای اسب از طرف میان رگهای کبود بسیار دارد آنچه
درشت و کبود است با نیشتر دیگر آنها را قطع سازند رفع آن
رگها می شود و اگر بادیان باشد میان فرجش و آنها مبتلا شد
بقدر نخودی و سفید است باید با سوزن رشته دار میان آنها
کنند و قطع کنند فصل در خارش دم اسب که از شدت خارش
موی دم اسب میریزد علاج آنکه دو رگ پهلوی بیخ دم است
از دو طرف آدم صاحب وقوف باید آن رگها را قطع کند
و کهنه محکمی ببندند و جای آنها را با نمک پر سازند فصل
در جوگیری اسب اگر اسب جو گیر شود و بدان سبب از دست بلغزد
علاج اگر تازه است از چهار دست و پا خون کم کنند و دو رگ
زیر چشمهای اسب است از آن دو رگ هم خون کم کنند و چند
روز جو ندهند رفع می شود و اگر کهنه است علاج ندارد فصل
در ناخنک اسب که زیر ده دماغ است مثل عصب است و سفید است
بر کیپ تا خون ملنگت است از دو طرف باید پوست را بشکافند

وسر انها را قطع سازند و با نمک پر سازند فصل [illegible]
اسب [illegible] این ناخوشی از خوردن جانور
که در میان علف یا کاه می باشد حاصل میشود و علاج باید اول
با روغن بسیار چرب کنند بسیار مالش دهند و او را بسیار
گرم نگاه دارند و یکشب آب ندهند و جو هم ندهند و بجای آب
شیر دهند و پوست بز و پوست جگت روغن بر روی ورم بندند
و دست گردان کنند اگر فایده بخشد فبها و الا علاج دیگر
بزغاله را بر روی ورم بکشند و خون او را گرم گرم تمام ورم را
و خوب مالش دهند و جل سرکش کنند و سوار شوند نگردانند
بسیار مفید است فصل در کام کردن اسب که بدان علت جو را تر کنند
و جو را نتواند بشکند بلکه کاه خوردن هم بر او دشوار باشد و اکثر
این ناخوشی در وقتی که جو دهند حادث می شود که اسب جو را ملاحظه
میکند یا صدای خوردن جو را که با اسب دیگر میدهند میشنود
کام میکند و آنچنان است که سقف اسب چین چین میشود و آنچه
بلند میشود تا بحد دندان می آید بدان سبب اسب نمی تواند جو را
بشکند و تر میکند علاج باید در وقت خوردن جو زبان اسب را

برگردن

بیرون بیاورند و با درفش یا جوال دوزی بعد از چهار چین که
نزدیک دندان است چهار پنج چین را با درفش بزنند که زخم شود
و خون بیاید و قدری نخود خام با کشمش و اخل جو کنند
رفع میشود فصل در پشت گزیدن اسب [illegible] علاج شب تمامی را با روغن
زیت آمیخته بمالند و در آفتاب گرم بمالند و ببندند تا اسب عرق
کند آنگاه با آب گرم بشویند اگر بعضی از تارهای اسب کوتاه شود
و کنده شود چون بکشند پخش سفید باشد علاج صبر و نمک را
و زهره گاو را با روغن زیت بر موضعش بمالند فایده دارد و اگر
و اگر سم اسب کوچک باشد و خواهد که بزرگ شود لعاب ریشه خطمی را
بجوشانند و بمالند و سیر را کوفته با پیه گداخته یکشبانه روز بر سم بندند
و یکهفته هر روز دنبه و قطران گرم بمالند و بر روی سم سرگین خشک
نگاه داشته حرکت ندهند فصل در [illegible] از موضع خود بیرون آمده باشد
مکرر با نمک و سرکه و روغن گاو بمالند فصل [illegible]
[illegible] انگشت در اندرون فرجش کرده ملاحظه نمایند اگر دو
گوشت پاره بر طرف راست و چپ داشته باشد آنگاه آنرا
ببرند و دست را چرب کرده باندرون فرجش کرده چنانچه بچه دان

برسد و هر کثافتیکه در آنجا بوده باشد بیرون آورند بعد از آن نمک بر
برآنموضع زیرند و اندرون بچه دان را خوب بشویند تا وقتی که
هیچ کثافتی باقی نماند پس کیسهٔ کوچکی را که بر آن رشته درازی
باشد پر از پشم کنند که کیسه بعد از پر کردن پشم بقدر لیموی بزرگ
نباشد آنگاه کمی مشک و کمی کافور و کمی انگشت زعفران و هفت
دانه فلفل صلایه نموده با پنج عسل و ده مثقال گلاب ممزوج نموده
آن کیسه را در آن شربت مذکور بخیسانند هر قدر که ممکن باشد جذب
پس در میان بچه دان گذارند و سر رشته را در بیرون بر دم یا بیان
بندند که باندرون کشیده نشود و باید رشته بسیار محکم باشد صبح
تا عصری بعد اسب را حاضر سازند آنگاه سر رشته را گرفته
بکشند تا کیسه بیرون آید و اسب را نهیب زنند که لطفه بسته میشود
فصل در شهوت اسب اگر زیاد باشد و بدان سبب اسب آرام نگیرد و
بد عادت شود باید عدس و سداب سبز را جوشانیده و صاف
نموده و کمی کافور اضافه نموده و شکر بقوام بیاورند و با کمی
حل کرده بحلقش ریزند و از جمله ادویه که قطع شهوت را میکنند
شاهدانه و گشنیز و برگ نی و سرکه و انار ترش و پشت

وزیره

و زیره و شونیز و خرفه هر یک را بطریقی که مناسبت داشته
باشد بدهند و اگر علاج نشد باید او را اخته نمود و آدم صاحب
وقوف او را در فصل بهار اخته نموده فصل در بدنعلی کردن اسب اول
چند نفر اطراف اسب را بگیرند با چوب و نعل بند مشغول شود در
نعل کردن تا اینکه اسب بنای بدنعلی را بگذارد آنوقت اطراف
اسب را بسیار کتک زنند بحدیکه خودش بایستد تا نعل کنند
و هر وقت باز نخواهد بدنعلی کند یکچوب باو بزنند و چوب را مقابل
چشمش نگاه دارند ترک بدنعلی را خواهد کرد فصل در کوفته رفتن
اسب در اینکه اسب سدمه کوفته اش از جای خودش بیرون
باید علامتش آنکه کفل یکی بلند و یکی کوتاه علاج همان موضع را
بشکل دایره داغ کنند فصل در تنبلی اسب اما اسبی که در حرکت
و راه رفتن بسیار سنگین و تازیانه خور باشد علاج مرغ اکباب
نموده بخورد اسب دهند فایده فصل در سرکشی کردن اسب که سرکشد
و عنان اختیار را از دست سوار بگیرد و این ناخوشی شدت و
ضعف دارد اگر چنانچه در سرکشی سر را زیاد بالا میگیرد دمی
نعلی درست و بحلقه پشت لب بنشند از زنند و دهنه سرکش کنند که زبانه

وهنه بسیار بلند باشد چاره می شود و اگر دهن را باز می کند
و سر میکشد حلقه حلقه درست کنند از آهن که او را لگامه
میگویند باین ترکیب و حلقه های او را ببندند بکلگی
دهنه که وقت کشیدن دهنه مانع شود و دهن باز نکنند و اما
اگر سر را بزیر می اندازد و سر را میکشد چاره ندارد مگر آنکه
آنچه بتجربه معلوم شده است قائمه بخصیه او بندند و بر رکاب
بسته وقت کشیدن جلو رکاب را هم بطرف کله اسب بکشند
که از درد خصیه بایستد و الا این ناخوشی هم بسیار بد است و چاره
ندارد مگر اینکه قائمه بخصیه اسب بندند اسب در وقت حرکت
اگر بایستد یا سر دو پا بلند شود رکاب را بکشند از درد خصیه
حرکت نکنند آنچه تجربه شده است اما در قالاجاقی اسب باید
سه ماه اسب را به بندند بعد دست و پای او را نعل کنند
و میان زمین سنگلاخ و سخت بگردانند تا خوب ذلیل شود
و هرگز نه دوانند او را تا خوب راه رفتن را عادت کند و
اگر بخواهد قالاجاقی کند او را بترسانند رفع می شود اما
در بیان چاق شدن اسب که بخواهد قلیل اسب را خوب بدت

خوب فربه کنند

خوب فربه کنند باید چهار میخ آخر اطراف اسب درست
کنند و اسب را بآنکه میخ به بندند که سر کشش همه آخرها برسد و کاه را
خوب غربال کنند که خاک نداشته باشد و بریزند و یک آخر
انگور هم بآنگاه داخل نموده در آخر دیگر بریزند و ظرف آب هم
در آخر دیگر دایم باشد و میان ظهر آرد جو را با آب دخل نموده
بعوض یکوقت آب بدهند و یک آخر هم خربوزه خورد کرده بریزند
جو هم از برای او صبح و شام بخیسانند و در وقت معین بدهند
و دم او فسار بسیار بلند باشد که گردش کند در مدت بیست روز
چنان فربه شود که شواند بخواید بدانکه اگر کسی بخواهد دایم اسبش
فربه باشد و ناخوشی اندرونی رفع شود و طرح کند و استخوان
اسب محکم و درشت شود باید در فصل بهار اول شبدر بدهند و بعد
از اربعین انگور و خربزه چهل روز بدهند بعد کاه تر بید و جو
بخیسانند بدهند هرگز ناخوشی بآن عارض نشود انگور و خربزه
اسب را پاک میکنند مثل اینکه آدم در فصل بهار قلوس بخورد
بدانکه اگر اسبی بد ساغری باشد یک اربعین آخر او را
بسیار بلند بسازند و زیر دستهای او را تخته پهن بیندازند

بسته باشد ساغر برا میسازد وهمچنین هرگاه گردن اسب باریک
ومیانش کود باشد یک اربعین برروی زمین کاه علف بخورد
گردنرا خوب میسازد بدانکه اگر اسب دستش کج باشد باید همیشه
در وقت نعل کردن ملاحظه کرد وطرف بیرون سمرا زیادتر
از طرف میان بتراشد باندک زمانی اصل سم میگردد ودرست
میشود فصل در باره شکافیدن پرده اسب اما در پرده دل اسب که پاره میشود
واز جستن جائی یا از زمین خوردن یا از چیزی دیگر حادث
شود باید بشکل دایره داغ کنند علاج میشود بدانکه اسب
سپرز ندارد واگر سپرز داشته باشد چون گاو وگاومیش است
ونمیتواند تاخت وتاز کند واز خواص اسب یکی آنکه اگر بسیار تشنه
باشد اگر آب صاف چند گل آلود را نخورد واگر گرسنه باشد
کاه یا علفی که آلوده ببول شده باشد یا بو زده باشد نمی خورد
وموصوف بحدت بصر باشد اگر اثر قدم سباع را ببیند بترسد
وقدرت پیش رفتن نداشته باشد بدانکه مادیان چرا پیش از
اسب نر بیشتر است ودر تاخت وتاز در گرسنگی وتشنگی طاقتش
بیشتر باشد باین جهته است که عرب در وقت تاخت وتاز بیشتر

بر مادیان شوند واز جمله خواص او اگر دندان اسب را بر گردن
کودک ببندند بمشقت دندان بر آورد واگر دندان اسب را
بر کسیکه در خواب خرنسه کشد گذارند ترک کند خوردن
گوشت اسب بادها را از بدن براند واگر عرق او را بر زهار
طفل مالند مو بر نیارد وهمچنین بر زیر بغل مالند مو بر نیارد
وعرق او سم قاتل سباع ذاره است اگر تازیانه بر عرق اسب
آلوده باشد بر مار زنند مار بمیرد واگر موی دم اسب را میان
در اطاق بکشند پشه از اندرون داخل شود مادام که آن مو بدر
کشیده باشد اگر زن خون اسب را بپاشد هرگز آبستن نشود
واگر خاکستر سم اسب را بر زیت مخلوط ساخته برخوگک مالند
شفا یابد واگر زنی نداشته باشد شیر اسب بخورد وبفاصله شوهر
باو مباشرت کند حامله شود واگر شیر اسب را اصل بخورد واز
جماع لذت عظیم یابد وهرگاه سیار غضل را سائیده بر دندان اسب
مالند کاو کیر شود ونرم وخوش خلق گردد سرگین او را خشک کرده
بر جراحات باشند بسازد واگر باو اکتحال کنند بیاض چشم را
زایل کند واگر سرگین او را دود کنند زیر زن حامله بچه

بیندازد و فایده در تغیر دادن موی اسب هرگاه آب سیار
کرم را بر اسب ریزند که موی او را ببرد آن موئیکه بیرون آید
برخلاف رنگ موی اول است اگر مرده سنگ و بوره و زارو
و زاج و اشناکف و انجیر بالسویه اجزا را بکوبند و با آب گرم خمیر نموده
بر اسب بمالند و با خرقه بپیچند یکشبانه روز بعد بشویند موی او سیاه
شود و اگر بعضی بدن مالند و بر بعضی نمالند ابلق شود و اگر خواهی
اسب سیاه را ابرش کنند چوقان اشنان را با برگ و فلفل
بجوشانند و صاف نموده با قلیه و مغز کدو بجوشانند بعد از آنکه
اسب را چند مرتبه بشویند و بر او مالند و یکشبانه روز بگذارند چنانچه
ابرش شود و اگر خواهند که اشهب را سیاه کنند یعنی سفید را
سیاه کنند پوست گردوی تازه با مورد و براده آهن بجوشانند
بعد از آنکه اسب را پاک بشویند بمالند و یکشبانه روز بگذارند
سیاه شود و شش ماه رنگ آن باقی می ماند فصل در زخم کردن
اسب اگر خواهند جائی از اسب را زخم کنند قرباقه بگیرند شکم
پاره کنند و یکشبانه روز بران موضع ببندند زخم میکنند
فصل اگر اسب خولان داشته باشد اگر در موضعی است که روی رگ نیست و

اذیت

واذیت و ضرری باسب نمیرساند لازم علاج نیست و العلاج
باید آن موضع را بشکافند و بیرون بیاورند و جای او را با مرهم
کنجیده مذکور چاق نمایند اگر اسب بدون علتی آنچه بخورد چاق نشود
چند دانه شپش در میان خمیر جو کرده بدهند باسب بخورد فربه شود
اگر اسب کم راه باشد و خیره و ترسناک باشد در شب شبها اسب را
سوار شوند بگردانند خوش راه میشود و رفع خیرگی و ترس او می شود
اگر اسب در راه رفتن یا تاختن دم را بلند کند نرکسه او را ببرند یعنی
بقدر دو انگشت از دم اسب را قطع سازند خیلی مفید است بلکه
کفل را هم می سازد و این متعارفست در نجد که نرکسه اسب را از
کره گی قطع مینمایند و نجدی مشهور است در راه رفتن و تاختن و تازی
دم را بلند و برق نگاه میدارد و اما اسبیکه دم خود را در سواری
میدزدد و از دو علت می شود یکی آنکه در کره گی زود قشقان زیر
دمش انداخته اند و یا از تازیانه زیاده اندم ترسیده است و وقت
دویدن یا راه رفتن دم را میان پا میکند علاج باید که در وقت
سواری ابتدا تازیانه بکفل او نزنند شاید در ایام این عادت
کند اسبیکه در مسافرت از لاغری یا گرسنگی بماند یکمثقال افیون

بحلق او میندازند دو سه فرسخ راه راحتی کنند فصل در نتاج کردن
اسب بدانکه این عهد جاوید مدت در ایران اسبان عربی بسیارند
و مادیانهای خیلی خوب بسیارند و اسب قره باغی هم که اکثر آنها
عربی بوده اند و حالا دورگ شده است یعنی عربی و ترکی بهم
انداخته اند و فراوان می باشند و نتاج آنها در ولایت ایران بسیار
خوب و مرغوب بهم میرسند خاصه اسبان که در میان ایلیات
و اهل کوه پایه بهم میرسند زیاد مرغوب و پرهنر و شکیل و موزون
و خوشترکیب و در سرما و گرما و تشنگی بسیار طاقت میاشند و بعضی
هم مادیان از سمت خراسان و ترکمان تحصیل نموده اند اسبان
عربی با اسبان دورگ آن انداخته اند نتاج آنها هم بعضی بسیار خوب
می شوند که بسیار پرهنر اتفاق می افتد فصل در تحصیل کردن و مادیان
خوب اول از سمت عربستان و کربلای معلا و بغداد دویم از
سمت کرمانشاهان و ایلهای اطراف ایشان سیم از سمت کردستان
و یزدجرد و ایلات اطراف آنجا بعد از سمت شوشتر و دزفول و چعب
و [illegible] خالص عربی می باشند و از سمت ایلات بختیاری که هفت
لنگ و چهارلنگ که بسیار در خاک اصفهان می آیند بعد از سمت

فزلی

فارس اگر چنانچه کسی اسب و مادیان خوب داشته باشد باید
نتاج از آنها بعمل بیاورند و از برای آدم مادیان بهترین دولت
چونکه سالی یکدفعه نتاج میدهد و کره را در ایران شیر گاو دادن
بهتر از شیر گاومیش و شتر و گوسفند است و شیر گاو دادن بکره
یکساله الا سه ساله و بعد انگور و خربزه بدهند بلکه صبحها شیر بدهند
و میان ظهر انگور بدهند یک اربعین که از خوردن فارغ شد یک
اربعین خربزه بدهند کره چنان فربه و استخوان او را قوی و محکم
میکند خاصه شیر گاو و یکه در کوه پایه و کوهستانات علف بخورند
و بهترین اسبان و مادیانهای خوب عربی ممتاز در این عهد جاوید مدت
در دار الخلافه طهران از همه ولایات بیشتر می باشد و بعضی در دست
آدمهای ناشی و بی سلیقه می افتد که هیچ وجه قدر آنها را نداسند
اگر چنانچه آدم با وقوف باشد در دار الخلافه طهران اسب و مادیان
میتواند تحصیل کند که در عربستان بهزار امان نتواند بخرد
و چند قسم اسب در طهران ضایع می شوند که آنها را یا مصرف
میکنند یا بسادات می دهند و بعضی هم که بخرجی میشوند علاج ندارند
مگر اسبی که دارند خیلی خوب است مصرف میکنند بدانکه اسبان

که زود ضایع می شوند و ناخوش میشوند علامتش آنست که دایم
بسته اند و همیشه چاق و فربه و منتهای سفر آنها از منزل خودشان
تا عمارت و میدان ارک سلطنت و از طهران است تا ییلاقات
اطراف که شمیرانات باشد و اگر بخواهند دو منزل بچاپار
بروند اسب پیه آب میکند یا خام می افتد یا جگرش بزرگ
ناخوشی اندرونی عارض اسب می شود و صاحبش او را زود بی
مصرف میکند یا بسادات و فقرا می بخشد و بعضی از اشخاص که
ادعای بیطاری میکنند از ناخوشی اسب تا بامروز بر نخورده
اند باین مرحله که اسب که یکسال دو سال سفری نکند و یکدفعه
یا دو منزل برود یا سفری برود البته ناخوش می شود و نمیتوانند
که بکار ناخوشی او برآیند نخواهند نمود و نتیجه اسب ضایع میشود علت
دیگر اینکه چون اسب عربی ذاتش شده است اشخاص بیوقت
سوار شده آنها را از رفتار خود بر رفتار و حرکات دیگر عادت
میدهند و لازم اسب افتاده است که قالاجان و هرزه شود
صاحب او این عادت را که از اسب ملاحظه میکند مصرف
میرساند بعضی دیگر آن است که اسب خام است او را بروی

بروی مادیان میکشند و اسب خام را که بروی مادیان کشیدند
خراب میشود و تنگ نفس میگیرد و رگهای سینه او خشک میشود
بسا باشد که جگرش عیب میکند و صاحبش لاعلاج مصرف میرساند
و اگر کسی اینگونه اسبها را در دارالخلافه طهران تحصیل نماید
و مرض آنها را علاج کند ممتاز هستند اینگونه اسبان چونکه
در هر ولایتی از ولایات ایران هر چیزی خوب و مرغوب باشد
بدارالخلافه می آورند خاصه اسب و مادیان خوب یا برسم پیشکش
یا تعارف به امنای دولت و در دارالخلافه باسانی می شود
اسب و مادیان خوب تحصیل نمود خاصه اول قوس و میان
زمستان و باسانی تحصیل اینگونه اسبها را میتوان نمود
چنانچه بسیار کسان صاحب وقوف اسب و مادیان بسیار خوب
بمفت و بی مشقت تحصیل کرده اند و قدر آنها را دانند و بعضی
اسبان و مادیان که در دست بعضی اشخاص می باشند که قدر
آنها را هرگز نمیدانند و اگر وقتی سوار شوند اسب بهوای ذات
خودش تندی میکند مبالغی دستی میدهند که اسب را یا مصرف
کنند و یا بوهای بسیار بزرگ خوشراه بگیرند پس هر کس طالب

اسب عربی و خوب باشد در دار الخلافه طهران می تواند
تحصیل کند خاصه کسانیکه با ولایات این ولایت سر و کاری داشته
باشد و جزئی پول با بهای بد هم اسب و مادیان بسیار خوب از برای
او تحصیل مینمایند و از ان تمام میکنند بدانکه هرگاه کسی سوار
باشد یا سپاهی باشد که نتواند دو سه اسب نگاه دارد یا عشق
باسب خوب داشته باشد یا دایم مسافر و در تاخت و تاز و شمشیر
مشغول باشد اگر فرزندش را نکشند اسب و مادیان خود را
از خود جدا نکند مگر آنکه لابد باشد که اگر اسب خوب خود را پیشکش
یا تعارف نکند کار او پریشان میشود لابد دل از اسب بر میدارد
کسان دیگر که دو سال سه سال در این ولایت میمانند و راه و
مخارج آنها از همه طرف مسدود می شود علاج بغیر از فروختن اسب
یا مادیان ندارد لابد اسب خوب را مصرف میکنند و لیکن
باختیار آن کسیکه اسب خوب در کار دارد نخواهد داد و از این
سبب است که اسب و مادیان بسیار خوب در طهران بیشتر از
ولایات دیگر میباشد و در دست همه کس می افتد کسانیکه
قدر دان باشند نگاهداری میکنند و کسانیکه قدر دان

باشند

باشند نگاهداری می کنند و کسانیکه قدر دان نباشند
زود بمصرف میرسانند و تحصیل کردن اینگونه اسب در
دار الخلافه باسانی دست میدهد

فصل دوم در ذکر بعض تفصیل الوان و علامات

اسب که از اختلاف الوان یافت میشود هر اسبیکه یکرنگ و بی
نشان باشد آنرا ابهم گویند و مصمت نیز گویند و سفیدیکه بر
سر بینی یا لب بالا باشد آنرا رثه و اسب را ارثم گویند و سفیدیکه
در پیشانی بقدر درهم یا کوچکتر باشد آنرا قرحه و اسب را اقرح گویند
و اگر بزرگتر باشد آنرا غره و سائله گویند و سفیدی که بر چهار
دست و پا یا دو پا و یکدست یا یکپای باشد آنرا تحجیل و اسب را
محجل گویند چون ذکر بعضی از علامات در احادیث وارد شده
مناسب چنان است که اولا پرداخته شود و بعد از آن باقوال
علامات سلف مذکور گردد در کتاب من لا یحضر از سید کاینات
منقولست که الخیل معقود بنواصیها الخیر الی یوم القیمه و المنفعة علیها
فی سبیل الله کالباسط بالصدقه لا یقبضها فاذا اعددت شیئا منها فاعدده
اقرح او ارثم محجل الثلثه طلق الیمین کمیت اغر تم و نعم یعنی خیر و برکت
در کاکلهای اسبان بسته است تا روز قیامت و هر کس نفقه دهد

در راه خدا اسبان را و آنانند که دست تصدق دادن
گشاده اند و هرگز دست از آن نه بندند پس هر گاه خواهی
از برای خود مهیا کنی آماده آنچه اقرح ارثم محجل الثلاثه مطلق الیمین
که کمیت باشد یعنی اسبیکه و سر بینی و دو پای و دست چپ
آن سفید باشد و دست راستش همرنگ اصل بدنش باشد
و رنگ اصل بدن کمیت باشد یعنی اسبیکه پیشانی و سر بینی سفید
باشد بعد از بیان علامات پیغمبر باید که ثم اغره یعنی بعد این
مرتبه اسبی است که غره داشته باشد باز پیغمبر باید که تسلم و تغنم یعنی اگر با این
اوصاف و علامات اسبی داشته باشی سالم خواهد بود و غنیمت
خواهی برد و نیز در کتاب مذکور از صدر نشینی مسند خلافت یعنی
امیر مؤمنین روایت شده است که فرمودند اهدی امیر المؤمنین ع
اربعة افراس من الیمین فاتاه فقال یا رسول الله هدیه آورده ام
از برای شما چهار اسب آنحضرت فرمودند که در میان آنها اسب
اوضح است یعنی آنچه سفیدی بر دست و پیشانی او باشد امیر
مؤمنان ع در جواب عرض کردند که یکی از آنها اشقر اوضح است
آنحضرت فرمودند که آنرا جهته من نگاهدار امیر مؤمنان ع عرض کردند

دو کمیت

دو کمیت اوضح است آنحضرت فرمودند آنها را بفرزندان خود امام
حسن و امام حسین ع بده پس عرض کرد چهارم او بهم است
یعنی سیاه یکرنگ آنحضرت فرمود که آنرا بفروش و پس انداز نه
بسبب فروختن او نفقه بجهته اهل و عیال خود بخر بدرستیکه میمنت
و مبارکی اسب منحصر است در آنها که اوضح است و مکروه است
بلکه ناخوش تر نزد ما آنچه یکرنگ باشد از چهارپایان بغیر الاغ و استر
و من ناخوش دارم سفیدی پیشانی الاغ و استر را مگر سفیدی آن
تا سر دماغ رسیده باشد اگر نه خواهان آن نیستم ایضا در کتاب
مذکور از امام مظلوم معصوم ع مرویست که به بند اسب اشقر صاحب
قرحه یا غره و اگر غره سایله داشته باشد بهتر و سفیدی در دست
و پای او باشد و دوست میدارم او را و داخل خانه او نمی شود فقر
و احتیاج تا آن اسب در خانه او باشد و تا مالک آن اسب باشد
ظلم در خانه او داخل نمیشود و در این حدیث اگر چند دانه خال سیاه
داشته باشد آنرا غره گویند و همچنین اگر بعوض خطی سفید از چشم تا چشم
دیگر کشیده باشد تا در سفیدی غره خطی سیاه باشد که راه بیرون
نداشته باشد این هر سه قسم را بد میدانند و اسب کبود خصوصا

که چشم کبود باشد آنرا اخفش گویند و بسیار بسیار بد و بد میدانند
و همچنین اسبی که بر زبانش خطی سیاه باشد اندرون دهن یا بر خصیه
موهای سیاه داشته باشد بد است و از آنها که مذکور شد اجتناب
بهتر است و بعضی گویند که اعصم اگر سُمش سفید باشد بد نیست و اما
وقوعی ندارد و بدانکه اسبان عربی خالص عتیق گویند و در دویدن
از همه اسبان پیش است و در اقسام جنگ و بازی که محتاج بحرکتهای
مختلف باشند اطاعت و فرمان برداری بیشتر از سایر مراکب مینمایند
و شکل و جمال آنها در نظر خلایق جلوه گر است و در طلب هر گونه خواهش
و کر بختین و از هر قسم یکروه سایر مراکب بگرد شان نمیرسد اما
چون نازک اندام می باشند اگر در چه هموار صحرای نشو و نما یافته
اند در زمینهای نرم راه رفته اند از جهة بر زحمتها و سختیها صبر ندارند
و در دویدن صحراهای سخت و سنگلاخ عاجز باشند بر خلاف اسبان
ترکی که با اسبان عربی مخلوط شده اند و دو رگ گشته اند اما
چون اصل خلقتشان کوتاه خانه و کرده جثه و درشت استخوان می باشند
در نمایش و تندی و پیچ و خم و حرکت باسب عربی نمیرسد اما تاب
ریاضت و صبر بر زحمت بیشتر دارند و چون مواد و منشاء و موطن

ایشان اکثر کوهستان و زمینهای سخت و صلب است از آغاز تولد
دست و پای آنها بسختی خو کرده و استخوانشان بکمال صلابت دارد و بعضی
همین معنی را باعث آن میدانند که اسب ابلق در ترکی و در عربی کمیاب است
از این جهة که محل مادیان در وقت ازدواج کوه و کمر و دشت و بیشه و آب
و سبزه و این قسم امور رنگارنگ در نظر دارند نطفه نیز الوان مختلف
صورت می بندد و اگر همین رنگ روان در صحرای هموار یکسان در نظر داشته
نطفه یکصورت بسته می شود و گفته اند اگر کسی میل باسب ابلق یا طمع دا
باشد باید که در وقت ازدواج جامه یا چیزی رنگارنگ بمادیانیکه اسب را
بدان القی باشد بطریقی که خاطر خواه باشد در نظر اسب بدارند این
معنی باعث وسیله اختلاف الوان میشود و در کتاب کافی از ابن طیفور روایت
شده است که گفت مولای من حضرت امام موسی ع فرمود که بر چه سواری
من عرض کردم بر الاغی فرمودند که بچند خریدهٔ عرض کردم بسیزده دینار
که مراد از دیناری یکمثقال از طلاست پس فرمودند الاغی بسیزده دینار میخری
و اسبی نمیخری پس عرض کردم که خرج اسب از الاغ بیشتر است فرمودند
که هر کس که خرج الاغ امید دارد خرج اسب هم میدهد مگر ندانسته که هر که
چهارپائی نگه دارد که از آن توقع اعانت در معامله یعنی جهاد در رکاب امام ما

داشته باشد و خشمگین سازد و بسبب آن دشمنی را انگیزد از ما و از
شیعیان ماست هر آینه میرساند خدا تعالی بپای روزی او را و کشاده
میگرداند سینه و دل او را و میرساند باو آنچه میخواهد و بدو لیست جهات
پانچه برآمدن حاجات فصل در صفات مادیان اما در ذکر مادیان و اوصاف
وصفات ذمیمهٔ آنچه قبل از این مذکور شد در شکل و اندام و علامات
مشترک میان هر دو قسم است مگر بلندی و کوتاهی کفل چنانکه ماهی
بآن نیز واقع شد و هم کوتاهی گردن در مادیان عیب نیست انقدر که در
اسب نر عیب است و میان دوران هرچند تنگ باشد بهتر است و اگر فراخ
باشد پایش سست خواهد بود و دیگر بسیار خفتن در مادیان عیب است و اگر
اسب نر بسیار بخوابد و ناله کند پسندیده است و همچنین در علف خوردن
و گاه خوردن مادیان باید آهسته آهسته بخورد و ساعت بساعت سر
برداشته زیاده توقف نماید و در ترجیح یکی از این دو قسم از هر طرف
سخنها گفته اند و مادیان هرچند گردنش بلند باشد بهتر است و کمرش
هرچند کشیده باشد و فرجش برجسته و سرین گشاده و بزرگ و بجهت تحمل در
جراحات و طاقت تشنگی و صبر از اسب نر بهتر بطریق عامه از حضرت رسالت
ترتیب برداشتن مادیان روایت شده است از آنجمله که هم منفعت

سواری

سواری حاصل میشود و هم کره می آورد و نتاج آن فراوان می شود از شجاعان
عرب نقل کرده اند که هرگز بر اسب نر سوار نمی شدند سبب را
از او پرسیدند گفت اسب نر و نجیب بول را محبوس می سازد و گاه
باشد که باین سبب ترکد برخلاف مادیان که هرگاه ضرور شد بول
میکند و باز از شجاعان عرب منقولست که در غارت و شبخون
و سایر مواضعی که اختفا است و پنهانی مطلب باشد چون مادیان کمتر
شیهه کند بهتر است و در جنگ صف و قلعه گیری است مناسب است از
آنجهة که قوی تر و جهنده تر است فصل در خون دماغ شدن اسب اما در باب
اسبیکه خون دماغ شود یعنی به علتی از دماغش خون بیاید از برای
صاحبش نگاهداشتن او بد است یا مصرف کند یا مادیان یا با اولاد
یا برادرش ببخشد که از مالکیت خودش بیرون رود و عیب ندارد
فصل در قواعد خدمت کردن اما در خدمت کردن و قواعد آن اگرچه مجملی ذکر
شد لیکن چون در خدمت و توجه اسب آنچه بنویسیم از لازم است مجملی مذکور
مذکور میشود و از جمله آداب که در تربیت اسب ضرور است پاکیزگی جا و
مکان و موضع اسب است و تیمار صبح و شام باید زیر دست و پا
و نرم و نگون باشد یعنی موضع پا را بلندتر از موضع دست نمایند تا

همگی میل و اعتماد بدن اسب بر و تنها باشد و هر روز دو مرتبه تیمار کنند
بنوعی که هر کثافتی که در موی داشته باشد زایل گردد و در ضابطه
آب و علف اهتمام نمایند و دو ساعت پیش از جو دادن
بهیچ وجه علف و کاه ندهند که جو را برغبت تمام بخورد و بهوای
مختلف عادت باید داد تا از سرما و گرما باک نداشته باشد و در
زمستان هرچند روز یکنوبت دو دو چوب گز صحرائی در اصطبل باید سوخت
چنانکه دود و دخانش بدماغ چهارپایان برسد نفع عظیم دارد و از جمله
قواعد عربان در باب اسب آن است که هرگاه اراده دوانیدن
اسب مینمایند یا بجهت بستن گرو روز را معین میسازند و چهل روز پیشتر یکدیگر را
اعلام نموده شروع در تربیت اسبان می کنند باین طریق که در
جایها گرم می بندند و جلهای متعدد می پوشانند که عرق کنند و جو
خشک و جو خشک میدهند و اصلا علف تازه نمی دهند و هر دو سه روز
یکمرتبه سواری می کنند و هر مرتبه در قدر سواری می افزایند و اگر در
میدان که بجهت اینکار معین شد سواری کنند بهتر است و این قسم
تربیت تضمیر و ایام را اضمار گویند و نیز موضع اسب را در آن مدت مضمار
گویند و باید در عرق فرمودن کمال سعی را باید کرد تا حدیکه یکفرسخ دو

دو

فرسخ بدوانند مضطرب نشود و نفس را تند نکرده اند و چون امر تربیت
بکمال رسد و در روز وعده بر سر میدان آمده پیاده شده و یکدو کف
آب بسر و دهن و دماغ اسب زنند و لجام را بدست گرفته چند قدم باید کشید
آنگاه باد و اسپکه قبل از این مذکور شد سوار شده بتازند و در آخر لجام
را با سایر آلات سبک باید کرد و نمد زین میان پر باید که پشت اسب بدان
عادت میکند باید زینی که سوار شوند زینی باشد که همیشه باو زده باشند
نمد زین تازه و تنگ تازه آن روز اسب را میترساند و زود خسته میشود
و اگر سوار سبک نباشد و بی سر رشته باشد حرکتهای ناخوش میکند
و باین سبب زحمت باسب میرسد سوار هرچند سبک باشد و اسباب و آلات
زین هرچند سبک باشد از برای آنروز بهتر است بلکه در همه وقت چه زین
و اسباب و الات او سبکتر باشد بهتر است خاصه دهنه که بسیار سبک
باشد و دهنه چو بیره خوب اسب را تربیت میکند چهار حلقه و دهنه های
مختلف اسب را بیشتر ضایع میکند و در گرو بستن حیله و تزویر بکار بردن
خوب نیست بسیار باشد که مایه فساد و نزاع طرفین می شود چنانکه وقتی
از اوقات میان دو نفر از مشایخ عرب در تاخت و تاز گرو بسته شد یکی
از مشایخ آورا معین نمود که چند مرتبه نان خشک و سیب داده بود

باسب آن شیخ دیگر باین واسطه آن شیخ مطلع شد خصومت و جدال
واقع شد و خونها ریخته شد اما در مسابقه و الفاظی که در آن مقام مذکور
میشود و مسابقه در لغت پیشی گرفتن است بر یکدیگر و در اصطلاح این عمل
دوانیدن اسبها است و مقصود اینکه معلوم شود که کدام یک دونده
تر اند و سبق بسکون حرف باگروه بستن و بفتح با ایست که بدان گرو
بسته اند اما در شرایط مسابقه چون مقتضای آنکه سابقا مذکور شد
مسابقه نیست و از عقد و شرع موقوف است بشرطی چند و آنچه
از کتب فقها مفهوم می شود و اکثر فقها بر آن اتفاق کرده اند دوازده
شرط است که اگر یکی از آنها نقصان پذیرد باطل میشود اول مسافت
آن معین یعنی موضع که اسب میدوانند معلوم باشد و قیاس تقدم
و تاخر از اضافه مسافت باید پس اگر در اثنای راه یکی از اسبان پیش
افتد یا پس افتد اعتبار ندارد و بعضی گفته اند مجموع سواران باید برابر بایستند
و بعد از آن شروع کنند بدوانیدن اما اکثر فقها را اعتقاد آنست
که ایستادن بعضی پیش و بعضی پس موقوف برضای ایشان است دویم
مسافت مرتبه باشد که چارپایان قطع آن باسانی نمایند نه آنکه اکثر مردم
حکم بضایع شدن آنها کنند سیم معین باشد اول میدان تا آخر میدان

چهارم آنکه وجه گرو بستن معین و محقق باشد پنجم آنکه وجه شرایط
حاضر باشد ششم آنکه قرار بدهند که اسب مثلا یک سر و گردن پیش باشد یا
همه اسب پیش بیاید هفتم آنکه صیغه بخوانند هشتم آنکه آن وجه حلال باشد
نهم آنکه همدیگر را فریب ندهند دهم آنکه در وقت دوانیدن همه یکدفعه
حرکت بدهند اسبها را یازدهم آنکه ثالثی در میان قرار بدهند
دوازدهم آنکه تخلف از قرار و ثالث نکنند فصل در زمین خوردن

اسب اما در بیان اسبی که از جائی بیفتد مثلا زانوی اسب بزمین
بخورد و صدمه رسید بزانویش و زخم مجروح شد و اسب لنگیدن بهم
رسانید آدم صاحب وقوف بیاورند و خوب ملاحظه کنند که استخوان
زانو یا قلم عیب نکرده باشد بسا است که اسب بر زمین خورده است
و زانویش مجروح شده است ولیکن استخوان زانویش عیب نکرده است
و ندانسته معالجه که بکار او برآید نکرده اند تا آنکه یکماه دو ماه طول
کشید آنوقت معلوم میشود که زانو دو تا می شود و استخوان عیب کرده است
و چاره ندارد علاج اگر فهمیدند که استخوان عیب کرده است اگر خورده
او از جای خود بیرون رفته است باید بزنقرا اول جابجا کنند
و تخته ببندند تا اینکه استخوان بجای خود قرار گیرد و اگر استخوان

واگر استخوان ترکیده باشد یا شکسته باشد اگر فهمیده شد که علاج
نمایند واگر نفهمیدند پوست مجروح نشده است باید پوست را مجروح
سازند تا اینکه استخوان درگت او پیدا شود و علاج نمایند
و همه روزه دست اسب را دولا کنند تا مشخص شود که استخوان
بجای خود باقیست یا اینکه عیب کرده است که دست اسب معیوب
نشود بدانکه هر جا اسب که استخوان او قفل و بند باشد در وقت سده
خوردن اول باید ملاحظه کرد که استخوانهای قفل بند را که عیبی کرده است
معالجه سده او را بکنند و الا اول معالجه قفل بند استخوانرا باید
کرد

فصل در تفنگ خوردن دست اسب

اگر گلوله باستخوان خورده و بیرون رفته است
باید مرهم رفت بگذارند و آنچه خورده استخوان دارد از میان زخم بیرون
برود و اگر استخوان عیب کرده است و گلوله بیرون رفته است با
مینت قیله درست کنند با مرهم بگذارند تا چاق شود و اگر گلوله
بیرون نرفته است که محل خطر باشد باید آن موضع را سر شکاف کنند تا
گلوله را پیدا و رند در زخم تفنگ اسب آن وقت آب بدهند آب نیم
گرم باشد و یک وقت بعوض آب شیر گاو بدهند بسیار مفید است

فصل در ناخوشیهای متفرقه

اگر اسب مسافر در منزل رسید و زود جو داد

و آب داد باید اسب را همان ساعت خیلی بگردانند و تا صبح چیزی
باو ندهند که ناخوشی دل درد باو عارض خواهد شد و اگر ناخوشی
دلدردی باین سبب عارض شد باید اول از آسمان دهن اسب قدری
خون بگیرند که اسب آنخون را بخورد مثلا در فیشاجوال دو زی بزنند
و رگ زیر زبان او را بزنند که خون خود را بخورد و آب گرم و قدری
روغن و کمی نمک اسب را بدان حقنه کنند و سوار شوند اسب را
قدری بگردانند که سمات و بول بیندازد و آن شب را تا اول صبح خوراک
ندهند و صبح کمی شیر بدهند و قدری کاه یا علف بدهند بدون جو و
منزل آب دهند و شب جو کمتر از عادت دهند در باب اسبیکه در
سفر سرما بخورد علاج باید او را زیاد گرم نگاه دارند و شب جو نمیدهند
و آب نیم گرم بعد از سه چهار ساعت بدهند و اطراف او را آتش [illegible]
و گوش و دماغ اسب را خوب مالش بدهند در باب اسب مسافر که سرما
عارض شود اگر سرما تازه است چند دانه پیاز بگلوی اسب ببندند [illegible]
و قدری روغن بگلوی او بزنند و اگر علاج نشد پنج گوشه را [illegible] داغ
کنند بطریقی که در ناخوشی گلو مذکور شد و اگر اسب زالو بردارد
علامتش آنست که خون از دهن او می آید سببش آنست که در جائیکه

آب کم باشد و زالو باشد آب میخورد علاج دهن اسب را میگشایند و ملاحظه
نمایند تا ممکن است زالو را بیرون بیاورند و اگر ممکن نباشد با دست
یا اسباب مثل مقاش یا اسباب دیگر زالو را بیرون بیاورند و اگر ممکن نباشد
سرکه بسیار تندی بگلوی اسب ریزند و قدری هم نمک داخل کنند
زالو را میکشد علاج دیگر شراب کهنه بگلوی اسب ریزند بسیار مفید است
و رفع زالو خواهد شد علاج دیگر اسب را خوب تشنگی بدهند زالو باین
سبب بالا می آید نزدیک می شود قدری نمک باد بپاشند و با دست
گرفته بیرون بیاورند در باب چپوق زدن اسب اگر باعث تشنگی سینه
باشد در هر دو دستهای اسب پلاس زبری بدوزند و سم را از طرف
بیرون بتراشند و نعل کنند و اگر سبب لاغری اسب است همان
دوختن پلاس فایده دارد در باب سر سم زدن اسب است در
راه رفتن از دو سبب میشود اول آنکه در وقت جو دادن بیوقت
و کم و زیاد جو میدهند باید جو را بقاعده وقت بدهند و جو را بقرار
معین بدهند که کم و زیاد نشود و اگر از بلندی سم اسب باید نعل کنند
رفع می شود اگر در فصل زمستان و میان برف مسافر بمنزل برسید
و شب را باید در بیابان باشد و پوشش اسب محافظت نمایند

اولا

اولا اگر کاه همراه دارد با توبره بسر اسب بزنند چنانچه دماغ و دهن
اسب از میان توبره بیرون نباشد بواسطه خوردن کاه از سرما سالم
میماند و اگر کاه نباشد بقدر یک مثقال افیون بحلقش بچسبانند و بهترین
است که اسب را نگاه دارند و بگردانند و توبره هم همراه ندارند باید بجهت
سر و صورت اسب را بپوشند و محکم کنند تا نفس اسب گرم باند بسیار مفید است
در بیابان اسبی که از دهنه بترسد و در هنگامی که بخواهند دهنه بسر اسب بزنند
سر را بالا کند و نگذارد علاج باید او را اثر سانند بقسمی که بدتر شود باید
کم کم و آرام دهنه را بسر اسب کنند و دهنه را با نمک آلوده کنند یا
با عسل آلوده کنند تا آنکه این عادت از او زایل شود در باب اسبیکه رکاب
نمیدهد سوار او را باید اول بشیرینی دادن عادی کنند که بواسطه خوردن
شیرینی این ناخوشی از او زایل شود و اگر علاج نشد علاج آن است
که او را الکنگ بزنند تا رفع شود در باب اسبیکه در سفر پشت آن مجروح میشود
علاج باید سه چهار نمد را علیحده بزیر زین بگذارند و جای زخم را بقدر
باید از آن نمد سوراخ کنند و نمدها را هم بکوبند و خوب نرم کنند
و سوار بیکقرار میان زین قرار گیرد و بمنزل که میرسد زخم را با آب گرم
بشویند و قطران بمالند صبح هم از این قرار عمل نمایند تا آنکه زخم زیر

زین چاق شود و اگر زخم ماده نداشته باشد بهترین مرهم روغن آب
سرد است که بسیار مفید است لیکن در فصل بهار نه در فصل زمستان
در معالجه قره قوش ریشه کمر را بیرون آورده کوبیده بروی قره قوش
بندند و کمر را آب گرم بروی او ریخته زود آب میکند در بیان اطراف
چشم اسب که پشه زخم میکند با روغن کتان چرب کنند و مگس بر ان
بسر اسب کنند تا دیگر پشه اذیت نکند بدانکه اسپیکه چراغ سم است چون
نیست و معنی چراغ سم انست که سم دست یا پا پر کیپ کاسه باشد این قسم
سم در دویدن خاصه در سنگلاخ زود زمین می خورد و مصرف ندارد
و سم اسب که مثل سم گاو باشد آنهم بد است و بسیار عیب است از برای
اسب بلندی بخولق از برای اسب و مادیان عیب بدی است و زود
چلاق میشود بدانکه اسب عربی و نجیب را خوب نیست گلافه کنند که یورغه
شود از برای سواری اگر اسب یورغه بخواهند یکتم یابو بهم میرسد که
آنها را ازبکی میگویند کوچک و بسیار کلفت و قوی یال و دم می باشند
ذات آنها یورغه می باشد و بسیار هم محکم اتفاق می افتد اسب عربی
اگر خودش یورغه شد عیبی ندارد و اگر بخواهند دستی یورغه کنند
ضایع می شود بدانکه اسب بعد از آنکه یکسال چاق و لاغر شد و بعد

شد دیگر

شد دیگر هنری نخواهد کرد بلکه ضایع میشود لامحاله اسب در یکسال دو مرتبه
باید لبد مه چاق و لاغر شود که از هنر خود نیفتد اگر کسی اسب عربی
و نجیب داشته باشد باید وقتی که سقط شد سر و گردن او را دفن کنند
چنانچه عرب نخواهد گذاشت که لش اسب و مادیان را جانور بخورد و کله
او را دفن میکنند و لش او را میان آب می اندازند در بیان بارگی
مرکوب از جمله مراکب یکی الاغ است که نگاهداشتن آن باعث رونق
کار انسان است و باید جمیع مایحتاج انسان را بدوش بکشد اگرچه بد لبت
و خاری مشهور است اما در آیه کریمه که قبل از این شروع گشت مذکور
شده و انبیا سوار میشدند چنانکه خر حضرت عیسی شهرت دارد و از
الحار این جهت او را الکب میگویند و در کتاب کافی از حضرت امیر مومنان
منقول است که حضرت رسالت پناه را الاغی بود عفیر نام با آنحضرت
سخن در آمده عرض کرد که پدران من از جدم شنیدند که با نوح در
کشتی بوده نقل کرده اند که روزی حضرت نوح دست بر
کفلش مالید از پشت آن الاغی بوجود آمد فرمود که خاتم پیغمبران
بر آن سوار خواهد شد پس عفیر نام شکر خدا را نمود که این سعادت
مرا روزی شد و نیز در کتاب مذکور منقول است که روزیکه حضرت

رسالت از دنیا رحلت فرمود عفیر افسار خود را گسیخته بر سر چاهی
آمد و خود را در چاه افکند و نیز از امام بحق ناطق حضرت امام
جعفر صادق ع ترغیب در نگاه داشتن الاغ شده است و بهترین
اقسام الاغ مصری است و بدترین اقسام زنگی و نیره است و الاغهای
حبشی اگرچه رنگ و هیات دارند اما قبول ترغیب نمیکنند و از جمله
خواص الاغ از چرک گوش در شراب داخل کنند بکسی بنوشند
بیهوش شود و عقل آن زایل شود و هرگاه در وقت جستن نر
بر ماده از دم نر موی کشیده بر روی ران خود ببندند قوت باه را
زیاد کند شهوت را بحرکت آورد و اگر سرگین او را با سرگین آب
مخلوط ساخته بر خون روان ریزند خون را باز دارد که اگر سرگین او را
بر سرکه پاشند و در بینی ریزند خون را باز دارد و اگر عقرب گزیده را
واژگون بر الاغ سوار کنند صحت یابد اگر عقرب گزیده را در گوش
الاغ بگویند که در فلان جا عقرب فلان جای مرا زده است آزار او برود
و بر الاغ تاثیر کند اگر مغز ساق او را با روغن زیت مخلوط ساخته بر سر
طلا کنند موی را دراز کند اگر شیر او را بر قضیب مالند نعوظ آورد و اگر جگر
او را بریان کرده بخورد در سرکه نشیند صرع را دفع کند اگر پوست پیشانی

او را

او را بر کودکان آویزند از فزع و خوف امین گردد اگر مقعد او را
با روغن چرب کنند فریاد نکند اگر گوشت او را مطبوخ نموده کسیکه
مرض کزاز دارد در آب او نشیند مرض کزاز از شدت برودت
بهم رسد انگشتر از سم او بسازند کسی که صرع دارد در انگشت کند شفا یابد
سرگین او را با سرکه خمیر کرده خون را باز دارد و از جمله مراکب استر است
که پدرش الاغ است و مادرش مادیان و میگویند که باعث قطع النسل او
آن است که وقتیکه نمرود ملعون حکم نمود که هیزم جمع کنند که حضرت
خلیل الرحمن را با آتش بسوزانند استر بجلدی و چالاکی راه میرفت حضرت
خلیل نفرین کرد که قطع النسل شد و باید که پدرش شیر مادیان را بخورد
که قاطر خوب شود و آن چنان است که کره الاغ را عادت میدهند
که شیر مادیان را بخورد و تخم او بسیار خوب میشود بدانکه هرچه الاغ شیر بیشتر
مادیان را بخورد و بزرگ و درشت باشد قاطرش بهتر میشود و اگر اسب را
با ماده الاغ بزرگ بکشند قاطری عمل می اید که از عوض یک پیچ دو پیچ
دارد و بسیار بارور و محکم می شود و قاطری که بسبب بختیاری عمل می آید
از همه جا بهتر می شود و قاطر ماده مرغوب تر از قاطر نر است و هرچه
سرش بزرگتر و گوش بزرگ تر و بلند و سم بزرگ باشد بهتر است

وازجمله خواص قاطر اگر دل او را خشک نموده از تراشه او زنی بخورد
هرگز حمل نیابد و چرک او نیز اینخاصیت دارد هرگاه زن بخود بردارد
بار نگیرد و اگر چرک گوش او را در پوست او پیچیده زن با خود نگاه دارد
تا با خود دارد بار نگیرد و خاکستر سم او را صلایه نموده با روغن گل خمیر
کرده بر سر اقرع و جائیکه مو نداشته باشد طلا کنند موی برآورد
و اگر سم او را با خون او در زیر آستانه در گذارند موش داخل نشود
اگر سم استر نر را در خانه دود کنند موش و سایر هوام از خانه
فرار کنند یا میرند سرگین تر او را صاحب زکام بو کند زکام او
زایل گردد در خواص شتر گویند نظر شتر که بستاره سهیل افتد در حال
بمیرد اگر موی تعنیکت او را بسوزانند و بر جراحتیکه خون ازو
جاری باشد بپاشند خون را باز دارد و اگر پشم او را در آستین
عاشق گذارند عشق او زایل گردد و اگر مست از بول شتر بخورد
و شتر نر باشد در حال مستی از او زایل گردد و اکل گوشت او باه را
زیاد کند و نعوظ آورد و قوت جماع دهد بعد از جماع کردن شتر
اگر بول کند بول نافع جگر است مغز ساق شتر نر را هرگاه زن در میان
پنبه یا پشم سه روز متوالی بعد از طهر بردارد و شوهر با او مباشرت کند

بارگیرد

بارگیرد اگر چه زن زاینده نباشد در بیان زرداب داشتن
اسب علامتش آن است که اسب روز بروز هر چه میخورد ضعیف تر
می شود و چاق و فربه نخواهد شد زرداب دارد علاج باید شکم
اسب را سوراخ نمود چنانکه آلت اندرون اسب را ضایع نسازد
و یک بند انگشت زیر ناف اسب را سوراخ میکنند و نی سوراخ کرده
میگذارند و بخیه میکنند و اسب را به بندند که اسب نتواند بخواند
تا آنکه آنچه زرداب در شکم اسب است از سوراخ نی دفع میشود و بعد از
آنکه زرداب تمام شد نی را بیرون بیاورند و بخیه بزنند و نفط سیاه
بمالند زخم چاق میشود و در دیگر بعضی از صفات اسب و مادیان عرب
و ترتیب کردن کره چون مناسب بود بیان شد بدانکه یکی از نجابت
اسب عرب آن است که با مادر خود مقاربت نمی کند بلکه میگویند با خواهر هم
نخواهد کرد ولیکن با مادر تجربه شده است که بروی مادرش نمیرود و دیگر
آنکه در شب تار راه رفتن ملتفت اطراف خود است اگر چنانچه جانوری
از دور به بیند صاحبش را آگاه کند و قوت بصر او زیاده است شاید
در شب بسیار تاریک فرسخ سباع را به بیند اگر در شب تار شخص جاده را
از دست بدهد عنان اختیار را بگردن اسب بیندازند جاده را

پیدا خواهد کرد اگر بخواهند بهر قسم اسب عربی را تربیت کنند قبول
تربیت میکنند چنانکه بعضی سواران اسب را تربیت میکنند که چوب و قمه و
و کلاه و تفنگ را از زمین برمیدارد و بصاحبش که سوار است میدهد
و دیگر از تربیت آن است که چنان تربیت میکنند که در وقت جنگ
اسب لگد میزند و هم سوار را بدندان میگیرد و از سر زین فرو میکشد که
بسیار را دیده ایم و شنیده ایم و اگر اسب عربی در میدان جنگ صاحبش
بیفتد بزمین یا آنکه زخم بخورد و بزمین بیفتد اسب چند قدم میرود و باز مراجعت
میکند بالای سر صاحب خود و اطراف او گردش میکند اگرچه این
قسم هم تربیت میکنند و لیکن اصل نجابت خودش هم این است دیگر
آنکه اسب هم میرود بدون آنکه جلو او را نگاه دارد و دیگر آنکه بعضی
اسبهای عربی میباشند که وقتیکه میر آخور بسته اند و ورزش نمیدهند
و اینگو اسبها هرگز خام نمیشود و دیگر آنکه بعضی را چنان تربیت
میکنند که بغیر از آن کسیکه خدمت او را میکند و آن کسیکه سوار
او میشود دیگر نمیگذارد کسی دیگر نزدیک او برود و این تربیت را
بیشتر اعراب میکنند که در شب یا روز اسب او را اگر وقت ببرند
دیگر در تربیت کره از وقت کوچکی تا وقت بزرگی و سواری بدانکه

عرب

عرب کره را ده بیشتر شیر نمیدهد بعد از ده روز که مادرش را
باسب کشید گر میگیرد و بشیر گاومیش پرورش میدهد و علف
زنده و چون روزهای گرم کلافه بگردن کره میکنند و میان چادر
می بندند و صبح و شام شیر گاومیش میدهد تا یکماه تمام که شد آنوقت
جو میدهد شب اول یک سیر میدهد و بتدریج زیاد میکنند تا یکمن میرسد بلکه
آخر کره را سر میدهند در سر خرمن جو تا هرچه بخواهد بخورد و لیکن
اهل ایران این عادت را هرگز ندارند و نمیتوانند کره را بقسم عرب
تربیت کنند و باید باب و هوای ولایت ایران کره را تربیت
نمود باین قسم که لامحاله دو سه ماه تمام شیر مادرش را بخورد و در
این بین باید دو سه ماه کره را بشیر دستی عادت بدهند که لامحاله
روزی دو سه تبریزی شیر صبح و شام بخورد و در روزها هم علف بخورد
و اگر در صحرا یا چمن باشد که کره با مادرش بدهن خود علف بخورد
بهتر و اگر صحرا یا چمن و زمین صلب و کوهستان باشد خیلی بهتر است
که کره دست و پایش محکم و سُم او سخت میشود و بعد از سه ماه که
کره را از مادرش می گیرند باید بجو عادت بدهند و اگر ممکن نباشد تا
دو سال بلکه سه سال شیر بدهند بسیار مفید است و باعث ترقی

کره است و تا مدت یکسال دو سال هرچه کره را بسرها و کرها عادت
دهند و صدمه سرها و کرها کردیدن کوهستان و زمین سنگلاخ و سخت
بخورد بهتر است بعد که هنگام سواری کردن است بآن قسم که مذکور
شد در اول کتاب باید سواری کرده آدم صاحب وقوف باید سواری
بکند و کسیکه کره تعلیم میدهد با صاحب ده ده خواص باشد اول بسیار با
وقوف و از آداب سواری کامل باشد دویم آنکه بسیار باحوصله باشد
در عمل تربیت کردن کره سیم باید که سنگین و باهوش و جاهل و جلف
نباشد که بهوای نفس خود تربیت کره را نکند چهارم آنکه اول سواری
او نباشد لامحاله در عمل سواری و تربیت کره کامل شده باشد
بسا آدم میباشد که در سواری بسیار کاملست در جنگ و بازی
از جمیع آداب سواری مطلع است لیکن در تربیت کردن کره دخلی
بسواری سوار ندارد کسیکه کره سواری میکند باید کامل باشد و
جاهل نباشد باحوصله و باجرات باشد و عمل او منحصر باشد باین عمل که
عرب او را رایض میگویند پنجم باید بسیار باجرات باشد که در
شب تنها سوار است باید در بیابان کره را گردش بدهد از خود بیش
نترسد ششم باید شب و روز مراقب و مواظب کرده باشد خصوص

در سواری که کره کم راه و جلف و بددهنه و قالاجان و گه گیر نباشد و
نشود هفتم باید در وقت پیاده شدن کره را خوب متوجه شود که دست
و پای او ورم نکند و پشت او نترسد هشتم آنکه همیشه در روزهای جنگ
که اول طلوع صبح باشد باید سوار کره شود نهم آنکه میزان راه بردن تا
چوقت و چه قدر راه باید در دست داشته باشد دهم آنکه در تعلیم و تربیت
بسیار باجرات و کامل و آرام باشد که فی الجمله تندی سواری باعث
تندی سواری میشود و تندی سواری باعث ضایع شدن و قالاجان
و بدراهی کره میشود و چون کره در اول سواری آنچه را تربیت شده همان
را قبول میکند و بعد باید برار تهای چند او را باز تربیت کرد اما کره دیا
هر قسم که در کره گی تربیت شد همان است و امکان ندارد که بعد تربیت
دیگر بردارد مگر برار تهای چند و در سواری و تربیت کره مادیان
باید بسیار دقت نمود که باندک سواری و تربیت جاهلی میشود که بعضی
از تربیتهائی که آدم موقوف کرده است تغییر بدهند لیکن اسباب
کره پنج چیز است اول دهنه بسیار سبک که کار جویده باشد و همیشه
دهنه بسرش باشد که تغییر دادن در دهنه باعث ضایع شدن
کره است دویم اسباب و آلات زین یراق باید بسیار سبک باشد

سیم باید قلتاق لقبمی باشد که پشت کره را نخراشد چهارم نمد
باید بسیار پر نمد و نرم باشد که پشت کره را زخم نکند پنجم باید زین را قرا
تغییر بدهد و هر روزی بیکدست زین علیحده نزنند اما قاعده سواری
کره ده چیز لازم است اول آنکه از زین کردن نترسد که وقت
دهنه بسر کره میکنند چنان باشد که کره اضطراب نکند دوم وقت دهنه
سیم آنکه زیر دم او را که قشقان باشد یا کجیال نیندازند که باعث
نترسیدن دم کره می شود چهارم آنکه پا را با رکاب باید از پهلوی
کره دور نگاه دارند که ابدا پا یا رکاب بپهلوی کره نخورد پنجم آنکه
جلو کره را خیلی بلند نگاه دارند و خیلی کوتاه هم ندارند و جلو کره را یک
موافق نگاه دارند و دست را با جلو سر شانه بگذارد ششم آنکه
در نهر آب و جوب که میرسد کره را بدون آنکه زیست کنند
نهیب کنند که جستن کند و عادت کند هفتم آنکه از هر چیزی که کره
بترسد یا خیرگی کند یا بدچشمی کند او را نگذارند که زیست کند
و خیرگی و بدچشمی کند که باعث کهگیری میشود هشتم آنکه در وقتیکه
کره براه میرود اگر بسوار برخورد و بخواهد تعارف نکند کره را
نزد او نگاه دارد از او بگذارند و بعد نگاه بدارند که باعث کهگیری

کره می شود نهم آنکه از جاده یا کنار جاده اگر نهر یا سنگ باشد
که کره از او بترسد و پیش نرود دهم قسم است او را نگذارند که انهم
باعث خیرگی کره می شود و هم آنکه چوب در دست سوار باشد
که میان آن چوب بریده باشد و بگردن کره بزنند که چوب
صدا بکند گوش کره از صدا پر شود بدانکه درناخوشیهای استر و الاغ
هم معالجه ناخوشیهای اسب تفاوت ندارد بدانکه پشت و پهلوی
اسب از علت زین یا پالان در سواری و مسافرت ورم بکند
باید نمدی تر کرده با آب سرد بگذارند تا ورم را برطرف کند و مجروح نشود
و زین یا پالان را درست کنند که در وقت سواری صدمه بان ورم
نرسد تا رفع ورم بشود و اگر زخم شد بقراریکه مذکور شد عمل
نمایند در باب اسباب داغی و ترکیب و شکل داغ کردن
هریک از این قرار است داغی نمد و نمک بجهت کتو و منقوا است
داغی چوبی با کهنه بجهت قازی داغی کشیدن که موبرو باشد
شکل داغی اینست قازی داغی کشیدن دست و
اسب ترکیب پنجه کلاقی بجهت مچ
ترکیب قازی داغ تمام دست اسب ترکیب

داغ سراطون وست وپا ترکیب داغ کردن خروتنک
پاست که روی پی است ترکیب داغ سکت باد بجر اسب
میباشد ترکیب داغ کردن پرده دل اسب
که پاره می شود اگر در سر زانوی اسب ورم کند
آن ورم بلغمت می باشد علاج دواهائی که قطره خوش وسراطون
مذکور شد به بندند بدانکه اگر اسب خوب بکشند جادیان کره
هم خوب میشود پس اسمهای ایشان را بیان نمایم اول وزنه و
دویم ایپان سیم جلفه چهارم مهنکت پنجم دغیمه ششم همدانیه هفتم جدرا
هشتم سکت لادی نهم کهان دهم مرغانیه یازدهم هیبه دوازدهم
سراجه سیزدهم ریشان چهاردهم زبده پانزدهم حلیوه شانزدهم
کحال فرنه هفدهم رشیده هیجدهم خرسان نوزدهم شترک
بیستم وزنه کج دم میت پنجم وزنه جب میت دویم لصبان میت
سیم عومیته میت چهارم شهلان میت پنجم ابیه میت ششم درعان
واز این اسبها بسیار است ولیکن اسمی که میان معتبر است این
اول وزنه شتراک دویم وزنه خراسان سیم وزنه چهارم
اپان پنجم لصبان ششم سکت لادی اینها بسیار معتبر میباشند

کتابخانه مجلس شورای ملی

اما در باب جبل و سرکش و سرما و گرما از آن قرار عادت بدهند
چنانچه میرزا محمد قلی وزیر نواب محمد تقی چند راس اسب را چنان
عادت داده بود که درمیان برف بسته بودند با یکت جبل و چند
در روز تا سر و گردن اسب را باب سرد می شستند پس اینها
بعادت و تربیت است در باب اسبیکه ضرب خورده باشد
و بدان سبب چاق نشود یعنی اینکه زور دیده باشد باید او را
اتو کشیده با این قسم که بیاورند یکدانه لنگ و تر کنند لنگ را پهن اندازند
روی گردن اسب از پشت گوش تا سر دوش اتو بکشند و همچنین
تا آخر آن لنگ تر کنند و اتو بکشند اگر در فصل بهار است چند
روز دوغ آب و جو بدهند و اگر سرما است آرد جو بداست و جو را
بخیسانند روز بدهند و نواله کنند و چند دانه شش بزرگ
هم بپزند از بند و بگذارند قدری ترشح شود تا خوب شود انشاء الله
قد تمت بعون الملک الوهاب علی ید اقل خلق الله اسد الله ابن
حاجی محمد ابراهیم ملقب بفراشباشی حضرت اشرف امجد والا احتشام ادام الله
حسب الخواهش قبله گاهی علام فهام آخوند ملا علی طالقانی وزیر
تاریخ شهر جمادی الاخری یوم چهارشنبه
سنه
۲۲۲
۲۲

٤٣٣